دانشکده موفقیت

Telegram Address: https://telegram.me/movafaghiyat7

Weblog Address: www.successcollege.blog.ir

سنگفرش هر خیابان از طلاست

نویسنده: کیم - وو - چونگ
مترجم: محمد سوری

سنگفرش هر خیابان از طلاست

نویسنده: کیم - وو- چونگ

مترجم: محمد سوری

کیم، وو- چونگ، ۱۹۳۶- Kim, u- junq
سنگفرش هر خیابان از طلاست/ نویسنده کیم وو چونگ؛ مترجم محمد سوری.ـ [تهران]: سیمین، ۱۳۷۳.
۲۷۵ص.
۷۰۰۰ریال.
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
عنوان اصلی: *Every street is paved with gold*
چاپ پانزدهم: ۱۳۷۸.
ISBN 964- 90107- 7- 7 :۱۲۰۰۰ریال
۱. موفقیت در کسب و کار--کره جنوبی. ۲. شرکت دیوو Taeu Group ۳. مدیریت صنعتی--کره جنوبی. ۴. کیم، وو- چونگ، ۱۹۳۶ - Kim,u jung الف. سوری،محمد، ۱۳۲۵-، مترجم. ب. عنوان.
۹س ۹۲ک/ HF۵۳۸۶ ۶۵۰/۱
۱۳۷۳
کتابخانه ملی ایران ۷۴-۶۰۳۹م*

■ این اثر ترجمه‌ای است از :

EVERY STREET IS PAVED WITH GOLD
KIMWOO - CHOONG

■ سنگفرش هر خیابان از طلاست
□ **چاپ پانزدهم:** دوازدهم سیمین ۱۳۷۸
□ **تیراژ :** ۵۰۰۰ جلد
□ **ناشر:** انتشارات سیمین
□ **ویراستار:** عبدالصمد تعقل
□ **ویراستار فنی :** علیرضا جیران‌پور
□ **پانچیست :** رویا محمدی
□ **نمونه‌خوان :** پوراندخت عطار
□ **طراحی :** آتلیه خدمات هنر
□ **حروفچینی :** رسالت قلم
□ **لیتوگرافی :** حدادی
□ **چاپ :** آزمون
□ **صحافی :** امیدوار
□ **ناظر چاپ :** امیر طالب‌زاده
□ **شابک :** ۷-۷-۹۰۱۰۷-۹۶۴ **ISBN 964-90107-7-7**

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

آدرس: انقلاب - خیابان اریبهشت خیابان شهید وحید نظری
پلاک ۲۸۲
تلفن: ۶۴۰۴۶۲۰و ۶۴۲۹۳۲۰ دورنویس: ۶۴۶۱۰۲۱
مرکز پخش : پخش توزیع کتاب دانشمند

فهرست مطالب | صفحه

سخن مترجم ۷
متن انگلیسی پیام آقای کیم به خوانندگان ایرانی ۱۱
ترجمه متن انگلیسی پیام آقای کیم به خوانندگان ایرانی ۱۴
پیشگفتار ۱۷

فصل اول : ۹ تا ۵ ـ ۵ تا ۹

[۱] تاریخ از آن کسانی است که آمال و هدف دارند ۲۳
[۲] شما به فلسفه زندگی نیاز دارید ۲۹
[۳] تصمیم‌گیری ۳۹
[۴] گامی فراتر از عارضه انجام کار در حد رفع تکلیف ۴۷
[۵] جادوگران ۵۵
[۶] اهمیت ابداع و نوآوری ۶۳
[۷] کسانیکه مرا تحت تاثیر خود قرارداده‌اند ۷۱
[۸] ۹ تا ۵ ـ ۵ تا ۹ ۷۹
[۹] من فقط یک زن هستم ۸۵
[۱۰] قفس پرندگان ۹۳
[۱۱] صحنه نمایش به شرق بازمی‌گردد ۱۰۱
[۱۲] راز سلامتی ۱۰۸
[۱۳] کار به عنوان سرگرمی ۱۱۵

فصل دوم : درسی از دنیای عنکبوتها

[۱] درسی از دنیای عنکبوتها ۱۲۳
[۲] تجلیات ذهن ۱۲۹

[۳] بکوشید تا بهترین باشید ۱۳۵
[۴] جهان از آن شماست ۱۴۱
[۵] نظری به علوم پایه ۱۴۵
[۶] پول هیچکاره است ۱۵۱
[۷] رقابت ۱۵۷
[۸] مقام رهبری ۱۶۳
[۹] ما همه کره‌ای هستیم ۱۶۹
[۱۰] بزرگترین آموزگار شما ۱۷۵
[۱۱] مددکار هم باشیم ۱۸۱
[۱۲] پول درآوردن و خرج کردن ۱۸۷
[۱۳] مقابله به مثل ۱۹۳
فصل سوم : جهان پهناوری پیش روی ماست
[۱] جهان پهناوری پیش روی ماست ۲۰۳
[۲] خوشبختی ۲۰۹
[۳] شهرت و آبرو ۲۱۵
[۴] اثرات تبعی اعطای جایزه ۲۱۹
[۵] هر چیز به جای خویش نیکوست ۲۲۳
[۶] منافع مادی در مقابل لذات معنوی انجام کار ۲۲۹
[۷] اقلیت خلاق ۲۳۵
[۸] زیان تن‌آسائی ۲۳۹
[۹] کشاورزان و کارگران مزرعه ۲۴۵
[۱۰] چه کسی نبوغ خفته را بیدار خواهد کرد؟ ۲۵۱
[۱۱] نوکیسه‌ها دردسرند ۲۵۷
[۱۲] از درون خود بجوشید ۲۶۵
کلام آخر ۲۷۱

بنام خدا

سخن مترجم

با سلام به خوانندگان گرامی، خوشحالم که علیرغم اشتغالات زیاد اداری و کمی اوقات فراغت، به یاری حق، ترجمه کتاب «سنگفرش هر خیابان از طلاست» به پایان رسید.

آنچه مرا به‌ترجمه این کتاب ارزنده وادار کرد در حقیقت نکات بدیع و ازدل برآمده‌ایست که آقای کیم نویسندهٔ کتاب به رشته‌تحریر درآورده‌است. با آنکه کار من اساساً ترجمه نیست ولی در همان مطالعه نخست کتاب، دریغم آمد که این سخنان آموزنده برای جوانان ما، که بار اصلی سازندگی کشور را بر دوش دارند بازگو نشود.

جاذبه‌های دیگری که مشوق اینجانب برای ترجمه کتاب بوده به این شرح است:

۱ـ صمیمی بودن بیان کتاب: صمیمیت و روانی متن کتاب به حدی است که خواننده در اغلب موارد آنرا زبان حال خود پنداشته، گویا خود نویسنده مطالب بوده‌است.

۲ـآقای کیم را سالهاست که می‌شناسم. در این سالها جلسات متعددی در کره، ایران و جاهای دیگر با ایشان داشته‌ام و از نزدیک با

تفکرات و کارهای او آشنائی دارم. شاهد عشق و علاقه وافر او برای کمک به کشور و ملت کره بوده‌ام و الحق در راهی که قدم برداشته کاملاً موفق بوده‌است.

۳ـ آقای کیم اصولاً یک نویسنده حرفه‌ای نیست بلکه صرفاً آنچه را در احساس داشته به رشتهٔ تحریر درآورده و راهی را که او برگزیده برای دیگران عملی و در عین حال سرمشق خوبی است.

۴ـ در این کتاب، امیدها و نویدهائی فراروی خوانندگان و به خصوص جوانان قرار میدهد که بسیار طبیعی، قابل دسترس و صادقانه است.

۵ـ نویسنده، آنچه را بیان و راهنمائی می‌کند خود شخصاً تجربه کرده و در اثر سعی و تلاش به آنها رسیده است.

۶ـ کره کشوری است که در چند دههٔ پیش، همه چیز خود را در اثر جنگ ازدست داد، ولی با تلاش و زحمات چشمگیر کسانی نظیر آقای کیم در مدتی کوتاه از یک کشور فقیر وتهیدست به یک کشور صنعتی و پیشرفته جهانی تبدیل شد. نسل تلاشگر کره‌ای که این کشور را از گرسنگی و عقب ماندگی به غنا و ثروت رسانیده هنوز زنده و شاهد تلاشهای بی‌گیر خود هستند و ما میتوانیم این تلاشگران تاریخ‌ساز را از نزدیک ببینیم

۷ـ ایران اسلامی بعد از جنگ نیاز به الگوها و نمونه‌هائی برای رشد اقتصادی و صنعتی خود دارد. و جوانان و ملت عزیز و غیور ما با استعانت از خداوند تبارک و تعالی و ادامه راه امام راحلمان و پیروی از رهبر شایسته جمهوری اسلامی و دولت خدمتگزار و هدایت مجلس شورای اسلامی و سایر خدمتگزاران صدیق این کشور عزیز و پهناور

قادرند در مدتی کوتاه با به‌کارگیری همان تلاشی که مردم کره، ژاپن و آلمان بعد از جنگ در زمینه‌های اقتصادی و صنعتی در پیش گرفتند، ایران را به اوج اقتدار و عزت برسانند. کشوری که امتیازات ویژه آن عبارتند از:

ـ دین مبین اسلام و قرآن عظیم‌الشان به عنوان منبع تعلیمات و تعیین کننده مسیر زندگی و سعادت انسان خاکی تا خود را از وضع موجود به بهترین شرایط ممکن تعالی بخشد.

ـ سرزمینی بزرگ و پهناور با شرایط مناسب اقلیمی و منطقه‌ای.

ـ فرهنگ کهن آمیخته با جاذبه‌های اسلامی که خود نقش مهمی در پیشرفتهای تمدن جهان امروز داشته‌است.

ـ مردمی خداجو، باگذشت، صبور، زحمتکش، شجاع و مبارز.

ـ منابع عظیم نفت و گاز به عنوان تأمین‌کننده اصلی انرژی کشور و بخشی از انرژی جهان.

ـ انواع معادن ذیقیمت دیگر مانند ذغال‌سنگ، آهن، مس، قلع، اورانیوم و هر فلز دیگری را که نام ببرید.

امکانات لازم برای تامین انواع و اقسام محصولات کشاورزی.

حدود شصت میلیون جمعیت در سطوح مختلف که خود سرمایه‌ای بزرگ و باارزشند.

ـ احساس شخصی اینجانب چنین است که این کتاب در جهت دادن به راهی که ملت و جوانان عزیز ما باید در زمینه‌های اقتصادی و صنعتی بپیمایند راهنمای بسیار خوب و موثری است و مطالعه آن از گرایش جوانان به سوی پوچی، بیهودگی، بیراهه رفتن، تنبلی و ناامیدی جلوگیری

کرده آنان را به جانب امید، پویائی، تلاش، صحیح فکرکردن و درست حرکت کردن سوق خواهد داد. البته اگر خود بخواهند و از درگاه قادر، یاری و کمک جویند.

در خاتمه امیدوارم آرزوهای بلندی را که ضمن ترجمه این کتاب برای جوانان و ملت عزیزم در قلب خود پرورانده‌ام خوانندگان گرامی با درک والای خود دریافته، همگی همت ورزیده به آنها جامهٔ عمل بپوشانیم.

من ا... التوفیق

محمد سوری

متن انگلیسی پیام آقای کیم

به

خوانندگان ایرانی

Overcoming trial and tribulation in any nation requires, more than anything else, the concerted efforts of the government, business and the people together. Such efforts also demand progressive thinking and the spirit of sacrifice on the part of the nation's youth. I believe that Iran's youth today possess such progressive thinking and spirit of sacrifice, and will act as the driving force to make the dreams of national development come true for all.

The reason for my writing this book in the first place was to instill in the youth of Korea such senses of progressive thinking dedication and effort for the nation. And I ask the youth of Iran to do the same.It is up to the youth of today in every nation to become the heroes of tomorrow in making a better World. Through the book I asked the youth of Korea to spare no efforts in making their dreams come true, and I emphasized the need for them to make personal sacrifice in order to assure future generations a nation and a better world. And I am convinced that the youth of Iran as can serve as heroes for a great new national history and heroes for the better world to come.

well, I hope that this book will serve, in some small way, to inspire the youth of Iran to prepare for such a future. I also hope that it may be of help to businessmen and goverment workers in building a greater future for your nation. And I hope that it will serve as well to provide the youth and people of Iran with a greater understanding of my business group, Daewoo, and my nation, Korea. Finally, I look forward to Iran, with its splendid history and its tremendous potential becoming a pillar of international society in the near future. Through such a role, I believe that Iran has much to contribute to the development and prosperity of the region and to world peace and development.

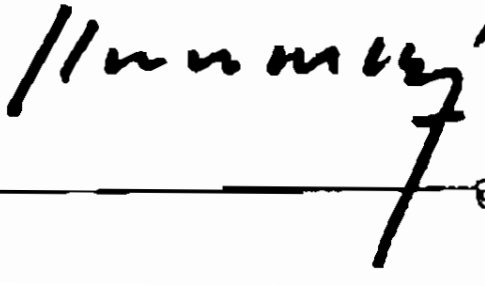

It is indeed a great pleasure for me to have my autobiography translated for the people of Iran, people who have such a deep and proud history and people who today are striving for even greater national development through united efforts.

I am greatly aware of the important role your culture and civilization have played for thousands of years in transmitting Persian culture. Throughout history, the people of Iran have played an equally important international role in the spiritual and material transmission of Western and Eastern cultures and civilizations. More recently, I have witnessed myself the tremendous efforts that Iranians have been making in recovering from the devastating 8-year Iran-Iraq War, and I am convinced that these efforts assure your nation a bright and prosperous future. I also hope that this recovery provide you with the opportunity to again demonstrate to world the impressive and traditions from your ancient past. Your potentials and assets are will but perhaps the greatest of these is your collective solidarity through spirit your religious convictions, something which can indeed move mountains.

Additionally, your nation possesses great underground natural resources - ranging from oil and natural gas reserves to iron, coal, bronze and copper - which, when tapped by your excellent manpower, can surely bring your nation great prosperity in the years and decades to come. Your historically strategic position as a crossroads between East and West, and your access to the Caspian Sea and the Persian Gulf should also help to guarantee your nation the bright future which you all are working towards.

Between 1950 and 1953, Korea experienced a totally devastating war which left the entire peninsula in rubbles. Yet it was the determination of the post-war government, industry and people to build a new prosperity which led to the development of today's modern Korea as a newly industrializing nation.

پیام آقای کیم به خوانندگان ایرانی

برای من جای بسی خرسندی است که شرح زندگانیم برای مردم ایران ترجمه می‌شود. مردمی که دارای تاریخی چنین ژرف و سربلند بوده و با تلاشهای منسجم و پیوسته خود سرسختانه می‌کوشند تا به پیشرفتهای ملی والاتری دست یابند.

من کاملاً به این حقیقت واقفم که تمدن کشور شما طی هزاران سال عامل مهمی در انتقال فرهنگ ایرانی به سایر نقاط بوده و به همین اندازه نیز مردم کشور ایران درخلال تاریخ هم از نظر مادی و هم معنوی نقش جهانی موثری در اشاعه فرهنگ و تمدن جوامع شرق و غرب ایفا نموده‌اند.

در این اواخر من خود شاهد مجاهدتهای شگفتی‌آور مردم ایران برای بازسازی و ترمیم ویرانیهای جنگ ۸ ساله با عراق بوده‌ام و تردیدی ندارم که این مجاهدتها نویدبخش آینده‌ای روشن و پربار خواهد بود.

همچنین امیدوارم که این بازسازیها موقعیتی برایتان فراهم آورد که بار دیگر روح نافذ و سنتهای دیرین نیاکان خود را به دنیا عرضه کنید.

هم اکنون توانائیهای بالقوه و سرمایه‌های پرارزش فراوانی در اختیار

شماست که برجسته‌ترین آنها شاید همان وحدت منبعث از اعتقادات مذهبیتان باشد. چیزی که در حقیقت قادر است کوهها را جابجا کند. علاوه براین ملت شما ذخائر زیرزمینی عظیمی مانند نفت، گاز، آهن، ذغال سنگ، برنز و مس در اختیار دارد که چنانچه توسط نیروی انسانی زبده کشورتان مورد بهره‌برداری قرار گیرد به یقین در سالهای آینده کامیابیهای چشمگیری برایتان به ارمغان خواهد آورد.

موقعیت تاریخی استراتژیک کشور شما به عنوان گذرگاه شرق و غرب و دسترسی و بهره‌گیری از دریای خزر و خلیج فارس همگی ضامن آینده تابناکی است که ملت شما برای نیل به آن در سعی و تلاشند.

بین سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳، کره جنگ خانمان براندازی را تجربه نمود، جنگی که از تمامی این شبه جزیره تنها مخروبه‌ای برجای گذاشت، اما عزم راسخ دولت کرهٔ بعد از جنگ با همکاری گردانندگان صنایع و مردم برای ایجاد امکانات جدید، موجب شکوفائی کره مدرن امروز و صنعتی شدن جامعه گردید. در هر ملت، غلبه بر رنج و بلایا پیش از هر چیز مستلزم سعی و کوشش هماهنگ ملت، دولت و تجار با یکدیگر می‌باشد. این گونه کوششها نیازمند اندیشه‌های مترقی و روحیه ایثار و از خود گذشتگی از جانب قشر جوان جامعه است. من معتقدم که جوانان امروز ایران نیز دارای چنین روحیه ایثار و از خود گذشتگی بوده و به عنوان نیروی محرکه اصلی، رویای ترقی و پیشرفت را برای کل جامعه شما واقعیت خواهند بخشید.

انگیزه من برای نگارش این کتاب در مرحله نخست القای افکار ترقی خواهانه و روح فداکاری و تعهد در بین جوانان کره نسبت به جامعه خود

بود. اکنون از جوانان ایران می‌خواهم که به این آرزو تأسی جویند. در هر ملت وظیفه جوانان است که برای برپائی دنیای بهتر قهرمانان فرداها شوند.

بدین طریق از جوانان کره می‌خواهم که برای تحقق آمال خود از هیچ کوششی دریغ ننموده، تاکید می‌کنم که برای رسیدن به آینده‌ای بهتر و جهانی برتر از خود گذشتگی نشان دهند.

تردیدی ندارم که جوانان ایرانی نیز می‌توانند قهرمانان نوین تاریخ بزرگ ملی خود و جهان آینده باشند.

امیدوارم این کتاب، هر چند اندک، به جوانان ایرانی الهام بخشد که خود را برای چنین آینده‌ای مهیا سازند. همچنین تجار و کارکنان دولت را در ساختن آینده‌ای درخشانتر برای ملت ایران یاری رسانده و از این طریق مردم ایران شناخت بیشتری از گروه دیوو و ملت کره پیدا کنند.

در پایان چنین پیش‌بینی می‌کنم که کشور ایران با تاریخ پرشکوه و توانائیهای بالقوه عظیم خود در آینده‌ای نه چندان دور به صورت یکی از ارکان اصلی جامعه بین‌المللی در خواهد آمد. و اعتقاد کامل دارم که کشور ایران با چنین نقش حساس، می‌تواند سهم به سزائی در توسعه و آبادانی منطقه و صلح و بهروزی جهان داشته باشد.

کیم - وو - چونگ

پیشگفتار

گفتگو با جوانان همواره برای من شادی آور بوده است ، زیرا همیشه برای صمیمیت و نظرات بی‌آلایش آنها ارزش قائلم و در عین حال دوست دارم در هر فرصتی که بتوانم آنانرا از تجربیات خود بهره‌مند سازم .

اکنون به وضوح زمانی را که جوان بودم به‌یاد می‌آورم . دورانی که برای مشورت با افراد سالمند ارزش والائی قائل بودم و بخت آنرا داشتم که از اندرزهای خردمندانه آنان بهرمند شوم، پند آنان را به لوح سینه می‌سپردم و بدین وسیله در کارهایم از آزمایش و خطای بیش از حد پرهیز می‌کردم.

آنچه امروز مشاهده می‌شود اینست که جوانان بیشتر مجذوب تعلقات و آئین‌های موجود بوده، استعدادها و قابلیتهای آنان به نحو مطلوب پرورش داده نمی‌شود. به نظر می‌رسد افزایش تفکرات مادی، به دانش اجتماعی و اخلاق محیط خانه زیان وارد کرده و از آن بالاتر پرورش خلاقیتهای فردی به چشم نمی‌خورد. اینها واقعیتهائی است که امروزه در کره محسوس است، ولی چنین مسائل مشابهی در بسیاری جوامع دیگر نیز قابل مشاهده است.

من امروز نگران این قضیه‌ام که چرا جوانان گرایش دارند که افراد مسن و با تجربه‌تر را نادیده بگیرند و تلخ‌تر این که آن عده نیز که صاحب تجربیات گرانبهای فراوان هستند در انتقال تجارب خود به نسل جوان اکراه دارند.

اگرچه دنیا سرشار از کتابهای ایدئولوژیک گردیده که در مجموع تمدن انسانی را تشکیل می‌دهد، اما متاسفانه تجربیات شخصی افراد که در حقیقت سنگ بنای این ایدئولوژیها و عقاید می‌باشد در اختیار جوانان ما قرار نگرفته است.

دیرزمانی است که همواره آرزو داشتم آنچه از ساحل دریای زندگی به دستم رسیده همراه با تجربیات شخصی خود به گونه‌ای تنظیم و آنها را با جوانان که امیدهای آینده کشور هستند در میان بگذارم، اما همیشه فرصت از دستم فرار می‌کرد تا سرانجام در بهار ۱۹۸۹ توانستم در یک فرصت استثنائی مجموعه این مقالات را روی کاغذ بیاورم. آن زمانی بود که مشکلات طاقت فرسائی به من روی آورده بود. کارگران کشتی سازی «دیوو» در حالت اعتصاب و ناآرامی بودند. گرچه روزها مانند برق می‌گذشتند، اما وقتی شبها به محل اقامتم برمی‌گشتم، فرصتی بود برای تنظیم و نگارش آنچه در خاطر داشتم.

هرچند مانند دهها بار دیگر زندگی خود در یک تنگنا قرار داشتم لیکن این موقعیت یک فرصت طلائی بمن ارزانی داشت که شاید هیچ وقت دیگر نمیتوانستم چنین فرصتی را داشته باشم. در ساعات بین انتهای شب و طلوع فجر که منطقه «اکپو»[1] بسیار سرد و یخبندان بود این فراغت را

۱ـ اکپو ـ بندری در کره جنوبی که کارگاه کشتی سازی دیوو در آن قرار دارد.

یافتم که افکارم را برای کسانیکه وارثین آینده زمین خواهند بود تدوین کنم.

آنچه می‌نویسم دست آوردهائی است از تجربیات شخصی و تجاری و درسهائی که در کلاس زندگی آموخته‌ام. اگرچه در این کتاب روی سخنم بیشتر با جوانان کره‌ای بوده است، اما مطالب فراوانی در آنها وجود دارد که کم و بیش سایر جوانان کشورهای دیگر را نیز مخاطب قرار می‌دهد، زیرا جوانان ملیتهای مختلف عموماً احتیاجات مشترک، آرزوهای مشابه و واکنش‌های همانند دارند. در این رابطه اختلاف فرهنگها، پیشرفتهای ملی و موقعیتهای جغرافیائی تاثیر چندانی در اصل موضوع ندارند. اینان به راهنمائی نیاز دارند، به سرزندگی و نیرو احتیاج دارند تا بتوانند با ناشناخته‌ها دست و پنجه نرم کنند و به جستجوی دنیای بهتر بپردازند، همچنین نیازمند امید و تصویر روشن آینده می‌باشند و مهمتر از همه نیاز به رشد بینش اجتماعی و درک خوبیها دارند تا بدین وسیله احساس مسئولیت در آنان بوجود آید، احساسی برای ساختن جهانی بهتر و آینده‌ای درخشان.

تمام امید من اینستکه بتوانم هرچه بیشتر، این مسائل را بخوانندگان منتقل کنم. بر جوانان فرض و واجب است که برای فردا آماده شوند و فرداهای جهان وابسته باین است که جوانان امروز چگونه‌میاندیشند.

اغلب کلمات و سخنانیکه در زندگی برای راهنمائی مورد استفاده قرار می‌گیرند ظاهری پیش افتاده و ابتدائی دارند، و ما اغلب به چنین کلمات عامیانه که برای تعیین سرنوشت افراد و نسلها بکار برده می‌شود بها نمی‌دهیم. البته تنها زمانی به ارزش واقعی این کلمات پی خواهیم برد

که از طریق تجربه مستقیم اهمیت آنها بر ما آشکار شود.

کلمات من نیز ممکن است از نگاه جوانان خیلی ساده و پیش پا افتاده و حتی کهنه و مبتذل جلوه کند. اما امیدوارم آن زمان فرا رسد که آنچه من تلاش کرده‌ام به جوانان منتقل کنم در آینده‌ای نزدیک در ضمن کسب تجارب جدید، مفید بودن سخنانم را بیاد بیاورند.

این مایه سربلندی و افتخار من است که اولین مجموعه کارهایم را تقدیم به جوانانی می‌کنم که وارثین جهان فردایند و امیدوارم که آنها به رشد و شکوفائی خود در کمال خلوص و اعتماد به نفس ادامه دهند. که اگر چنین کنند برای همیشه در قلب من جای خواهند داشت.

کیم ـ وو ـ چونگ[1]

۱ـ در کره رسم است که اسم فامیل اول نوشته شود. بنابراین کیم اسم فامیل نویسنده است.

فصل اول: ۹ تا ۵ ـ ۵ تا ۹

[۱]

تاریخ از آن کسانی است که آمال و هدف دارند

وقتی در کره به مدرسه می‌رفتم خیلی فقیرانه زندگی می‌کردم، ولی تنها من اینطور نبودم، در آن اوقات تقریباً همه فقیر بودند. سی سال پیش درآمد سرانه مردم کره حدوداً ۵۰ دلار در سال بود. اما حالا به مرز پنج هزار دلار می‌رسد. بنابراین شما می‌توانید شرایط زندگی ما را در آن روزها حدس بزنید. البته امروزه هم هنوز افراد فقیر یافت می‌شوند.

ما در محله «چنگ چانگ دونگ» در شهر سئول[۱] زندگی می‌کردیم، و مجبور بودم حدود ۲ ساعت تقریباً ۱۰ کیلومتر راه را از منزل تا دانشگاه «یان سی» طی کنم، حتی یک پشیز در جیب نداشتم، اما امیدهائی را در سر می‌پروراندم، هنوز نمی‌توانم افکاری را که وقتی شبها دیرگاهان از کتابخانه خارج می‌شدم و یا هنگام پیمودن راه طولانی نگاهم به آسمان دوخته می‌شد و این افکار بر سرم سنگینی می‌کرد فراموش کنم. در آن موقع به نظرم می‌رسید که دنیا از آن من است، و می‌توانم تمام عالم را در

۱ـ سئول پایتخت کره جنوبی

میان بازوانم جای دهم، هیچ چیز در ذهنم غیرممکن بنظر نمیرسید.

ما فقیر بودیم، اما احساسم مرا به حرکت وامی‌داشت. نیروی جوانی برایم بسیار پراهمیت بود و قلبم را مالامال آرزوها می‌کرد، هیچ چیز را سد راه خود نمی‌دیدم.

در میان همه چیزهائیکه جوانی بهمراه دارد مهمترینشان آرزوهاست.

مردمانی که آرزو و هدف دارند فقر نمی‌شناسند، زیرا شخص به اندازه هدفهایش ثروتمند است، جوانی دورانی از زندگیست که حتی اگر شخص هیچ چیز نداشته باشد ولی هدف داشته باشد نیازی به رشک و غبطه خوردن ندارد. تاریخ متعلق به کسانی است که در زندگی هدف دارند، آرزوها، اهداف، آمال، امیدها، قدرتهائی هستند که با آنها می‌توان جهان را متحول ساخت، مردمی که هدف دارند، جوامعی که دارای هدف هستند، ملتهائی که برنامه دارند سرانجام اهدافشان به واقعیت منتهی می‌شود. کشوری که برای رسیدن به اهدافش همه مردم را به مشارکت بگیرد قهرمان تاریخ جهان خواهد شد. اطمینان دارم تمام کسانیکه امروزه سرنوشت جهان را شکل می‌دهند کسانی هستند که دیروز در دوران جوانی برای زندگیشان هدف داشته‌اند.

اگر ملتی امروز امید و آرزو را در ذهن جوانان خود تزریق نکند آیا فردا می‌تواند جهان را رهبری کند؟ ایالات متحده آمریکا با تاریخچه‌ای در حدود دویست سال هم اکنون تاریخ جهان را شکل می‌دهد، و همچنانکه می‌دانیم، اینها همه مدیون اهداف بزرگ پیشگامان اولیه و جرأت و جسارت آنها بوده است که چنین رشدی را موجب شده است.

امروز اغلب می‌بینم و یا می‌شنوم که جوانان برای ساختن آینده، دیگر

آن اهداف و آمال گذشتگان را ندارند. اگر هم دارند بیشتر روی آنچه قطعی و موجود است بنا نهاده شده است. اگر این سخنان درست باشد هیچ چیز غم‌انگیزتر از این نخواهد بود، هم برای تک تک افراد و هم برای کل جامعه.

آرزو اشخاص را می‌سازد و شخصیت او را کنترل می‌کند. آرزو مانند سکان یک کشتی جهت حرکت را مشخص می‌سازد. سکان یک کشتی نسبت به خود آن ممکن است خیلی کوچک باشد و دیده نشود، اما مسیر حرکت یک کشتی عظیم را کنترل می‌نماید. بنابراین یک زندگی بدون امید و هدف مانند یک کشتی بدون سکان می‌باشد، همین طور یک فرد بی‌هدف نیز جهت خود را از دست خواهد داد و آنقدر در امواج متلاطم زندگی سرگردان می‌شود تا سرانجام غرق شود.

البته یک فرد با اهداف و آرزوهای غلط همانقدر خطرناک است که شخص بی‌هدف. شخصی که از اهداف و آرزوهایش از محدوده آسایش و رفاه شخصی فراتر نمی‌رود بسیار دردناکتر و تاثرانگیزتر از فردی است که اصلاً هدف و آرزوئی ندارد. او از ارزش و اهمیت جوانی آگاهی ندارد. اگر شما هدف دارید که امیدوارم داشته باشید، با تمام قدرت آن را پرورش بدهید زیرا امید و آرزوی شما تعیین کننده مسیر زندگی شماست.

آرزوهای من به تدریج به واقعیت پیوست، و تقریباً ده سال بعد من صاحب بزرگترین ساختمان کره شدم که امروزبه «ساختمان مرکزی دیوو» شهرت دارد. گرچه در آن زمان شخصاً در مورد بنای این ساختمان احساس خوبی نداشتم، و تصورم این بود که بهتر بود که این پول

را برای ایجاد ماشین‌آلات و امکانات تولیدی صرف می‌کردم تا بتوانم به رشد اقتصادی سریعتری دست یابم. در ضمن من نگران انتقاد مردم بودم که مرا مورد ملامت قرار دهند که با عمل بساز و بفروشی به ثروت اندوزی پرداخته‌ام.

بهرحال افکارم را تغییر دادم، و هدف جدیدی انتخاب نمودم، آرزوی اینکه «شرکت دیوو» را آنقدر از جنبه‌های مختلف توسعه بدهم که این ساختمان عظیم تماماً توسط کارمندان این شرکت اشغال شود. گرچه در آنزمان چنین خواسته‌ای واقعاً قابل تصور نبود، ولی ظرف پنج سال این آرزو تحقق یافت. امروزه تعداد پرسنل «شرکت دیوو» بیش از صدهزار نفر است و این تعداد برای پر کردن سه ساختمان آنچنانی کفایت می‌کند.

حالا من هدف دیگری دارم، و آن این است که مرغوبترین و بهترین اجناس را در دنیا و در دوران باقیمانده عمرم تولید و به بازار عرضه کنم. تا اینجا من یک سری رکوردها و بهترینهای جهانی را بخود اختصاص داده‌ام، از جمله بزرگترین کارگاه کشتی‌سازی «دیوو» واقع در شهر اکپو، بزرگترین کارخانه تولید پوشاک در جهان واقع در شهر پوسان[1] و بزرگترین رقم فروش پوشاک در جهان. اما هنوز چیز دیگری هم هست که ما به دست نیاورده‌ایم و آن ساخت مرغوبترین و بهترین تولیدات در دنیاست.

من هنوز هم این آرزو را بصورت گنجینه‌ای در قلب خود گرامی داشته‌ام، مهم نیست که این تولید از چه نوعی باشد. می‌تواند هر چیزی

۱ـ پوسان: یکی از بنادر بزرگ کره جنوبی

باشد، همین قدر که بهترین و مرغوبترین تولید از نوع خود در دنیا باشد ـ مثل خودنویس «پارکر» یا دوربین «نیکن» ژاپنی همین قدر که بگویند توسط «کیم - وو - چونگ» تولید شده و بهترین نوع آن در جهانست برای من کافی است. این آرزوی من است. اما به نظر می‌رسد که این آرزوئی است که به آسانی و در آینده نزدیک تحقق پیدا نخواهد کرد. امکان دارد این آرزو زمانی که من مجموعه عظیم «دیوو» را به یک جانشین برجسته واگذار کنم حقیقت پیدا کند.

من همچنین هدف دیگری هم دارم و آن این است که در اذهان و خاطره‌ها بعنوان یک بنیانگذار مورد احترام باقی بمانم. من نمی‌خواهم بعنوان یک فرد ثروتمند که در دوران حیاتش پول فراوانی بدست آورده شناخته بشوم.

در کشور کره جنوبی بطور سنتی تجار مورد احترام نبوده‌اند، بلکه آنها مردمانی بشمار رفته‌اند که مقابل دیگران سرافکنده بوده و مآلاً دیگران از آنان فاصله می‌گرفته‌اند و یا با دیده حقارت به آنان می‌نگریسته‌اند. برای این مطلب ممکن است دلائل گوناگونی وجود داشته باشد و شاید مهمترین عامل آن ناشی از تفکرات کنفسیوسی است که به گونه‌ای عمیق در ذهن و روح مردم ریشه دوانده است. سنت طبقاتی کنفسیوسی آحاد جامعه را به چهار طبقه روحانیون، کشاورزان، نظامیان و اصناف تقسیم کرده است که تجار در پائین‌ترین پله‌های این نردبان قرار گرفته‌اند. دلیل دیگر می‌تواند متاسفانه روند حرکت بعضی از تجار باشد که انتظار نهائی آنان همان مفهوم ثروت اندوزی را پیدا می‌کند. ولی نمی‌توانم بفهمم که چر یک تاجر احترامی را که یک استاد دانشگاه و یا یک فرد هنرمند دارد

نتواند به دست بیاورد.

من می‌خواهم در محدوده و حوزه کار خود به عنوان یک متخصص والا و برجسته در خاطره‌ها بمانم، و آخرین آرزویم این است که جامعه را به جهتی سوق دهم که در آن مؤسسین تشکیلات صنعتی و اقتصادی مورد احترام جامعه باشند.

جوان بی‌هدف جوان نیست. آرزو برای جوانان بسیار با اهمیت و ضروریست. تاریخ متعلق به کسانی است که در زندگی امیدهای بزرگ دارند.

[۲]
شما به فلسفه زندگی نیاز دارید

خوشبینی یا بدبینی؟

واقعاً خطری بالاتر از این در جهان وجود ندارد که ما به جای صفت پسندیده خوشبینی، بدبینی یعنی متضاد آنرا انتخاب کنیم. اگر لازم باشد، به طور نسبی سخن بگویم، باید اذعان کنم که من یک فرد خوشبین هستم. و در تمام دوران حیاتم، صرفنظر از اتفاقاتی که برایم روی داده هرگز از خوشبینی دست نکشیده‌ام.

یکبار در یکی از سفرهایم به درو دنیا، در داخل هواپیمائی که نشسته بودم هواپیما ناچار به فرود اضطراری شد، و یکبار دیگر در سفری جداگانه به هنگام بلند شدن هواپیما از باند فرودگاه داخل آن آتش گرفت. در هیچیک از این حالات مسئله مرگ به ذهن من خطور نکرد. من حدس می‌زنم این نشان دهنده معیار خوشبینی من است. وقتی که به واقعیات می‌نگرم همواره فکر می‌کنم، شرایط بحرانی و لحظات خطرناک، بسیار زودگذرند، اینها مرا به این نتیجه می‌رساند که من یک خوشبین مادرزادم.

تصور می‌کنم تا اندازه‌ای بتوان تجارت را یک جنگ خونین پنداشت. هر اندازه یک امر تجاری بزرگتر باشد، دامنه جنگ وسیعتر بوده و باید بهای بیشتری در ازای آن پرداخت. در این فرایند اگر تاجر مأیوس و دچار بدبینی شود لحظه پایان رشد و پیشرفت او فرا رسیده است.

نکته‌ای که مرا از سایر تجار متمایز می‌سازد این است که من تجربه فراوانی در این زمینه دارم که اگر شرکت یا کارخانه‌ای موفق نبوده و بحالت ورشکستگی افتاده، سر رشته آنرا بدست گرفته و جهت آنرا عوض کرده‌ام، بدینوسیله من متخصص تغییر جهت شده‌ام. اینگونه شرکتها شرکتهائی بوده‌اند که اغلب توسط صاحبانشان و یا بانکها و یا دولتهای مربوطه به کلی رها شده‌اند، و من در مقابل، بارها و بارها، شرکتهای ناموفق و ورشکسته را در کوتاهترین زمان به یک سازمان اقتصادی سودآور تبدیل کرده‌ام، این موضوع همواره توجه رسانه‌های گروهی بین‌المللی را بخود جلب کرده و وقتی توسط آنان مورد سئوال قرار می‌گیرم، همیشه این جواب را تکرار می‌کنم که وقتی دیگران شمارش معکوس غیرممکن‌ها را شروع می‌کنند من به شمارش ممکن‌ها می‌پردازم.

در شرکت «دیوو» هر وقت تصمیم میگیرم یک فعالیت اقتصادی تازه‌ای را شروع کنم و یا رابطه بازرگانی باکشور جدیدی برقرارکنم بعضی از مسئولان بشدت نگران میشوند. در گذشته هنگامیکه من ساخت یک پروژه کارخانه یخچال‌سازی را در کشور چین کمونیست پذیرفتم بیشتر اطرافیانم مخالف این تصمیم بودند. مقاومت و مخالفت دوستانم درخارج از شرکت حتی بیشتر بود، بانکها و دولت‌کره هم

خیلی نگران بودند.

برداشت شرکتهای رقیب این بود که این پروژه جواب نخواهد داد، حتی ژاپنی‌ها، سعی کردند که از طریق شرکتهای رقیب کره‌ای جلوی این سرمایه‌گذاری را بگیرند. انواع شایعه‌پردازیها آغاز شد و چواندختند که مرا در چین تحت بازداشت قرار داده‌اند. یا اینکه دولت کره با این سرمایه‌گذاری مخالفت کرده و از این قبیل شایعات. ولی من هرگز میدان خالی نکردم، برای اینکه محاسبات من با همه آنها فرق داشت. من در جستجوی ممکن‌ها بودم، و به سرعت در جهت بکارگیری و تحقق بخشیدن ممکن‌ها حرکت کردم. به عبارت دیگر برای ارزیابی شرایط زندگی مردم چین، مسائل صنعت یخچال‌سازی چین، تأمین سرمایه، ماشین‌آلات و نیازهای دیگر درصدد یافتن راه حل و چاره‌جوئی برآمدم.

مهارت و دانش مدیریت لازمه هر فعالیت اقتصادی جدید است. کسانی که دلشوره پیدا کنند که «ممکن است به نتیجه نرسیم» یا «اگر موفق نشدیم چه خاکی بر سرمان بریزیم» صلاحیت ندارند که یک تاجر یا صنعتگر باشند. اگر تنها یک درصد شانس موفقیت وجود داشته باشد، یک تاجر واقعی همان را به صورت جرقه‌ای می‌بیند که می‌تواند آتشی را بیافروزد. دنیای تجارت آنگونه نیست که اگر یک را با یک جمع کنی عدد دو بدست بیاوری، ممکن است در جائی یک تبدیل به ده شود یا ده مبدل به پنجاه گردد.

حدود ده سال پیش ما یک کارخانه لاستیک‌سازی در کشور سودان تأسیس نمودیم. این اولین کارخانه‌ای بود که توسط یک شرکت کره‌ای در سطح بین‌المللی ساخته می‌شد. خیلی از افراد به دلائلی مخالف و نگران

این مسئله بودند، زیرا «شرکت دیوو» قبل از این تجربه‌ای در صنعت لاستیک‌سازی اتومبیل نداشت که البته این کار براساس شمارش ممکن‌ها انجام شد.

علیرغم نیاز مردم سودان به لاستیک اتومبیل، حتی یک کارخانه لاستیک‌سازی در این کشور وجود نداشت. وارد کردن لاستیک خارجی نیز هزینه گزاف ارزی دربرداشت. بنابراین من به این نتیجه ساده رسیدم که آنها از این پروژه با آغوش باز استقبال خواهند کرد. همینطور ۸۰ درصد کشور سودان صحرای کویری است و شهرها کاملاً از یکدیگر فاصله دارند و این موضوع نیاز به اتومبیل را بیشتر می‌کند. ضمناً از طریق منابع مورد اعتماد مطلع شدم که یک حوزه وسیع نفتی نیز در جنوب کشور سودان کشف شده است.

چنین حوزه نفتی قطعاً باعث توسعه اقتصادی می‌گردید و به همین نسبت در اثر رشد فزاینده اقتصادی نیاز به وسائل حمل و نقل باز هم زیادتر می‌شد. به ازای افزایش هر اتومبیل حداقل پنج لاستیک موردنیاز خواهد بود. از طرفی در صحراهای داغ کویری استهلاک لاستیک اتومبیل به مراتب از نقاط خوش آب و هوا بیشتر است.

من اینگونه بازار مصرف را ارزیابی و روی آن حساب کردم، سرانجام نتایج کار به همان صورت که محاسبه کرده بودم از آب درآمد. در حال حاضر رونق این کارخانه از هرجای دیگر بیشتر است. تا جائیکه چندین بار مجبور به توسعه و افزایش تولید خود شده است. تقاضا برای لاستیک‌های ما بقدری زیاد است که مردم تولید آن را پیش خرید می‌کنند.

من در حد بسیار بالائی در مورد آینده کشور کره خوشبین هستم. مملکت با گام بلند و سریعی به رشد خود ادامه خواهد داد و نسل جدید خیلی بهتر از نسلهای گذشته به نظر می‌رسد.

از لحاظ بدنی نسل زمان من خیلی کوتاه‌قدتر هستند چون ما غذای کافی برای خوردن نداشتیم و وقتی که در خانه درس می‌خواندیم روی زمین می‌نشستیم، اینها عواملی است که از رشد انسان جلوگیری می‌کند. در زمانیکه متوسط قد مردان حدود یکصد و شصت سانتیمتر بود در میان آنان فردی با قد یکصد و هشتاد سانتیمتر یک غول محسوب می‌شد. امروزه دانش آموزان و دانشجویان کره‌ای بطور متوسط ده سانتیمتر نسبت به افراد مسن‌تر بلندقدتر شده‌اند و استخوان‌بندی جوانان نسل جدید قویتر است. چند سال پیش وقتی اونیفورم مدارس منسوخ گردید و به دانش آموزان اجازه داده شد که به انتخاب خود لباس بپوشند به سختی می‌توان از دور اختلاف قد یک دانش آموز دبیرستانی را از یک بزرگسال تمیز داد.

این روزها جوانها خوب تغذیه می‌شوند، خوب لباس می‌پوشند و کاملاً تندرست هستند. بهمین دلیل این ملت از جوانان برای ساختن آینده انتظارات فراوانی دارد. بنابراین من «ممکن‌های» گوناگونی را می‌بینم، و اینهاست که به من نیرو می‌دهند.

نیاز اساسی برای تبدیل «ممکن‌ها» به واقعیت‌ها چیزی است که باید همگام با آن ایجاد شود و آن فداکاری و از خود گذشتگی است. ظاهر و باطن شما باید با هم همساز باشند، هدفهایتان باید به بلندای قامتتان و صبر و بردباریتان به وسعت تمام وجودتان باشد. برای اینکه درون و

بیرونتان یکسان پرشکوه و متعالی شود باید برای خود فلسفه زندگی داشته باشید. اغلب مردم وقتی کلمه «فلسفه» بگوششان می‌خورد فکر می‌کنند فلسفه چیزی خارج از دسترس و بسیار مشکل و پیچیده است. این مهم نیست که شما چکاره هستید، فقط خود را در مسیر اصلی زندگی قرار دهید، و به خاطر منافع جامعه در آن غوطه‌ور شوید. همین کافی است.

بعنوان مثال، شما باید یک احساس واقعی و روشن از ارزشها داشته باشید، استاندارد مشخصی را برای به دست آوردن و استفاده پول برای خود در نظر بگیرید و به کشورتان عشق بورزید. اگر از این دستورات پیروی کنید یقیناً زندگی با سعادتی در پیش خواهید داشت.

جوانی همان آمال و آرزوها می‌باشد. جوانی مرحلهٔ تحقق‌پذیری ممکن‌ها است، اما قبل از آنکه تحت جاذبیت ممکن‌ها قرار بگیرید وجود یک بینش فلسفی برای روند حرکت زندگیتان بسیار ضروری و با اهمیت است.

من خوشبین هستم، اما باید اعتراف کنم که همواره برای پاره‌ای از مسائل آموزشی و تربیتی امروز کره دچار شک و بیم هستم. گرچه سیستم‌های آموزشی کره قطعاً توانائی انتقال دانش را به دانش‌آموزان داراست، ولی احساس می‌کنم گره‌ها و نقاط کوری در رشد شخصیت دلخواه جوانان وجود دارد. هر چند عوامل مختلفی این موضوع را تحت تاثیر خود قرار داده‌اند، اما اعتقاد راسخ دارم که مهمترین اشکال سیستم «بمیروبدم» امتحانات ورودی دانشگاهها یا به اصطلاح کنکور می‌باشد. توجه بیش از اندازه والدین به فرزندان و عدم وجود دانش اجتماعی و

عمومی در نسل مسن‌تر برای انتقال به نسل جوان از دیگر مسائل است.

من یک مربی یا معلم نیستم. تنها یک مدیر اجرائی هستم که فارغ‌التحصیلان را برای کار در شرکت استخدام می‌کند. در اصطلاح و زبان تجاری، من شخصی هستم که افرادی را که توسط خانواده‌ها و مدارس تحویل جامعه داده شده‌اند به کار می‌گیرم. به عنوان یک کارفرما نگرانیهای بسیاری در ذهن دارم.

اولین چیزی که آزارم می‌دهد اینستکه، امروزه یک روند فکری آشفته‌ای در افراد به وجود آمده که فقط طالب سودها و درآمدهای سهل‌الوصول هستند. شاید به خاطر همین است که مردم به دست آوردهای اندک قانع و خشنود می‌شوند. همواره به دنبال آسایش کوتاه مدت و زودگذر هستند. به جای اینکه جسارت و شهامت مبارزه با مشکلات را در خود پرورش داده تا در دراز مدت و در سطوح بالاتر کسب موفقیت نمایند و مسیری را انتخاب کنند که دربردارنده فلسفه زندگی باشد، به کارهائی قانع می‌شوند که فقط منافع کوتاه مدت را تأمین می‌کند.

برخلاف این نظر امروزه انگیزه اصلی کارکنان برای اشتغال در شرکت دیوو امنیت شغلی این شرکت است.

جاذبیت شغلی که بعضی از شرکت‌ها در افراد بوجود میاورند از مزایای بیشتری که سایرین می‌دهند اهمیتش بیشتر است. در چند ساله اخیر فروش سهام در بین کارمندان کره‌ای به سرعت رشد کرده است. لذا شرکتهای نوع دوم برای استخدام افراد جدید بین خودشان به رقابت پرداخته‌اند و هر یک مزایای بیشتری را پیشنهاد می‌کنند. اما این روش

بسیار موقتی خواهد بود.

چندین سال قبل که رشد چشمگیری در امور ساختمانی خاورمیانه بوجود آمده بود، همه شرکتها و کارمندان علاقمند به کارهای ساختمانی شدند. همین روند در ارتباط با صنعت خودروسازی نیز اتفاق افتاد، اما همانطور که می‌دانیم شرایط اقتصادی همواره در حال تغییر است. بسیاری از صنایعی که زمانی در اوج بودند هم اکنون افول کرده‌اند و صنایع موفق و بزرگ امروزی ممکن است در آینده اصلاً جاذبه‌ای نداشته باشند. اخیراً دوباره امور ساختمانی در کشورهای خارجی رونق تازه‌ای بخود گرفته است. اما خیلی از افرادی که در گذشته شتابزده عمل کردند اکنون با یأس و نومیدی به این رونق می‌نگرند.

بنابراین مشاهده می‌کنید که پاداشهای کوتاه مدت واقعاً دلائل خوب و کافی برای قبول یک شغل نیست. درست مانند اینستکه برای تمامی آینده خود امروز شرط بندی کنید. یک فرد باهوش و زیرک اول تصمیم می‌گیرد که واقعاً در طول زندگیش چه می‌خواهد بکند. سپس برحسب این تشخیص و تصمیم شغل آینده خود را انتخاب می‌کند.

موضوع دیگری که مرا آزار می‌دهد اینستکه در اغلب اشخاص بطور محسوسی کبر و خودپسندی جلوه‌گر شده است. اگر همه خودخواه باشند در آن صورت جامعه همیشه درگیر دردسر و گرفتاری خواهد بود. مبارزه و جنگ از روی حرص و طمع به مفهوم خاتمه زندگی آرام و صلح و صفا خواهد بود. این نوع احساس در فرد منجر به سردرگمی اجتماعی و در یک ملت منجر به جنگ و خونریزی خواهد شد. این درسی است از تاریخ.

چندین سال قبل، تعدادی از مربیان آموزش و پرورش خواستند تا یکبار دیگر برای آنان سخنرانی کنم، اما درست همان مطالب سخنرانی اولم را برایشان ایراد کردم. و امروز دوباره دوست دارم آنرا برای همه معلمین کره‌ای تکرار کنم. در زمان نه چندان دور، ما خیلی سخت کار می‌کردیم یعنی از شش صبح تا نیمه شب. ما دیوانه‌وار کار می‌کردیم و رفاه امروزی زندگیمان نتیجه مستقیم همان تلاشها است. البته واضح است که ما برای منافع شخصی خودمان کار نمی‌کردیم. ما برای کسب فضیلت و به انجام رساندن یک هدف اساسی سختیها را تحمل کردیم. تلاش بی‌وقفه ما یک احساس وطن دوستی به خاطر رشد و سعادت کشورمان بود. اگر به خاطر آسایش شخصی و خودخواهی‌های فردی کار می‌کردیم قطعاً با این دید به تدریج سست و تنبل می‌شدیم، کشور ما دیگر آنچه امروز هست نمی‌شد. مطمئناً ما هم محدودیتها و نارسائیهای مربوط به خودمان را داریم اما فلسفه زندگی و زیستن را آموخته‌ایم. طبیعتاً ما خود این فلسفه را از آموزگاران و پیش‌کسوتان خود اخذ کرده‌ایم.

[۳]
تصمیم گیری

علیرغم تمرکز زیاد جمعیت در سرزمین کوچک بلژیک یکی از سه عضو کشورهای «بنولوکس»[۱] ، این سرزمین الگوی یک کشور اروپائی با نظام اقتصادی پیشرفته می‌باشد. مرکز تشکیلات «ناتو» همچنین ادارات مرکزی جامعه اقتصادی اروپا در بروکسل پایتخت این مملکت قرار دارند. بندر بزرگ آنتورپ در قسمت شمال غربی سواحل بلژیک واقع شده است، که دومین شهر بزرگ بلژیک و یکی از شهرهای مهم اروپا و مرکز تجاری بسیار پراهمیتی محسوب می‌شود.

در شهر آنتورپ نقاط دیدنی فراوان و جالبی وجود دارد از جمله باغ وحش ملی، موزهٔ دریائی که در یکی از قصرهای قدیمی و تاریخی ایجاد شده، و موزه هنرهای زیبا. «روبن»[۲] هنرمند مشهور بلژیکی در آنتورپ متولد شده و این شهر بندری مجموعه‌ای از زیبائیها و دیدنیهای جالبی را

۱ـ کشورهای بنولوکس شامل بلژیک، هلند و لوکزامبورگ می‌باشد که این سه کشور با هم توافق نامه مرزی امضا کرده‌اند.
۲ـ پیتر پل روبن نقاش معروف بلژیک (۱۶۴۰ـ۱۵۷۷)

از هنر و طبیعت در خود گرد آورده است. علاوه بر آن در فعالیت‌های سرمایه‌گذاری و نظام بانکداری بین‌المللی نقش بسیار بالائی را ایفا می‌کند. علت اینکه این مطالب را دربارهٔ شهر آنتورپ برای شما بیان می‌کنم، اینستکه در اینجا تجربه‌ای آموختم که برای من درس بزرگی بوده است.

شروع ارتباط من با شهر آنتورپ از ۱۹۸۴، وقتی که در این شهر به من پیشنهاد کردند یک پالایشگاه نفت خام را خریداری و اداره کنم شروع شد. یک پیشنهاد غیرمنتظره و ناگهانی، لذا در ابتدا از مدیر شعبه لندن شرکت «دیوو» خواستم که تحقیقات اولیه را در مورد این پالایشگاه در بازار مالی لندن به عمل آورد. به موازات آن یکی از رؤسای شرکت که در زمینه بازار بین‌المللی نفت متخصص بود به آنتورپ فرستادم تا در این زمینه ارزیابی لازم را بعمل آورد.

پس از مدت کوتاهی از هر دوی آنها گزارش‌هائی دریافت کردم که در این پالایشگاه اختلافات کارگری زیادی وجود داشته و به دلیل کسادی فروش، پالایشگاه در وضعیت زیان‌آوری قرار گرفته است. رئیس این مجتمع قبلاً فروش آنرا به شرکتهای ژاپنی، آلمانی و آمریکائی پیشنهاد کرده بود. گزارش‌های مالی که از طریق دفتر لندن دریافت کردم نشانگر این بود که این شرکت در وضعیت مالی مناسبی نمی‌باشد.

سپس من نظر مدیری را که برای بازدید از پالایشگاه به آنتورپ رفته بود پرسیدم، او گفت گرچه وسائل مجتمع تا اندازه‌ای فرسوده و قدیمی بنظر می‌رسند اما با یک بازسازی و دستکاری مختصر، دستگاهها قابلیت بهره‌برداری خوبی خواهند داشت. نتیجه ملاقاتهای وی با کارکنان این

بود که بنظر آنها مالک پالایشگاه از نظر درآمد علاقه چندانی به اینجا ندارد و سایر مدیران آن هم مایلند به جای بهره‌برداری، این مجتمع هرچه زودتر بسته شود.

بدین ترتیب، تصمیم من برای سرمایه‌گذاری مشخص شد. علیرغم فرسوده بودن ظاهری تاسیسات برای من مسلم شد که این مجتمع، بازهم قادر است روزانه ۶۵۰۰۰ بشکه نفت تصفیه کند، و قیمت پیشنهادی ۱/۵ میلیون دلاری برای این مجتمع به مراتب از هزینه ساخت یک پالایشگاه ارزانتر بود.

موضوع قابل توجه دیگر مسئله کارکنان بود، در این مورد چنین تشخیص داده بودم که بی‌علاقگی مالک و مدیران این مجتمع برای حفظ و نگهداری تأسیسات، باعث دلسردی و عدم وفاداری کارکنان شده و حتی این مسئله روی اخلاق و رفتار آنان آثار سؤ گذاشته است. لذا چنانچه بتوانیم مدیرانی باتجربه و شایسته به این محل اعزام کنیم تا سیستم اداری موثری پیاده کنند و در نتیجه دیدگاههای کارکنان تغییر یابد این پروژه اقتصادی خواهد شد.

من احساس کردم که کارکنان از روشهای اداری کهنه خسته و دلمرده شده‌اند چون سالها از این نقیصه رنج برده‌اند و قطعاً تغییر مدیریت همراه استقرار سیستم اداری جدید باعث تغییر روحیه و خوشنودی قلبی آنان خواهد شد.

مشکل سوم مسئله تأمین نفت خام و فروش فرآورده پالایشگاه بود که در این مورد من شخصاً اعتماد زیادی به رفع مسائل داشتم. قبلاً تأئید دولت لیبی را برای در اختیار قرار گرفتن حجم قابل توجهی نفت خام

گرفته بودم. زمانیکه لیبی با مشکلات ارزی روبرو شده بود ما یک قرارداد پایاپای با لیبی بستیم یعنی ساخت تعداد فراوانی آپارتمانهای مسکونی در مقابل خرید نفت خام. بنابراین مالک یک پالایشگاه شدن یک سرمایه‌گذاری مناسب و منطقی برای «شرکت دیوو» محسوب می‌شد، زیرا سود حاصل از فروش فرآورده‌های نفتی به مراتب از خرید و فروش نفت خام بیشتر است. البته همیشه این احتمال وجود داشت که بازار مصرف برای گازوئیل، نفت سفید و سایر فرآورده‌ها خیلی مناسب نباشد، که اگر شرایط چنین می‌شد باز هم مسئله‌ای نبود زیرا ما می‌توانستیم تا مدتی نفت خام را مستقیماً بفروشیم و وقتی بازار فرآورده بهتر می‌شد، نفت خام را تصفیه و سپس مشتقات آنرا برای فروش عرضه کنیم.

برمبنای این گونه نظرات و احتمالات دستورات لازم برای خرید فوری پالایشگاه صادر کردم، سال بعد وقتیکه ما مجتمع پالایشگاه را تحویل گرفتیم یک تیم کارآمد از مدیران منتخب را به آنتورپ اعزام کردیم. نام مجتمع را به نام جدید «جهانی» تغییر دادیم تا این نام با «دیوو» که به معنای «جهان بزرگ» است هم سازی و انطباق داشته باشد. همه چیز طوری تنظیم شد تا یک جو مناسب جدید به این مجتمع داده شود.

در مدتی کمتر از یکسال، نتایج تلاش ما نه تنها کاملاً ملموس بلکه بسیار سازنده و مثبت و سودآور بود. کارکنان نیرو و انرژی تازه‌ای گرفته بودند تا با مدیریت جدید همکاری نمایند. من فکر می‌کنم آنها دو سه مطلب را به عنوان نمونه و الگو از افراد «دیوو» آموخته بودند. ظرف

یکسال پالایشگاه به سودآوری رسید، و پس از آن فروش بحدی بالا رفت که ما پیشنهادی از مالک قبلی دریافت کردیم که حاضر است پالایشگاه را به پنج برابر قیمتی که به ما فروخته بود، خریداری نماید. در نتیجه این موفقیت، من یک اعتبار و حیثیت بین‌المللی کسب نمودم و به یک «متخصص جهت ساز» شرکتهای ضرری شهرت یافتم.

دلیل اینکه تا این حد موضوع پروژه آنتورپ را به رخ می‌کشم نه برای شهرتی است که از آن بدست آورده‌ام و نه برای سود حاصل از آن بلکه از اینجهت روی آن تأکید می‌کنم که به ما می‌آموزد اهمیت تصمیم‌گیری صحیح را درک کنیم.

در هر صورت مالک اسبق و دیگران برخلاف ما ارزیابی خاصی انجام دادند و نتیجتاً فرصت درآمد قابل ملاحظه‌ای را از دست دادند.

من تجربه مشابهی در کشور کره با «شرکت ماشین‌سازی کره» داشتم. این شرکت ابتدا در زمان اشغال کره توسط ژاپنی‌ها تأسیس شده بود تا در آن زیر دریائی ساخته شود. وقتی ما مالکیت شرکت را به دست آوردیم، مشاهده نمودیم که این موسسه طی ۴۰ سال گذشته هرگز سودآور نبوده و کلاً در وضعیت بسیار بدی قرار داشته است.

قبل از اینکه به ما مراجعه کنند دولت کره به دو شرکت مختلط بزرگ دیگر بنامهای، سامسونگ و هوندائی، هم پیشنهاد واگذاری این موسسه را کرده بود و این شرکتها تحقیقات و ارزیابی وسیعی به عمل آورده بودند، دو شرکت مزبور برمبنای تحقیقات دورنمای آینده ماشین‌سازی کره هر دو جواب منفی داده بودند. سپس پیشنهاد بمن داده شد، و من تقریباً همان بررسی و تحقیقات آنها را به عمل آوردم، ولی طبق این

بررسیها، تصمیم گرفتم این شرکت را خریداری کنم. ما اسم آنرا به «صنایع سنگین دیوو» تغییر دادیم.

وقتی یک کار تجاری می‌خواهد انجام بشود شما با تصمیم‌گیریهای مختلفی روبرو می‌شوید. بعضی اوقات این تصمیمات خیلی ساده هستند، و بعضی اوقات هم یک تصمیم می‌تواند تمام آینده شرکت را تحت الشعاع قرار بدهد.

مهم نیست که موضوع چه باشد، این از وظایف مدیران سطح بالای اجرائی است که تصمیم نهائی را بگیرند. طی سالیان دراز، من با همکاران بی‌شماری کار کرده‌ام، ولی تنهاترین لحظات زندگیم، زمانیست که می‌خواهم تصمیم‌گیری کنم، البته دوستان و همکاران و حتی کارکنان عادی همیشه کمک‌ها و انواع اطلاعات لازم را در اختیارم قرار داده‌اند. اما به دلیل داشتن مسئولیت اصلی، آنها نمی‌توانند تصمیم نهائی را برای من بگیرند. همچنانکه من نمی‌توانم دیگران را مسئول تصمیمات خود بدانم.

تصمیم‌گیری تنها در مسائل تجاری حائز اهمیت نیست، بلکه در تمام مراحل زندگی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. زندگی هم شامل یکسری تصمیمات می‌شود. یک تصمیم غلط می‌تواند زندگی انسان را به نابودی بکشاند. گاهی اوقات من فکر می‌کنم ما برای این زنده‌ایم که قادر باشیم در فرصت مناسب یکسری تصمیم صحیح بگیریم که نهایتاً بموفقیت منجر شود. برای موفق شدن، شما تاحد ممکن باید از انتخابهای قابل دسترس مختلف ومتنوع برخوردار باشید. هرچه انتخاب محدودتر باشد بهمان اندازه فرصت تصمیم‌گیری نیز محدودترمیگردد.

قدم بعدی اینستکه قدرت درونی خود را تقویت و عزم خود را جزم کنید تا بتوانید یک تصمیم صحیح اتخاذ کنید. در اثر مطالعه باید قدرت تصمیم‌گیری خود را تقویت کنید، و این دلیل اصلی تحصیل علم است. تصمیم‌گیری بین غلط و صحیح، سره از نا سره، حق از باطل، خوب از بد، مفید از مضر و تواناهائی که بتوان چنین تصمیماتی را به نحو مطلوب اتخاذ کرد فقط از طریق تحصیل علم امکان‌پذیر است. شما ممکن است فرصتهای مختلفی را بدست آورید، اما یک تصمیم غلط می‌تواند همه این فرصت‌ها را نابود کند. هیچکس نمی‌تواند برای شما تصمیم بگیرد، این خود شما هستید که باید برای خودتان تصمیم بگیرید.

من امیدوارم شما همیشه عده زیادی راهنما و مشاور داشته باشید تا بتوانند در جریان تصمیم‌گیری‌ها به شما کمک کنند. شما برای یافتن مشاورین خود نیاز ندارید که راه دوری بروید. راهنماها و مشاورین شما باید همان کسانی باشند که شریک زندگی شما هستند. آنهائیکه بشما عشق می‌ورزند و نگران سرنوشت شما هستند. پدر و مادر شما، معلمین، اقوام، دوستان، همکلاسان سالهای بالاتر، اینها همه می‌توانند مشاورین شما باشند. اگر شما دلتان را برای آنهائیکه از همه بشما نزدیکتر هستند باز کنید و با آنها حرف بزنید شما به آنچه برای یک تصمیم‌گیری صحیح نیازمند هستید خواهید رسید.

[۴]
گامی فراتر از عارضه انجام‌کار درحد رفع تکلیف

هربار که به اروپا سفر می‌کنم این سئوال به مغزم خطور می‌کند که چرا ملتهائیکه در شمال اروپا زندگی می‌کنند، از شرایط اقتصادی قوی و پیشرفته‌ای برخوردارند در حالیکه در جنوب اروپا مردم وضع اقتصادی ضعیفتری دارند البته ممکن است هیچگونه توجیه علمی وجود نداشته باشد که بتواند این اختلاف وضع را بیان نماید، اما عقیده شخصی من اینستکه دلیل ایجاد چنین اختلافی می‌تواند به عادت استراحت ظهر و خواب نیمروزی مردم این نواحی نسبت داده شود.

ملتهای کرانه دریای مدیترانه چه شهری و چه روستائی به طور سنتی عادت کرده‌اند بعد از صرف ناهار یکی دو ساعت بخوابند. البته این موضوع برای ملت پرجنب و جوش کره خیلی عجیب بنظر می‌رسد، گرچه هر کس بعد از خوردن یک غذای کامل مقداری کسل و خواب‌آلود و می‌شود گرچه هوای گرم چنین مناطقی نیز به این خواب‌آلودگی کمک می‌کند.

من هنوز نمی‌توانم بفهمم که چگونه فردی می‌تواند در اوقات مهم و

باارزش روز بخوابد. شگفت‌آورتر اینکه گرچه تمام کارکنان از فرصت خواب نیمروزی استفاده می‌کنند معذلک ساعت شروع و پایان کارشان مثل شروع و پایان کار شمال اروپاست و اغلب مغازه‌ها و فروشگاهها قبل از ساعت ۸ بعدازظهر تعطیل می‌کنند.

وقتی تمام مردم یک جامعه اینگونه عمل کند، مسلماً نیروی کار عظیمی از دست می‌رود. لذا من فکر می‌کنم این خواب نیمروزی مطلبی است که باید مورد ارزیابی مجدد قرار گیرد.

محققاً یک نوع تنبلی و کندی در پویش و روحیه این ملتها بوجود آمده و تا حدودی نیز به صورت احوال شخصی و حتی ملی ظاهر گردیده است. همچنین این مطلب می‌تواند انعکاس اعتقادات مردم از زندگی و سرنوشت باشد.

به هر حال به نظر من بی‌خیالی ملتهای جنوب اروپا نه در نتیجه روحیه رومانتیک آنها و نه از مقوله راحت طلبی و تن آسائی آنان در زندگی است. در حقیقت من آنرا از علائم بیماری کار در حد رفع تکلیف می‌بینم یعنی انجام حجم معینی از کار در مقابل استفاده کردن از حد مناسبی استراحت و سرگرمی. من این موضوع را دلیل اساسی اختلاف وضعیت اقتصادی بین ملتهای شمال اروپا و جنوب آن می‌دانم.

مردمیکه تمام سعی و کوششان براینست که وقتشان بیهوده تلف نشود و برای کار حد و مرز نمی‌شناسند قطعاً موفق‌ترند از کسانیکه تنها در حد انجام وظیفه کار می‌کنند.

من هنوز یک خواب تکراری می‌بینم. این خوابی است که من در آن از دانشگاه فارغ‌التحصیل نمی‌شوم. در حقیقت تقریباً هم نزدیک بود که

فارغ‌التحصیل نشوم، شاید بهمین دلیل این خواب را مرتب می‌بینم.

در آخرین ترم تحصیلاتم دردانشکده بجای رفتن سرکلاس بصورت پاره وقت در یک آژانس دولتی کار میکردم. درآن روزها یکی از امتیازات شاگردان سال آخر که به‌آن مباهات میکردند غیبت از کلاس‌بود.

البته دانشجویان سال آخر، مثل خود من اغلب فکرشان را برای پیدا کردن شغل آینده مشغول می‌کردند. تقریباً این نوع رفتار از همه شاگردان سال آخر قابل انتظار بود.

یکی از درسهای سال آخر من با استادی بنام «پروفسور وانگ - ایل - چانگ» بود که در حال حاضر در دانشگاه «هانیانگ» در شهر سئول تدریس می‌کند. در آنزمان او به تازگی پس از انجام یک رشته مطالعات جدید از آمریکا برگشته و به شدت تحت تاثیر انضباط و نظام آموزشی سیستماتیک آنجا قرار گرفته بود.

من متوجه نبودم که استاد «وانگ» هر روز در کلاس حضور و غیاب می‌کند و به کسانی که تعداد معینی از ساعات را سر کلاس حاضر نمی‌شوند نمره نمی‌دهد. خیلی دیر متوجه این موضوع شدم و وضعیت دشواری برایم پیش آمد زیرا اگر از درس او نمره نمی‌گرفتم نمی‌توانستم فارغ‌التحصیل شوم.

لذا تصمیم گرفتم «پروفسور وانگ» را ببینم و از او عذرخواهی کنم و خواهش کنم که اجازه دهد فارغ‌التحصیل شوم، اما او تغییر عقیده نمی‌داد. من فکر می‌کنم او وضع مرا درک نکرده و به اشتباه فکر می‌کرد که من شاگرد لاابالی هستم. در آنزمان من «رئیس انجمن دوستداران

دانشجویان رشته بازرگانی» بودم. من حتی اعضای انجمن را بسیج کردم که به خاطر این موضوع از او تقاضای کمک کنند.

بالاخره پروفسور «وانگ» تحت شرایطی مرا پذیرفت و از من خواست تا گزارش ویژه‌ای تهیه و ارائه دهم. اینکار را با موفقیت انجام دادم، و سرانجام فارغ‌التحصیل شدم. اما اینکار برای من درس خوبی شد و آن اینکه طرز تفکر تلاش در حد رفع تکلیف را از سر بیرون کنم. یک دانشجوی سال آخر باید همانقدر تلاش کند که دانشجوی سال اول، شاید هم بیشتر، من فکر می‌کردم آنچه را که تاکنون در دانشکده یاد گرفته‌ام کافی است ولی درسی که من از این تجربه آموختم چنان تاثیری در من گذارد که هنوز هم در خواب می‌بینم از دانشگاه فارغ‌التحصیل نشده‌ام.

روی این تجربه، از زمان شروع فعالیت تجاری شرکت «دیوو» من نتوانسته‌ام کارکنانی را که فقط برای رفع تکلیف انجام وظیفه می‌کنند تحمل کنم. این طرز فکر نه سودی برای خود شخص و نه برای جامعه دارد.

طی سالیان دراز، من در سطح بین‌المللی محصولات صنعتی بی‌شماری را عرضه کرده‌ام و کراراً با یک مسئله رنج‌آور روبرو بوده‌ام و آن پیرایش نهائی محصول است. کالاهای ساخت کره از لحاظ طراحی، کیفیت و قیمت مورد توجه قرار دارد ولی کیفیت پیدایش نهائی آنها همیشه مثل خاری در چشم بوده است و بهانه‌ای برای خریداران که قیمت را تا حد ممکن پائین ببرند که مفهوم آن نه فقط کاهش قیمت تولید در بازار است، بلکه به عنوان یک فرد کره‌ای تا حدی نیز مایه آبروریزی و سرافکندگی بوده است.

این موضوع همواره مرا پریشان و مضطرب کرده است، چرا که پیرایش نهائی محصول به صورت رفع تکلیف، تمام رنج و مشقت و تلاشی را که برای ساختن یک کالا صرف می‌شود به استهزا می‌گیرد و این امر موجب زیان بزرگی برای کشور شده است.

وقتی که من ابتدا به سراغ بازار مصرف آمریکا رفتم، یکی از اولین مشتریهایم فروشگاههای زنجیره‌ای «سی یرز» بود. رئیس امور تدارکات «سی یرز» بسیار از کیفیت محصولات کره‌ای نگران بود، و وظیفه من این بود که از شدت ترس او بکاهم. لذا من یک بخش داخلی کنترل کیفیت ایجاد کردم تا تمام تولیدات مربوط را دقیقاً مورد بازرسی قرار دهد و در برنامه کنترل کیفیت، استانداردی را بالاتر از حد انتظار فروشگاه «سی یرز» به وجود آوردم. سرانجام توانستم اعتماد و اطمینان مسئولین فروشگاه «سی یرز» را جلب کنم.

ما به آسانی می‌توانیم نمونه‌های دیگری از «ارائه کار در حد رفع تکلیف» پیدا کنیم. در سال ۱۹۶۷ وقتی که شرکت «دیوو» را راه‌اندازی کردیم، تمام محصولات صادراتی هنوز توسط کشتی حمل می‌شد. صنعت حمل و نقل دریائی هنوز رشد چشم‌گیری نداشت، و در نتیجه رقابت تنگاتنگی برای ذخیره جا در کشتی و بارگیری بین صادرکنندگان وجود داشت. لذا اغلب شرکتهای صادر کننده نمایندگانی در شهر بندری «پوسان» داشتند. وقتی زمان تحویل کالا به خریداران خارجی فرا می‌رسید همه عصبی بودند و زود از کوره به در می‌رفتند. بخش‌های تولید کارخانه بیست و چهار ساعته در حال تولید بودند. بعد از آنکه کالاهای صادراتی به انبارهای گمرک می‌رسید نمایندگان شرکتها می‌بایست

منتظر می‌ماندند تا نوبت بارگیری کالایشان فرا برسد. اگر ما نمی‌توانستیم سربزنگاه شخصاً یک کشتی برای حمل آماده کنیم، حداقل می‌بایست تا آمدن کشتی بعدی یک هفته صبر کنیم و تمام تلاشهای طاقت فرسای ما برای تولید به موقع کالایمان به هدر می‌رفت. در آنزمان شانس موفقیت یک شرکت کوچک تماماً در گرو ذخیره جا در یک کشتی خلاصه شده بود. بنابراین فشار و مسئولیت نمایندگان شرکتها در بندر وصف‌ناپذیر بود.

طبیعتاً در بین این نمایندگان رقابت و کشمکش خشونت‌آمیزی برقرار بود. اگر یک نماینده کاملاً هوشیار نبود به سادگی از رقبای دیگر شکست می‌خورد. گاهی اتفاق می‌افتاد که کالای یک شرکت در داخل کشتی بارگیری شده بود و وقتی نماینده‌اش با فراغت بندر را ترک می‌کرد اجناس او را از کشتی خالی و کالای شرکت دیگری را بار می‌زدند.

جالب است که بدانید در بندر «پوسان» سه گروه از نمایندگان مختلف شرکتهای صادر کننده حضور داشتند. گروه اول آنهائی بودند که وقتی مطمئن می‌شدند که کالای مربوط به شرکتشان به انبار گمرک بندر وارد شده است بندر را ترک می‌کردند. گروه دوم کسانی بودند که صبر می‌کردند کالایشان در کشتی مورد نظر بارگیری شود، سپس از بندر خارج می‌شدند. اما نوع سوم افرادی بودند که پس از ورود کالا به بندر، ورود کشتی و اطمینان از بارگیری آن، باز هم در آنجا می‌ماندند تا کشتی بندر «پوسان» را ترک می‌کرد و از انظار دور می‌شد.

نمایندگان نوع اول اغلب بازنده بودند و با مشکلات روبرو می‌شدند. نمایندگان گروه دوم معمولاً از هر ۱۰ سفر یکی دوبار کالاهایشان جا

می‌ماند اما نمایندگان گروه سوم چون تا انتهای کار در بندر حضور داشتند مسئله‌ای نداشتند و همیشه موفق بودند. نمایندگان گروههای اول و دوم در حدی کار کرده بودند که از نظر خودشان در آنزمان خوب و کافی بوه است، ولی خیلی وقتها اتفاق می‌افتاد که برای شرکتشان مشکلات بزرگی به وجود می‌آوردند.

من دستور دادم که نمایندگان شرکت «دیوو» آنقدر در بندر بمانند تا کشتی بارگیری کرده و در افق ناپدید شود. این خود یک نوع اقدام نهائی کار بود. همین کار ساده باعث شد که، ما در رابطه با حمل هیچ محموله‌ای مشکل پیدا نکنیم و تحویل کالاهایمان همواره به موقع انجام شود. این موضوع بسیار اساسی و ضروری بود که ما در مقابل مشتریان بین‌المللی خودمان اطمینان و اعتبار قابل توجهی کسب کنیم. دنیا این را پذیرفته بود که «شرکت دیوو» توانائی تحویل بموقع کالاهایش را دارد.

مهم نیست که من چه کاری را انجام می‌دهم، هر چه باشد دوست دارم آنرا به نحو احسن و تا انتها انجام دهم. این کلید رمز موفقیت است. من سعی کرده‌ام که این اصل را به پرسنل خودمان القا و تفهیم کنم که نه فقط برای تولید کالا بلکه تا انتهای کار دقت، ممارست و پی‌گیری کنند. این روش در «شرکت دیوو» بصورت یک سنت و فرهنگ گرانبها متجلی شده است.

بنابر این من از جوانان امروز انتظار دارم که همیشه خلاقیت نشان دهند، نه اینکه دنباله‌رو سیل جمعیت شده و مطالعاتشان را در حد «رفع نیاز» متوقف کنند.

راه صحیحی برای خود انتخاب کنید، توانائیهای خود را بیابید،

استعدادهای پنهان خود را کشف کنید، و همه آنها را تقدیم سازندگی جامعه‌تان کنید. فقط در سایه سختیها و مشقات و تلاشهای امروز ماست که فردائی نورانی در پیش رو خواهیم داشت. اگر شما تحصیل می‌کنید یا بهر نحو زندگی می‌کنید. سعی و تلاش خود را در حد رفع نیاز متوقف نکنید.

[۵]
جادوگران[۱]

می‌گویند جادوگری وجود دارد که هر وقت اراده کند می‌تواند با کمی جست و خیز تا بالای تپه‌ای به ارتفاع زیاد بپرد و با این کار خود، هم موجب شگفتی و حیرت مردم و هم باعث حسادت آنان گردیده است، ما را به حیرت وامیدارد که آیا ما هم می‌توانیم روزی به چنین قدرتی دست پیدا کنیم؟ با شگفتی فکر می‌کنیم شاید در یکی از روزها که در بحر مکاشفات خود غوطه‌ور بوده ناگهان این قدرت از آسمان لاجوردی به سوی او کمانه کرده و یا الهاماتی در کار بوده و از اینگونه خیالات. آنچه مسلم است در ابتدا این جادوگر بیش از مقداریکه اغلب مردم می‌پرند قدرت پرش نداشته است، و اگر هم داشته شاید مثلاً یک متر بیشتر می‌پریده. اما او یک هدف را برای خودش تعیین کرده، و آن اینکه بالاخره باید تا ارتفاع یک تپه مرتفع بپرد و هر روز تمرین کرده و اندک اندک مقدار پرش او بیشتر شده است. او تمام اوقات خود را وقف این

۱ـ داستان مردی است از کره که قادر بود از روی ارتفاعات بسیار بلند بپرد.

کار کرده و شاید اینقدر صبر و حوصله به خرج داده تا مثلاً گندم یک مزرعه که به تدریج بلند و بلندتر می‌شوند از روی آنها پریده و خود را اینچنین تمرین داده است. شاید هم در اثر یک رشته تمرینات دیگر به یک جادوگر تبدیل شده و در محدوده کار خودش به یک متخصص و کارشناس ماهر تبدیل گردیده است.

خیلی راحت است که به غلط چنین توجیه کنیم که جادوگران از ابتدا اینگونه بدنیا آمده‌اند اگر این فرض و تصور درست باشد، پس به همین سیاق باید گفت که یک متخصص از اول متخصص متولد شده و یک رئیس هیئت مدیره در بدو تولد رئیس هیئت مدیره بوده است. اما آیا واقعاً متخصص و رئیس هیئت مدیره اینگونه خلق شده‌اند، خیر آنها تلاش کرده و زحمت کشیده و سخت کار کرده‌اند تا در رشته خودشان متخصص گردیده‌اند عیناً مثل یک جادوگر.

هر انسان دارای توانائیهای نامحدودیست. تنها اختلافی که بین یک فرد معمولی و یک جادوگر وجود دارد، اینستکه فرد جادوگر قدرتهای پنهان خود را با تمرین و مشقت فراوان بکار گرفته و در کارهای خارق‌العاده‌ای که انجام می‌دهد متبحر شده است. برای هر معلولی علتی وجود دارد، و هر تلاشی را نتیجه‌ای است. فضائل و هنرها اتفاقی به دست نمی‌آیند، آنها تکامل تدریجی یک عمل معین هستند.

خلاف تواضع و فروتنی است اگر بگویم به من لقب «جادوگر» داده‌اند. شاید به این دلیل مرا جادوگر می‌دانند که اغلب در مورد قهرمان پرشی که به آن اشاره کردم صحبت می‌کنم، شاید برای اینکه من سرسختانه و بی‌امان همواره خواسته‌ام در هر کاری که وارد می‌شوم در

آن کار متخصص و باتجربه شوم. باید به این مطلب اعتراف کنم که از این لقب بدم نمی‌آید. زیرا در تمام دوران زندگی خواسته‌ام این بوده که یک متخصص و کارشناس باشم.

من فارغ‌التحصیل رشته اقتصاد هستم، اما برخلاف رشته تحصیلی‌ام، اولین کارم را در صنایع نساجی شروع کردم و بعد از ده سال کار در این رشته بعنوان یک جادوگر نساجی و پارچه بافی شناخته شدم، اکنون اگرچه سالهای دور و درازی است که از رشته نساجی دور بوده‌ام ولی هنوز با مشاهده هر نوع پارچه‌ای می‌توانم دقیقاً تمام مشخصات و کیفیت آن را بیان کنم، مثلاً چه الیافی برای بافتن آن مصرف شده، مراحل مختلف آن چگونه بوده، برای رنگ‌آمیزی از چه رنگهائی استفاده شده و قس علیهذا. من هنوز هم در انطباق رنگ با نوع و بافت پارچه یک جادوگر هستم.

اما جادوگری من تنها به صنعت پارچه بافی و نساجی محدود نمی‌شود، به نسبتی که فعالیت شرکت ما در رشته‌های مختلف توسعه پیدا کرد، من در رشته‌های جدید نیز زحمت فراوان کشیدم تا در آن رشته‌ها متخصص و صاحب نظر شوم ــ مثلاً در بخشهای ماشین‌سازی، انواع ماشین‌آلات متحرک، کشتی سازی، حتی هتلداری و غیره. در هر کدام خود را به سطحی رسانیده‌ام که در آن کارشناس و متخصص باشم. در نتیجه این تخصصها ما توانستیم در سطوح مختلف کارهای خود را بسیط و توسعه دهیم.

در نتیجه تلاشهایم در رشته‌های گوناگون به تدریج در ارزیابی افراد نیز صاحب نظر و کارشناس متبحری شده‌ام. وقتی با یک مدیر یا مسئول

زیر دست خودم بحث می‌کنم، از حرکات، جمله‌بندی، نحوه بیان، تغییرات چهره او فوراً می‌توانم درک کنم که او در امور مربوط به خودش، به چه سطحی از علم و تجربه رسیده است. فقط با پرسش یک یا دو سئوال می‌توانم حد و اندازه تبحر و تسلط او را بر کارش تعیین کنم.

ما در زمان تقسیم شدن علوم تخصصی زندگی می‌کنیم، در زمانی هستیم که امور روزمره در حال تغییر و تحول مستمر هستند، شرایط زندگی پیچیده‌تر و متنوع‌تر شده، و در سطوح مختلف نیاز بیشتری به افراد کارشناس و متخصص احساس می‌شود. دیگر آن زمانیکه یک نفر به تنهائی چندین کار مختلف را انجام می‌داد سپری شده است. حتی اگر هم شخصی قادر باشد کلیات و جزئیات کاری را تواماً انجام دهد، کمی وقت به او اجازه چنین کاری نخواهد داد.

کارها کاملاً براساس تقسیم‌بندی ویژه توسعه یافته و به کارکنان و متخصصین بخشهای مربوطه واگذار شده‌اند. بدینوسیله راندمان کارها بسیار افزایش پیدا کرده نیازمند کارشناسان مختلف شده‌ایم و بنابراین در جهان امروز، شما در آن رشته و حرفه‌ای که انتخاب کرده‌اید باید یک متخصص باتجربه باشید.

البته، باید اینرا هم بگویم که این تقسیم‌بندیها، اهمیت و ارزش کارهای متنوع را از بین نمی‌برد و بدان معنی نخواهد بود که به استثنای رشته و یا حرفه انتخابیتان تمام چیزها را نادیده بگیرید. دنیا مکانی وسیع است و زندگی پر از تنوع و گوناگونی. اگر خود را در دنیای کوچک افکار خود محدود کنید از دنیای اطرافتان بی‌خبر خواهید ماند. مثل قورباغه‌ای خواهی بود که خود را در چاهی محصور کرده باشد.

چیزی که امروزه فکر مرا بخود معطوف کرده اینستکه ما با سرعت تمام مشغول کندن یک چاله بزرگ هستیم، اما فراموش کرده‌ایم که قبلاً عمق این چاله را ارزیابی و در محاسباتمان منظور کنیم. زیرا قبل از شروع به کندن یک چاله عمیق شما به قطعه زمینی با وسعت کافی نیاز دارید. چنانچه عمق و قطر چاله با هم نسبت نداشته باشد و بخواهید در یک طول و عرض کم چاله عمیقی حفر کنید، مطمئن باشید که دچار مشکل خواهید شد.

کارها همیشه به اینصورت پیش نخواهد رفت، همواره اصول اولیه بر آنها حاکم است. اگر شما واقعاً نیاز به چاله عمیق دارید، از ابتدا باید با ابعاد بزرگی شروع به حفاری و کندن نمائید. اگر فقط به عمق آن فکر کنید، چنین بنظر می‌رسد که در برداشت اولین بیل پر از خاک می‌توانید به هر عمقی برسید. اما به محض اینکه قدری عمیقتر بروید، مشاهده خواهید کرد بدون عرض مناسب قادر به حفر عمیق‌تر نخواهید بود. بنابراین قبل از کندن چاله عرض و طول مناسبی برای کندن مد نظر قرار بدهید. در آنصورت برای کندن چاه به عمق دلخواه احساس سهولت و آسانی خواهید کرد.

سعی کنید یک کارشناس، یک متخصص بشوید، البته نه در حدیکه چیزهای دیگر از دیدتان محو گردد. علیرغم تخصصی که دارید، لازم است از کارهای متنوع و وسیعی سررشته داشته باشید. منظور از اینکه می‌گویند ما تحصیل کرده و فهمیده‌ایم اینستکه ما از درک و حس و تشخیص بالائی برخورداریم، شخصی که در رشته میکرب‌شناسی تحصیل کرده است لزوماً نیازی نیست که کارشناس روشهای مونتاژ بال هواپیما

هم باشد، ولی چنانچه رشته تحصیلی شما میکرب‌شناسی، داروسازی یا ادبیات باشد، شما نیازمند به یک دانش وسیع در اطلاعات عمومی خواهید بود. دانش وسیعی را که من درباره‌اش صحبت می‌کنم این است که به صورتی منظم در وجود شما پرورش یافته و دیدگاه و عمق تخصص شما را افزایش دهد.

شما به یک درک و فهم وسیع از علومی چون فلسفه، آداب معاشرت و اصول اخلاق محتاج هستید. بنابراین وقتی می‌گویم فرد باید متخصص باشد، خودبخود شامل این مطلب هم می‌شود که بینش صحیح، فهم و شعور و وسعت نظر جزء لاینفک این تخصص نیز هست.

امروزه، قدرت و شخصیت انسان مجزا از یکدیگر نیستند، دیگر آن دوره که چنین بوده گذشته است. قدرت وقتی حاصل می‌شود که شما یک متخصص باشید و شخصیت و مقام وقتی به وجود می‌آید که شما تنها فردی باشید که بتوانید یک کار مشخص را انجام دهید. استاندارد و محک سنجش امروز تخصص است.

چرا پزشکان مورد احترام هستند؟ من از مشاهدات خودم اینطور می‌فهمم که آنها به این دلیل مورد احترام قرار گرفته‌اند که از یک تخصص ارزشمند برخوردارند. آنها بیمارانی را می‌توانند معالجه کنند که افراد غیر متخصص قادر نیستند. چرا نویسندگانی چون «داستایوسکی»، «کامو» و «کافکا» هنوز در خاطره‌ها هستند؟ زیرا آنها در ادبیات متخصص بوده‌اند، و نیز برای اینکه آنها به سطوحی از ادبیات رسیدند که دیگران به آن اوج نرسیده‌اند اینها همه کارهائی را انجام دادند که دیگران در آنزمان نتوانستند یا نخواستند انجام دهند.

بنابراین سعی کنید که یک متخصص، یک کارشناس و یک جادوگر شوید، و در هر رشته‌ای که وارد می‌شوید، تلاش کنید که بهترین باشید، علیرغم حرفه‌ای که انتخاب کرده‌اید. اگر تعجب می‌کنید که چگونه می‌شود اینکار را کرد، به شما پندی می‌دهم که هر کاری را که به دست گرفتید کاملاً خود را در آن غوطه‌ور کنید. ایده‌ها، هوش، ذکاوت، آگاهی و درک به کسانی داده شده است که با تمام وجود خود را در حرفه و یا هر کار سازنده غرق کنند. اگر بخواهید برای کسب ایده‌های جدید مدت زمانی دست از تلاش بردارید و به استراحت بپردازید بسیار راه بیهوده‌ای را انتخاب کرده‌اید.

نوشته‌ها از انتها و نوک قلم متولد می‌شوند. و شما باید همواره نوشتن و نوشتن را تمرین کنید تا ایده‌ای را به دست بیاورید. بهمین طریق ذهن خلاق و افکار متعالی در رشته‌های دیگر نیز از غوطه‌وری و تعمق کامل حاصل می‌گردد. نابغه شدن ۹۹ درصد به تلاش بستگی دارد. برای اینکه در حرفه خود نابغه بشوید خود را در آن غوطه‌ور سازید، کوتاه سخن اینکه، درک و آگاهی صحیح کسب کنید و آنها را عمیق و عمیق‌تر سازید.

[۶]
اهمیت ابداع و نوآوری

حدود ده سال پیش روزنامه «دونک ـ ویلی» شهر سئول از من دعوت کرد تا در سمینار آموزشی کارمندان عالیرتبه آن روزنامه سخنرانی کنم. از من خواسته شد که در حدود یکساعت در مورد «مدیریت شرکتها و نیز عقاید خودم در رابطه با مدیریت» سخنرانی داشته باشم. دور از انتظار بود که از یک تاجر و صنعتگر برای سخنرانی بین گروهی از مسئولین روزنامه دعوت شود، بهتر است بگویم که به خاطر ملاحظات نزاکتی برایم مشکل بود این دعوت را رد کنم.

حدود یکساعت در مورد مدیریت شرکتها سخنرانی کردم، و آنچه را که بیان کردم با جهت و روند تغییرات مدیریت آنزمان تطبیق کامل داشت. در انتهای سخنرانی، یکی از مدیران این روزنامه به‌طور ناگهانی سوال کرد که «اگر من مدیر یک روزنامه بودم سعی می‌کردم که چه نوآوری و ابداعی داشته باشم»؟

من که همیشه خارج از فعالیت روزنامه‌نگاری بوده، و به‌اندازه کافی برایم مشکل بود که در این سمینار سخنرانی کنم. حال با چنین سئوال

غیرقابل انتظاری نیز مورد هدف قرار گرفته بودم و لذا کاملاً سراسیمه و دست پاچه شدم.

بالاخره چیزی به فکرم رسید، و آن «کوباوو» بود، «کوباوو» در اصطلاح کره‌ای به داستانهای خنده‌دار کوتاهی می‌گویند که به‌صورت نقاشی کارتون در روزنامه چاپ می‌شود و امروزه خیلی هم طرفدار دارد. خود من نیز همیشه از این قسمت روزنامه‌ها بسیار لذت می‌بردم. مشاهده کرده بودم که اغلب مردم اول تیترها و مقالات صفحات اول را مطالعه می‌کنند و اگر مطلب دیگری جلب توجه نمی‌کرد، روزنامه را ورق می‌زنند تا به صفحات اجتماعی و خانوادگی که معمولاً در انتهای روزنامه بود برسند.

در این قسمت اولین چیزی که جلب توجه می‌کرد همین داستانهای کمدی و خنده‌دار کارتونی بود که در گوشه بالای صفحه ماقبل آخر چاپ می‌شد.

کسانی که آگهی به روزنامه می‌دهند می‌خواهند که آگهی‌شان در این صفحه به چاپ برسد زیرا توجه به این صفحه خیلی زیادتر از جاهای دیگر بوده و باصطلاح چشم‌گیر است. به همین مناسبت قیمت آگهی‌ها در این صفحات به خاطر طرفداران بیشتر گرانتر است. هر وقت من این قسمت خنده‌دار را می‌خوانم، فکر تازه‌ای به ذهنم خطور میکند. از آنجا که مردم به خواندن این گونه مطالب عادت کرده‌اند بنابراین درج آگهی در صفحه نقاشی کمدی طبیعتاً توجه خوانندگان را بیشتر جلب می‌کند به‌خصوص اگر پس از پنج روز متوالی به جای این نقاشیهای کمدی به‌چاپ برسند یعنی شما در روز ششم در همین صفحه آگهی درج کنید. اگر به‌این

صورت عمل نشود، قدری فاصلهٔ نقاشی‌ها را طولانی‌تر کنند و شما در بین آنها آگهی چاپ کنید، قطعاً آگهی مثبت‌تر خواهد بود. چنین بخش گرانبهائی که اصطلاحاً «کوباوو» یعنی نقاشی کارتونی خنده‌دار نام گرفته است، بدون شک برای تجار و شرکتها بسیار جذابیت دارد. لذا در جواب مدیری که از من سئوال کرده بود، مطلب را به صورتی‌که اشاره کردم توضیح دادم.

بعد از سخنرانی دیری نپایید که متوجه شدم آگهی‌های مختلف به‌همان صورتی که من طی سخنرانیم تشریح کردم در بین «کوباوو» نقاشی کارتون آن روزنامه چاپ شده بود.

نوآوری یک امر و نیاز زیربنائی زندگی انسان است. آنچنانکه بعضی‌ها فکر می‌کنند مشکل نیست. این موضوعی است که همواره و در هر جا که می‌روم روی آن تاکید دارم، مسئله در نفس خود نوآوری نیست بلکه منظور این است که آیا شما می‌خواهید که نوآور باشید یا خیر؟

اگر شما به دقت به ابداعات و نوآوری‌های باارزش دقت کنید مبنای خیلی از آنها را واقعاً ایده‌های بسیار ساده تشکیل می‌دهند. اغلب هم نتایج بسیار ارزنده‌ای به همراه می‌آورند نوآوری‌ها در مدیریت و اداره شرکت‌ها نقش مهمی ایفا می‌کند.

نوآوری، ابداعات و اختراعات نقش بزرگی در تاریخ بشریت بازی کرده است. نوآوری و ابداعات با عزم، تصمیم و اراده یک شخص خلاق شروع می‌شود که سعی می‌کند با درهم شکستن ایده‌های معمولی و موجود در این عصر و زمان چیز جدیدی ارائه دهد یا بسازد.

بنابراین من همواره تاکید کرده‌ام که خلاق بودن برای اشخاص بسیار

با اهمیت است زیرا افراد خلاق، مبتکر و سازنده، به تاریخ شکل و به جهان جهت می‌دهند.

رشد خلاقیت با کاوش و بررسی وضعیت فعلی شروع می‌شود: «آیا من همه سعی خودم را به‌کار برده‌ام»؟ «آیا شرایط فعلی ایده‌آل است»؟ «آیا روش بهتری می‌توان یافت»؟ چنین سؤالاتی خلاقیتهای پنهان و نهفته شما را بیدار و تحریک می‌کند و هر چه بیشتر کاوش کنید نتایج بهتری حاصل خواهد شد.

این باور و اعتقاد قلبی من است که جوانان وظیفه دارند در بهبود وضع موجود کوشا باشند و برای انجام چنین کاری خلاقیت لازم است. وقتی شما چیزی را از زاویه جدیدی می‌بینید نسبت به مسائل آن آگاه می‌شوید، این مسائل باید شما را در جهت پیشرفت و سازندگی پیش ببرند چون جوانان کمتر محصور قید و بندها هستند، طبیعتاً در مقایسه با افراد مسن‌تر برای نوآوری حساس‌تر و آماده‌ترند.

وقتی که پس از فارغ‌التحصیلی برای اولین بار شروع به کار کردم، مسئول رابط کارهای بانکی یک شرکت جدیدالتاسیس به‌نام شرکت صنعتی «هنانگ» بودم. کار تقریباً آسانی بود، چون تنها کاری که می‌بایست انجام دهم این بود که اسناد و مدارکی را در بانک مذکور به یکی از قسمتهای آن تحویل بدهم تا در این بخش بررسی کنند که آیا مدارک برای ارسال به مقامات بالاتر بانک مورد تائید است یا خیر؟ اگر اسناد مورد تائید واقع نمی‌شد، شرکت ما اصلاحات لازم را انجام داده و من مجدداً آنها را تحویل بخش سندرسی می‌دادم.

پیش از اینکه من این شغل را به دست بگیرم نفر قبل از من که همین

کار ساده را انجام می‌داد با دردسرهای فراوانی روبرو بود. او در تمام طول روز وقتش صرف رفت و آمد بین بانک و شرکت می‌شد. بردن اسناد در هر نوبت به بانک وقت او را می‌گرفت و اگر اسناد کامل نبودند عودت داده می‌شدند که باز هم وقت بیشتری صرف می‌شد. لذا پس از زمان کوتاهی که من به اینکار مشغول شدم به دقت مراحل مختلف این روند را زیر نظر گرفتم تا مشکلات آن را کشف کنم و سعی کردم در این رابطه گره‌گشا باشم.

لذا تصمیم گرفتم در اولین قدم رابطه‌ای دوستانه و صمیمی با کارمندان بانک در قسمتی که اسناد را تحویل می‌گرفتند ایجاد کنم. تقریباً همه کارکنان این قسمت زن بودند و اینها بودند که نظر می‌دادند که آیا اسناد برای ارسال به مقامات بالاتر مورد قبول هستند یا خیر؟ اگر احیاناً، اشتباهات کوچکی در آن به چشم می‌خورد، همین خانمها می‌توانستند آنها را تصحیح و برای تائید به بخش بعدی بفرستند. البته در اینجا هم مسئله رقابت وجود داشت. شرکتهای بیشماری اسناد مشابهی را تحویل می‌دادند، و هر قدر که اسناد شما در زیر سایر اسناد قرار می‌گرفت، به همان نسبت شرکت شما بیشتر باید برای گرفتن تائید نهائی انتظار می‌کشید.

در آن زمان انبار شرکت ما پر از پارچهٔ لباسهای زنانه وارداتی از کشور ایتالیا بود که روی دستمان مانده و فروش نرفته بودند و مسئول آنها برای آب کردنشان دنبال فرصت می‌گشت. بنابراین من این دو موضوع را در کنار هم قرار دادم. پارچه‌ها در انبار خاک می‌خوردند و خانمهای کارمند بانک ممکن بود از آنها خوششان بیاید، لذا من چنین محاسبه

کردم که اگر این پارچه‌ها را به خانمهای کارمند بانک به قیمت ارزانتری بفروشم، در واقع هم برای شرکت سودی کسب کرده‌ام و هم بیش از این پارچه‌ها در انبار نخواهند ماند.

ماحصل اینکه پارچه‌ها دقیقاً مرا به اهدافم رساندند و به‌قدری مورد توجه قرار گرفت که حتی کارمندان بانک دوستان خود را برای خرید به بانک دعوت می‌کردند، آنها هم پارچه‌های جدید خارجی را دوست داشتند و هم قیمت برایشان مناسب بود، کار به جایی رسید که بعد از مدتی انبار شرکت از این پارچه‌ها خالی شد و از آن پس نیز همه اسنادی را که من به بانک می‌آوردم در الویت قرار می‌گرفت و آنها را روی تمام اسناد دیگر می‌گذاشتند.

مشکل دوم این بود که من هنوز با حجم فراوانی از کاغذ بازی اداری روبرو بودم. فکر کردم شاید بتوان مقدار آنرا به نصف تقلیل داد، اینکار هم خوشبختانه آسان‌تر از آن شد که فکر می‌کردم. تنوع اسنادی که به بانک تحویل می‌دادیم زیاد نبود، و فقط ارقام خاص و محدودی در آنها متغییر بود. تقریباً قسمتهای دیگر آنها شبیه هم بودند، نام شرکت، مهرهای موردنظر، آدرس تاریخ و غیره. بنابراین هر وقت که من وقت اضافی پیدا می‌کردم، سعی می‌کردم در حد امکان پیشاپیش، جاهای خالی تکراری و ساده را پر کنم. سپس تنها کاری که بقیه کارمندان شرکت در حوزه مسئولیت خودشان باید انجام می‌دادند پر کردن آمار و ارقام مربوطه بود.

کارها بهتر شد، اما یک مشکل دیگری هم باقی مانده بود. من هنوز روزانه چندین بار بین شرکت و بانک رفت و آمد می‌کردم، با تحقیق بیشتر، به این نتیجه رسیدم که در واقع بیشتر از دوبار رفت و آمد احتیاج

نیست، یکبار صبح و یکبار بعدازظهر. فردی که قبل از من مسئول این کار بوده است، هیچوقت قدری وقت برای اینگونه مشکلات و رفع آنها صرف نکرده بود و متوجه این واقعیت نشده بود که اسنادی را که صبح به بانک تحویل می‌داده، فقط بعدازظهرها رسیدگی و تائید می‌شدند و اسنادی که بعدازظهرها تحویل می‌داده روز بعد مورد بررسی قرار می‌گرفته‌است. بدون اطلاع از این مطلب او تمام روز وقت خود را صرف رفت و برگشت بین شرکت و بانک می‌کرده و هربار تعدادی سند تحویل می‌داده یا پس می‌گرفته‌است. در ضمن او دقیقاً همان راه و روشی را که مسئول پیش از خودش یا رئیس بالاترش به‌او یاد داده بود انجام می‌داده، و هرگز فکر نکرده بود که طریق جدیدی ابداع کند که وقتش کمتر گرفته شود، پول کمتری هزینه شود و حتی کفشش دیرتر پاره گردد. لذا من تصمیم گرفتم این روش را به گونه‌ای تغییر دهم که با برنامه بانک کاملاً تطبیق داشته و مشکلات نیز از بین برود.

فقط یکماه که در اینکار باقی ماندم، به شغل بهتری ترفیع یافتم، و مورد تشویق قرار گرفتم و همه مرا یک نابغه می‌پنداشتند. در آن روزها، یک درجه ترفیع برای یک کارمند جدیدالاستخدام گام بلندی محسوب می‌شد. اما موفقیتهای من تنها در گرو تواناییم در درک و یافتن مشکلات و بعد بهینه‌سازی وضع موجود بود.

سالهای متمادی گذشت. من به حل مشکلات بیشتری پرداختم تا قدرت و استعداد نوآوری را در خودم تقویت کنم. با اطمینان خاطر می‌توانم بگویم آن توانائی و کفایتی که باعث رشد شرکت شد، مدیون ابداعات کوچک و بزرگی بود که در جاهای مختلف و در کارهای مربوطه

انجام شد. نوآوری چیزی نیست که فقط در صنعت و تجارت قابل پیاده کردن باشد. می‌توان حتی در مورد تحصیلات و در هر مرحله از زندگی از آن بهره گرفت. اگر در مدرسه شما درسی را انتخاب کرده‌اید که آنرا دوست ندارید، به احتمال زیاد مشکل خود آن درس نیست بلکه ایراد در نحوه برخورد شما با آن است، مشکل هر چه می‌خواهد باشد، باید قبول کرد که همیشه راه‌حلی هم هست.

شما نمی‌توانید با توجه به اصول و منطق و با مطالعه و فهمیدن کلمه به کلمه و جمله به جمله یک کتاب کاملاً به موضوع درس مورد نظر اشراف پیدا کنید، همینطور شما با حفظ کردن و تکرار کردن به آن درس تسلط پیدا نخواهید کرد. فهمیدن و درک کامل یک مطلب با پافشاری و ثابت قدمی شروع می‌شود یعنی غوطه‌ور شدن در موضوع و آگاهی از جزئیات و حواشی آن درس. مطالعات و مشاهدات سطحی و زودگذر کاملاً بی‌فایده است، این روش هرگز شما را به نوآوری هدایت نمی‌کند. خلاصه، هیچگاه از اهمیت نوآوری و ابداع غافل نشوید.

[۷]
کسانیکه مرا تحت تاثیر خود قرار داده‌اند

یکبار «مارتین بوبر»[۱] حرف موثر و جالبی زد او گفت زندگی واقعی انسان با ملاقاتهای او آغاز می‌شود. من بخوبی درک می‌کنم که منظور او از بیان این مطلب چیست. من عقیده راسخ دارم که چگونگی زندگی شما تحت تاثیر کسانی است که شما ملاقات می‌کنید. بنابراین برای شما جوانانی که در جستجوی مفهوم واقعی زندگی هستید دوستان و معاشران شما اهمیت زیادی دارند.

در دوران جوانی افرادی که با شما نشست و برخاست و معاشرت دارند می‌توانند تمام آینده‌اتان را تحت‌الشعاع قرار دهند. بنابراین برای شما بسیار مهم است که با اشخاص صالحی رفت و آمد کنید، باید افرادی را که مورد احترامتان هستند و در زندگیشان راه صحیحی پیموده‌اند سرمشق خود قرار بدهید. شاید یکی از دلایل اینکه ما عکسهای چنین افرادی را در آلبوم شخصی یا روی دیوار منزل یا محل کارمان و یا در

۱ـ مارتین بوبر، فیلسوف معروف اطریشی که در احیای مکتب «هاسدیسم» یکی از فرقه‌های مذهب یهود موثر بود و ضمنا در رواج زندگی مسالمت‌آمیز بین اعراب و یهودیان فلسطین کوشش نمود.

روی میزمان قرار می‌دهیم همین مطلب باشد. شما خودتان فقط برای لحظه به تفاوت زندگی آینده شخصی که پیرو یک فیلسوف بدبین مثل «شوپنهاور» می‌باشد با آینده شخص دیگری که پیرو افرادی مانند گاندی، لینکلن و بودا که وجودشان مالامال از عشق به آزادی، وطن دوستی و ارزشهای دیگر است بنگرید، و قضاوت کنید. به همین دلیل مهم است که با اشخاص شایسته‌ای نشست و برخاست داشته باشید، به مردمان صالح و سالم احترام بگذارید و راه آنها را دنبال کنید.

من با اشخاص بیشماری در طول زندگیم برخورد کرده‌ام، البته این مطلب مشمول افرادی برجسته و لایق و همچنین کسانی که هرگز مایل نبودند رنگشان را هم ببینم می‌شود بعضی از چهره‌ها هنوز تصویرشان به روشنی و وضوح در خاطرم نقش دارد اگرچه چهره خیلی‌ها به آسانی فراموش و محو شده‌اند. البته یک موضوع قطعی است، اینرا هم بگویم که من هرچه هستم و هرچه دارم نتیجه معاشرتهای مفید و سازنده‌ای بوده است که با بعضی از افراد داشته‌ام، و آنها کسانی هستند که بیش از دیگران در خاطره‌ام نقش بسته‌اند. اجازه بدهید به ذکر تعدادی از آنها بپردازم.

مادرم یک شخصیت برجسته و شریفی بود. اگرچه اشخاص زیادی وجود ندارند که برای مادرشان احترام قائل نباشند، اما من درحد بالائی به مادر خودم افتخار می‌کنم. پدرم یک معلم قابل احترام و استاندار یکی از ایالات کره بود، اما در زمان جنگ بین دو کره، دستگیر و به کره شمالی برده شد. لذا مشکلات مادرم برای بزرگ کردن پنج فرزندش بی‌اندازه بود و او این وظیفه را با مشقت و سختی و از خودگذشتگی به

اتمام رسانید. علیرغم همه سختیها او تمام ما را برای تحصیل تا سطح دانشگاه همراهی نمود، به جرأت می‌توان گفت، که زندگی او فدای زندگی فرزندانش شد. شعار و فلسفه من برای رشد شرکت همین فداکاری و از خودگذشتگی بوده است. باید اعتراف کنم عمدتاً این طرز رفتار مدیون تاثیرات مادرم بر من بوده است.

من هنوز خاطرات او را به روشنی بیاد میآورم. یک مسیحی پارسا، که روزانه چهار بار دعا و نیایش می‌کرد و بی‌وقفه با صدای محزونی به حمد و ستایش خدا می‌پرداخت در همین جا بگویم که دعاهای او قوت قلب زیادی برای من بود.

جهان بینی مسیحیت عبارت است از خدمت و از خودگذشتگی. تعلیماتی که مادرم به‌من آموخت از یکطرف و همچنین تحصیل در دانشگاه «یانسی» یک دانشگاه وابسته به کلیسا از طرف دیگر دو مفهوم خدمت و از خودگذشتگی را به معنی واقع در اعماق ضمیرم منقوش کرد. در نتیجه من فکر می‌کنم نقش مذهب بسیار پراهمیت است. بعضی اشخاص به غلط می‌گویند امروزه جهان به دورانی رسیده است که دیگر نیازی به مذهب نیست. آنها با آب و تاب استدلال می‌کنند که دیگر تفکر مذهبی کهنه و منطبق با شرایط زمان نیست، اما به عقیده من هر قدر در زندگی انسان تردید وجود داشته باشد و هر اندازه جلوه‌های ظاهری زندگی متغییر و عوامل ناشناخته بیشتر باشد و هر قدر انسان به پوچی و بی‌ارزشی دنیای مادی بیشتر پی ببرد در آن صورت برای ادامه حیات بیشتر نیازمند یک رشته اصول عقاید ثابت و مستحکم و لایتغیر می‌باشد. تنها مذهب است که چنین اصول با ارزش و استواری را به انسان هدیه می‌کند. انسانیکه

در دنیائی از ناملایمات و معظلات پیچیده و گیج کننده رها شده است. در دوران زندگی وقتی شما جوانان عزیز عمیقاً در مورد مفهوم اساسی زندگی می‌اندیشید و به دنبال جهت و اهداف آینده خود تکاپو می‌کنید من فکر می‌کنم بسیار مهم است که شما با یک مذهب حقه و تعلیمات مذهبی سالم بزرگ شوید، همچنانکه این راه را مادرم در عنفوان طفولیت به‌من آموخت.

در زندگی چه چیز می‌تواند مهمتر از این موضوع باشد که همواره مصاحب و معاشر دوستان خوب و شایسته و رفقای واقعی و دلسوز باشید؟ اشخاص با دوستان همفکرانشان محک زده می‌شوند و نسبت به آنان قضاوت می‌شوند. این موضوع نشان دهنده اهمیت انتخاب دوستان خوب می‌باشد، دوست خوب یک نعمت است و دوست بد نکبت، دوستان قدیم همواره بهترین دوستان شما خواهند بود، یک دوست خوب فردی است که شما بتوانید مهمترین رازهای زندگی خود را برای او بگوئید و خیلی جای تاسف خواهد بود که شما از داشتن چنین دوستانی محروم باشید، در صحنه زندگی شما کارهای فراوانی در پیش روی دارید که باید برای آنها تلاش کنید. پیدا کردن دوستان شایسته یکی از آنها است، من دوستان صمیمی فراوانی دارم، ما همواره یاور یکدیگر بوده‌ایم، من از دبیرستان «کی یونگی» فارغ‌التحصیل شدم، و وقتی برای اولین بار پس از گرفتن دیپلم خواستم به کار مشغول شوم، تعداد زیادی از همکلاسانم، همچنین دوستان هم مدرسه‌ای در کلاسهای بالاتر و یا در کلاسهای پائین تر از خودم که از دبیرستان «کی یونگی» بودند کمکهای شایانی به‌من کردند و من از این بابت خیلی از آنان ممنون و سپاسگزارم.

قائم مقام رئیس هیئت مدیره شرکت «دیوو» یعنی آقای «لی- وو- بوک» یکی از همکلاسهایم بود. در سالهای اولیه دبیرستان ما در یک کلاس بودیم، او برخلاف من یک محصل نمونه بود، در اوضاع آشفته پس از جنگ کره مدرسه من عرصهٔ سختیهای زندگی بود و تقریباً یک سال ترک تحصیل کردم، لذا وقتی دوباره به دبیرستان بازگشتم از لحاظ درسی با مشکلات زیادی روبرو شدم، نمراتم خیلی خوب نبودند و نتیجه کارم چیزی نبود که بتوان به آن افتخار نمود ولی هرچه به سالهای پایانی فراغت تحصیل می‌رسیدم، نمراتم در سطح نمرات بهترین شاگردان کلاسم قرار می‌گرفت و این نتایج خوب را مدیون کمک‌های دوست مادام‌العمری خود یعنی آقای «لی- وو- بوک» می‌دانم.

من برای درس خواندن به کمک او به پانسیونی که وی در آن سکونت داشت می‌رفتم، من یک محصل مشکل‌آفرین و پر دردسر بودم، حال آنکه او نمونه و سرمشق یک محصل شایسته بود، احتمالاً من موجب دردسر و آزار او بودم، اما او نه تنها دوستی مرا با طیب خاطر می‌پذیرفت، بلکه حتی در ایام تحصیل کمکهای شایانی برای آموزش من به عمل آورد، و این باعث صمیمیت و تحکیم دوستی ما گردید.

اما علاقه و توجه من به او تنها به موضوع فوق ختم نمی‌شود، وقتی من شرکت «دیوو» را تاسیس کردم، پیدا کردن فردی شایسته و مورد اعتماد بسیار مشکل بود که به عنوان همکار انتخاب کنم ولی او بلافاصله اعلام آمادگی کرده و این مسئولیت را پذیرفت، واقعاً از توانائی من خارج است که چگونه و به چه زبانی بتوانم از او قدردانی و تشکر کنم، از کسی که حقیقتاً در آنزمان که من به فرد شایسته‌ای چون وی نیاز داشتم و از آنزمان

تابحال همواره در کنار من بوده است.

یکی از معلمین دبیرستان هم از جمله کسانی است که در زندگی مرا تحت تاثیر خود قرار داه است، وی آقای «ری سوک- هی»، است که بعدها رئیس دانشگاه «چانگ آنگ» شد و در حال حاضر رئیس هیئت مدیره عامل «بنیاد دیوو» وابسته به گروه «دیوو» می‌باشد، در سالهای اولیه دبیرستان او معلم کلاس من بود، همانطور که عرض کردم در آنزمان من یکی از بدترین شاگردان کلاس بودم، و چون به تازگی از کوچه پس کوچه‌ها وارد کلاس درس شده بودم، شیطنت و شرارت‌های زیادی از خود نشان می‌دادم.

من نمی‌توانستم نظر آقای «ری- سوک- هی» را نسبت به خود بفهمم، ولی او در نیمسال اول درس، مرا به عنوان مبصر کلاس انتخاب کرد، و در نیمسال دوم سمت «گروهبان نظام»[1] بمن واگذار نمود، روش من در زندگی پس از اینکه به عنوان گروهبان نظام انتخاب شدم به کلی تغییر کرد، در آن حال می‌فهمیدم که برای من خیلی مهم است که نسبت به سایر شاگردان نمونه باشم تا آنزمان که من حتی به سلام و احترام نظامی دادن به شاگردان کلاسهای بالاتر اعتنا نمی‌کردم، اینک ناگهان گروهبان نظام شده بودم، هر صبح مدتی جلوی آئینه می‌ایستادم تا مطمئن بشوم که یونیفورم مدرسه به تنم خوش قواره و مرتب باشد و این موضوع، مقدمه اصلاح من شد، به تدریج در تحصیلاتم نیز کوشا و ساعی شدم. این معلم، یعنی آقای «ری- سوک- هی» بود که پیشنهاد کرد که من با پیروی و

۱- سمتی در مدارس کره که از مبصر بالاتر است.

دنباله روی از همکلاسم یعنی «لی- وو- بوک» درسم را تقویت کنم.

آقای «ری- سوک- هی» در زندگی من اولین کسی بود که توانست شخصیت و توانائیهای پنهان و نهفته درون مرا تشخیص بدهد، و به این دلیل من برخورد با او را نقطه عطفی در زندگی خود می‌دانم، او با درایت خود یک هویت رسمی به من داد، و منهم سعی وافر نمودم که دین خودم را به او ادا کنم. من شروع به تغییر رفتار خودم نمودم تا به او ثابت کنم که وی در این تشخیص اشتباه نکرده است، هیچکس دوست ندارد کسی را که به او اعتماد کرده است مایوس کند.

در اینجا دوست دارم روی سخنم را به پدر و مادرها و معلمین کره‌ای متوجه ساخته و مطالبی را با آنها که نگران سرنوشت فرزندان و شاگردان خود هستند در میان بگذارم.

تمام محصلین و شاگردان مدارس شاگردان خوبی نیستند، و تعدادی از آنها مشکل آفرین و مایهٔ دردسر می‌باشند. دقیقاً همین گروه شاگردانند که به توجه و عنایت بیشتر نیاز دارند، قطعاً سرزنش و فریاد زدن بر سر آنها کارساز نخواهد بود، شما باید توانائیهای انحصاری آنها را کشف و به آنها آنچنان جهت بدهید که سرانجام شایستگی‌های بالقوه‌شان فعال شده و تجلی نماید، «انیشتین» ابتدا در مدرسه مردود شد و «ادیسون» از مدرسه اخراج گردید. اگر آقای «ری- سوک- هی» معلم مدرسه من نبود، من نمی‌توانم تصور کنم که امروز چکاره بودم و چه وضعیتی داشتم. امروزه گاه‌بگاه گفته می‌شود در کشور ما آموزگاران فراوانی وجود دارد که معلم واقعی نیستند، اما من بسیار مفتخرم از اینکه یک معلم واقعی در کنار خود داشته‌ام و قادر هستم که امروز پاسخگوی زحمات او بوده و

متقابلاً در خدمت او باشم، کسانی که در سر راه زندگی شما قرار می‌گیرند می‌توانند نقش مهمی را در سرنوشت و آینده شما داشته باشند، کسی را که شما در عنفوان جوانی به عنوان دوست انتخاب می‌کنید می‌تواند مسیر زندگی شما را تغییر بدهد، بنابراین من امروز بسیار نگران این هستم که جوانان کره و جهان، چه کسانی را سرمشق خود قرار داده و چه کسانی را از جان و دل می‌پذیرند.

در زندگی، افراد فراوانی هستند که شما باید با آنان روبرو شوید، و مسیرهای زیادی که در آن گام بردارید. من امیدوارم شما آنقدر خوشبخت باشید که اشخاصی را در زندگی خود ملاقات کنید که با ارزش و شایسته باشند که هم بتوان به عقاید و دانش آنها اعتماد کرد هم از تجربیات آنها پیروی نمود. یک روش خوب و شایسته برای قضاوت و تشخیص الگوهای زندگی وجود دارد و آن اینکه نگاه کنید عکس چه کسانی روی میز و یا به در و دیوار اطاق شما نصب شده است؟ و بیندیشید که آیا راه و رسم این افراد ارزش الگو شدن و نمونه بودن را دارند یا خیر؟

[۸]
۹ تا ۵ ـ ۵ تا ۹

امروزه جهان مشحون از چیزهای گرانبهاست. خانه، زمین، اموال، کار و غیره از این جمله‌اند. اما پرارزشترین آنها زمان است. زمان همانند تیری که از کمان رها شود هرگز باز نمی‌گردد. گذشت زمان باعث تغییر و تحول همه چیز می‌شود. زمان را نه می‌توان برای همیشه حفظ کرد و نه دوباره تسخیر نمود. هیچ جنگاوری بالاتر از زمان نیست و تنها اوست که فاتح نهائی است.

«اکنون» لحظه‌ای بیش نیست که با ادای آن، لحظهٔ اکنون بگذشته تبدیل میشود و می‌گذرد. گریز و گذشت طبیعت زاینده زمان است و دقیقاً همین حرکت است که زمان را اینگونه گرانبها می‌کند. شما همیشه می‌توانید کار جدیدی آغاز و یا ثروت تازه‌ای کسب کنید. اما هرگز قادر به تسخیر زمان نخواهید بود. یکی از خصائص جوانان اینست که به آسانی بهای زمان را از یاد میبرند. جوانی زمانیست که شما وقت زیادی در پیش روی خود دارید. بنابراین شاید فکر کنید که اتلاف اندکی از آن خطای چندانی نیست. اما ابداً چنین نیست من زمان و وقت را با تیروکمان مقایسه کردم تا براین نکته که زمان هرگز بازگشتی ندارد، تاکید داشته

باشم و درعین حال این مقایسه را به‌این دلیل بکار بردم تا تاکید کنم زمان همچون یک تیر رها شده با شتاب هر چه تمامتر به پیش می‌رود.

چندین سال قبل، این شرکت شعار جدیدی که نشانگر روحیه واقعی «دیوو» بود تهیه کرد. مضمون آن چنین بود «ما در این شرکت از سه چیز دریغ نداریم: وقت، رنج و تلاش» زیرا کاملاً به مفهوم و ارزش وقت پی برده‌ایم.

موفقیت و شکست هر کس تماماً بستگی به نحوه استفاده او از وقت دارد. احتمالاً هر شخص می‌تواند در کاری به طور نسبی موفقیتهائی کسب کند، ولی فردی که با تعمق، از وقت خود استفاده می‌کند، در چند و چون کار به مراتب موفقتر خواهد بود.

اتلاف وقت حتی از هدر دادن پول هم اسفناک‌تر است زیرا شما همیشه قادر به تحصیل پول خواهید بود. ولی زمان هرگز باز نمی‌گردد. بعضی اوقات می‌شنوید فردی از وقت زیاد که نمی‌داند با آن چه کند شکوه می‌کند. درک این گونه مسائل به خصوص وقتی از سوی جوانان ابراز می‌شود، بسیار ثقیل و دشوار است.

هرگز یک روز کامل برای انجام کارهای من کافی نیست. بعضی مواقع آرزو می‌کنم که ساعات روز به جای ۲۴ ساعت به ۳۰ یا ۴۰ ساعت تغییر می‌کرد. به دلیل اینکه وقت از نظر من بسیار گرانبهاست. پاره‌ای اوقات در اتومبیل و بین راه اداره دست و صورت خود را با حوله تمیز می‌کنم، و گهگاه حتی صبحانه‌ام را در اتومبیل صرف می‌کنم. به علاوه، بسیاری از اوقات من در سفرهای خارج سپری می‌شود. سفرهایم به قدری طولانی و زیاد است که اگر در کتاب «رکوردهای جهانی» بخشی

را به سفرها اختصاص می‌دادند. مطمئناً اسم من در ابتدای لیست قرار می‌گرفت.

من به خصوص نسبت به تعویض هواپیماها حساسیت دارم چون از اتلاف وقت بیزارم هواپیمای اشتباه سوار شدن معمولاً باعث هدر رفتن یک یا دو روز کامل می‌شود. هرگاه امکان داشته باشد از پروازهای شبانه استفاده می‌کنم تا از اتلاف وقت جلوگیری کنم. من در طول پرواز به مقدار کافی خواب و استراحت می‌کنم و هنگام فرود هواپیما، کاملاً سرحال و آماده ملاقاتهای کاری خود هستم. بعضی مواقع در طول پرواز مطالعه می‌کنم و یا گزارش‌های رسیده از واحدهای مختلف شرکت را بررسی می‌کنم.

ژاپن کشوری بسیار نزدیک است بنابراین هر زمان لازم شود به آنجا سفر می‌کنم. همانطور که ملاحظه می‌کنید کلیه سفرهای من طبق برنامه دقیق انجام می‌گیرد. افرادیکه بدون هدف به خارج سفر می‌کنند برایم شگفت آورند. ولی از این بدتر و غیرقابل تصورتر اوقات گرانبهائیست که اینگونه افراد بیهوده تلف می‌کنند. ما در شرکت «دیوو»، تابع رسم و رسوم خاصی هستیم و جلسات خود را طی ساعات اداری برگزار نمی‌کنیم، بلکه جلسات قبل یا بعد از وقت اداری تشکیل می‌شوند. به این طریق من به آسانی می‌توانم با روسای واحدها در ساعت ۷ صبح ملاقات داشته باشم. به من گزارش شده که کارکنان «دیوو» به کنایه و شوخی این جلسات را مراسم دعای صبحگاهی می‌نامند.

این مطالب تا اندازه‌ای گویای اینستکه در «دیوو» ما زمان را به چشم یک کالای گرانبها می‌نگریم و به آن ارج می‌گذاریم. یکی از عوامل

موثریکه «دیوو» را به مسیر امروز آن سوق داد احترام و ملاحظه بی‌شائبه ما نسبت به وقت و استفاده صحیح از آن بوده است. با اینکه فعالیت «دیوو» در مقایسه با سایر شرکتهای مختلط تا حدی دیر آغاز شد، ولی با این وجود، دو عامل جوانی و زمان در پیشرفت غیرقابل انتظار این شرکت تاثیر به سزائی داشته‌اند. به لحاظ جوانیمان خالق و مصر بودیم و نگرشی قاطعانه به توسعه گسترش فعالیتمان در سطح بین‌المللی داشتیم و پیشرفت چشمگیر این شرکت سرانجام میسر گردید چون ما همگی ارزش وقت و زمان را کاملاً درک کرده در عین حال آماده هرگونه فداکاری در راه رشد و توسعه شرکتمان بودیم. بسیاری از مردم پیشرفت بی‌نظیر شرکت را طی ۲۲ سال اخیر یک معجزه می‌دانند. عده‌ای نیز به این پیشرفت سریع مشکوکند. اما مطلبی که باید به این دسته از افراد گوشزد کنم، اینستکه پیشرفت ما را تنها در چارچوب فعالیت ۲۲ ساله تقویمی به حساب نیاورند. چون در حقیقت ما در این مدت دو برابر سایرین فعالیت کردیم. این شرکت به جای پیروی از ساعات مرسوم کاری یعنی ۹ صبح تا ۵ بعدازظهر، از ساعت ۵ صبح الی ۹ شب فعالیت داشته است.

من هنوز هم روزهای آغاز فعالیت «دیوو» را به خوبی به خاطر دارم که مقارن با ساعات منع عبور و مرور بین ساعات ۱۲ شب تا ۴ بامداد بود. در آن زمان ما کراراً جلساتی بعد از وقت اداری تشکیل می‌دادیم که بیشتر اوقات تا پاسی از شب به طول می‌انجامید. همگی نهایتاً مجبور به اقامت در یکی از مهمانسراهای نزدیک می‌شدیم. ما سخت تلاش کرده و دو برابر سایر شرکتها کار می‌کردیم بنابراین موفقیتهائی که ما در عرض ۲۲ سال فعالیت کسب کردیم در حقیقت برابر است با موفقیتهائی که یک

شرکت به احتمال قوی در عرض ۴۴ سال کار و فعالیت به دست آورد. من اطمینان دارم هر شرکت دیگر نیز چنانچه با همین شدت و جدیت فعالیت می‌کرد، همانند «دیوو» به موفقیتهای بسیاری می‌رسید مگر اینکه نحوه کار و فعالیتش اشتباهی بوده باشد. یک شبانه روز برای همه به طور یکسان دارای ۲۴ ساعت است. اما تفاوت در اینستکه شما چگونه از این ۲۴ ساعت استفاده و بهره می‌برید. اگر شخصی در عرض یک روز سه برابر دیگران کار و مطالعه داشته باشد. او سه روز جلوتر از دیگران خواهد بود. بدیهی است موضوع مهم، نوع فعالیت، استفاده مطلوب از وقت و تاثیر مثبت آن در زندگی است.

عاقلانه از وقت خود استفاده کنید. هر لحظه تنها یکبار فرا می‌رسد و به همین دلیل بسیار ارزشمند است. از همه مهمتر، طی دوران جوانی، وقت بسیار گرانبهاست حتی می‌توان به صراحت گفت سه تا چهار مرتبه پرارزش‌تر از اوقات دوران پیری است. در واقع استفاده شما از وقتتان در جوانی، تعیین کننده خط مشی و استاندارد زندگی آتی شماست.

«سنکا»[1] یکبار، نحوه استفاده از زمان را به این صورت مورد سنجش و ارزیابی قرار داد. او معتقد بود زندگی انسان به اندازه کافی طولانی است. انسان چنانچه به طور موثر و مفید از وقتش استفاده کند، طول عمرش آنقدر خواهد بود که بتواند به موفقیتهای برجسته‌ای دست پیدا کند. اما اگر عمر انسان در بطالت و بی‌مصرفی سپری شود و هیچ هدفی در زندگی نداشته باشد پس از گذشت چند صباحی متوجه خواهد شد که

۱ـ لوسیوس آنائوس سنکا ـ (۴ قبل از میلاد تا ۶۵ بعد از میلاد) فیلسوف رومی پیرو مکتب «رواقیان» استاد «نرو»

دیگر فرصتی برای تغییر مسیر زندگی وجود ندارد. «سنکا» معتقد بود که عمر انسان کوتاه نیست. بلکه ما با اتلاف آن، عمر خود را کوتاه می‌کنیم. یک فرد می‌تواند با تلاش و کوشش ثروت بسیاری جمع‌آوری کند اما چنانچه دقت کافی برای حفظ آن به کار نبندد، احتمال دارد کل ثروت خود را در یک لحظه از دست بدهد. اما فرد دیگری امکان دارد بیش از ثروت اندکی نداشته باشد، ولی با دقت بیشتر بتواند این ثروت را طی مدت زیادی حفظ کرده و به مرور ارزش آنرا افزایش دهد. این اصل در مورد وقت نیز کاملاً صادق است.

در هر صورت عمر انسان بسیار ارزشمندتر از آنستکه بیهوده تلف شود. شما نه قدرت دارید که لحظات از دست رفته زندگی را بازیابید و نه می‌توانید عمر دوباره داشته باشید.

در جوانی شما باید بدانید چگونه از وقت و فرصتهای خود بهره‌مند شوید. یک ساعت استفاده مطلوب از وقتتان در جوانی، می‌تواند زمانی که به سن من رسیدید تاثیر بسیاری در زندگیتان داشته باشد. اگر شما براساس ابیات شعر قدیمی کره که می‌گوید «خوش باشید، خوش باشید، تا جوانید خوش باشید، چون در پیری نمی‌توانید» عمر خود را به بیهودگی و بطالت بگذرانید. وقتیکه به سن من برسید، بسیار افسوس خواهید خورد.

بنابراین همانند ما در «دیوو»، در جوانی با کوشش و تلاش برای آینده خود سرمایه‌گذاری کنید و از اوقات خود با تعمق و تعقل استفاده برید. همانطور که پیش از اینهم اشاره کردم زندگی سرشار از چیزهای گرانبهاست اما هیچ چیزی با ارزش‌تر از وقت و زمان نیست.

[۹]
من فقط یک زن هستم

بعلت رکود وکاهش تقاضا برای جذب افراد تحصیل کرده، بیکاری در بین فارغ‌التحصیلان دانشگاهها بسیار افزایش یافته است در نتیجه بعضی از فارغ‌التحصیلان بار دیگر به دانشگاه رفته تا دررشته متفاوتی تحصیل کنند. این مسئله دربین فارغ‌التحصیلان زن حادتر است. چندی قبل خبر خودکشی یک زن فارغ‌التحصیل رشته حقوق که سالها پس از تحصیل هنوز نتوانسته بود کار مناسبی پیدا کند همه را متاثر کرد.

بسیاری معتقدند که دنیا از خیلی جهات تغییر و تحول سریعی داشته است. اما تعصب و تبعیض نسبت به زنان هنوز در جامعه کره به قوت خود باقی است. در جامعه امروز حتی زنانی که دارای تحصیلاتی مشابه مردان هستند، پس از فارغ‌التحصیلی نمی‌توانند بطور صحیح از توانائیها و قدرتهای حرفه‌ای خود بهره‌گیرند. این موضوع نه فقط از لحاظ فردی بلکه از نظر اجتماعی نیز بسیار زیان‌آورست.

به همین دلیل، «دیوو» باردیگر به استخدام زنان توجه خاص نمود. البته ما در گذشته اولین موسسه‌ای بودیم که اقدام به استخدام و

بکارگیری زنان متاهل و دانشگاهی نمودیم. تعدادی از آنان تا مقام روسای واحدها نیز ارتقاء پیدا کردند و ۱۲ نفر از کارمندان زن این شرکت نیز برای کار در پروژه‌های ساختمانی به لیبی اعزام شدند. بنابراین در بعضی موارد میتوان تا اندازه‌ای خوش‌بین بود که موقعیت نسبی زنان در کره تا حدودی بهبود یافته است.

من زمانیکه جوانان را مخاطب قرار می‌دهم، معمولاً تمایزی بین زن و مرد قائل نمیشوم، ولی اکنون مایلم زنان جوان کره را مخاطب قرار دهم.

زنان و مردان هر دو دارای خصوصیتهای مشترک میباشند. در طول تاریخ زنان همگام با مردان مسئولیت نشیب و فرازهای زندگی بشر را به دوش داشته‌اند و همانند مردان (حداقل در تئوری) از مزایای مشابهی در جامعه بهره‌مند بوده‌اند. البته دست کم در جامعه کره واقعیت امر چنین نیست. امروزه بچند دلیل نقش زنان در جامعه کره محدود باقی مانده است و آنها نتوانسته‌اند از قدرت، خلاقیت و توانائیهای واقعی خود بهره کامل ببرند. اولین دلیلی که بمغزم خطور میکند، عقاید قدیمی و مرسوم جامعه است که شوهر را عضو بیرونی خانواده معرفی میکند یعنی کسی که درخارج از خانه فعالیت دارد و زن را به عنوان عضو داخلی خانواده و یا شخصی که در خانه فعالیت میکند بنابراین در کره به طور سنتی زن را با هویت پابند خانه میشناسد. علاوه براین در جامعه کره همواره مرد سالاری و پدر سالاری حاکم بوده است. بدین ترتیب هیچ وقت زنان این کشور در واقع فضای مناسبی برای مداخله و مشارکت در مسئولیتهای اجتماعی نداشته‌اند. و این موضوع باعث تنزل بازار کار نیز شده است.

اما بنظر من پدر سالاری که آمیخته با بافت اجتماعی کره است

فی‌نفسه و به تنهائی از موانع اصلی مشارکت زنان در مسئولیتهای جامعه نمیباشد، بلکه عوامل خیلی مهمتر از این مطرح است که امیدوارم زنان کره‌ای خود به آن پی‌برند.

البته مسائل زنان کره مربوط به خصوصیات کلی جامعه ما میشود. اما به نظر من، یکی از مسائل عمده این است که زنان کره آماده پذیرش و تقبل مسئولیتهای اجتماعی معادل مردان نیستند. بسیاری از زنان ناخودآگاه چنین فرض میکنند که پس از فارغ‌التحصیل شدن حدود دو تا سه سال کار کرده و سپس ازدواج میکنند. آنها همواره کار و حرفه خود را بعنوان یک ایستگاه اتوبوس بین راهی که آخر خط آن ازدواج است تلقی میکنند. بهمین لحاظ تلاش چندانی در جهت پیشرفت کار و حرفه خود بروز نمیدهند.

من مایلم شما درباره ادامه این بحث کاملاً فکر کنید. در بدو استخدام حداقل شش ماه طول می‌کشد تا هرکسی با کار خود مأنوس شود و در واقع میتوان شش ماه اول هر کاری را دورهٔ کارآموزی تلقی کرد. معمولاً تا یک فرد تازه استخدام مسئولیت کامل کار خود را بعهده گیرد، حداقل دو سال طول میکشد این به طور معمول مقارن با زمانی است که بسیاری از زنان آماده گریز از کار و تشکیل خانواده می‌باشند. در اینصورت واقعاً نمی‌توان انتظار داشت که یک موسسه راغب به استخدام افرادی با این چنین طرز تفکر باشد.

در سال ۱۹۸۴ زمانی که این شرکت اقدام به استخدام فارغ‌التحصیلان زن کرد، من شخصاً با داوطلبین مصاحبه کردم. طی مصاحبه از آنها سئوال شد آیا پس از ازدواج مایل به ادامه کار هستند؟

نود و نه درصد از آنان پاسخ مثبت دادند. اما پس از گذشت پنج سال، تنها نیمی از ۳۰۰ نفر فارغ‌التحصیل زن در کار خود باقی ماندند.

البته به نظر من حتی این تعداد گویای بهبود نسبی مساله می‌باشد. ما بار دیگر در سالهای ۱۹۷۲ و ۱۹۷۷ تجاربی در مورد استخدام فارغ‌التحصیلان زن کسب کردیم. در آن زمان طرز فکر کلیه زنان چنین بود که تا زمان ازدواجشان کار کرده و پس از آن حرفه خود را رها کنند. با توجه به این موضوع ما از آن پس از استخدام زنان کلاً صرفنظر کردیم. اما با توجه به تحولات سریع اخیر من به عنوان یک موسس تشکیلات صنعتی مایلم چند نکته به شما زنان جوان امروز کره یادآوری کنم. زیرا معتقدم شما مثل مردان مسئول پیشرفت و رشد این جامعه و ملت هستید.

قبل از هر چیز به خاطر داشته باشید که شما تعیین کننده سرنوشت و آینده خود هستید. طی سالهای اخیر بانگ اعتراض زنان کره نسبت به تبعیض و تعصبات رایج در جامعه مردسالاری کره به وضوح به چشم می‌خورد اما من معتقدم زنان نیز در عین حال خواستار این تبعیضاتند زیرا آنها با اظهاراتی چون «من فقط یک زن هستم» و «چگونه می‌توان انتظار داشت یک زن اینکار را انجام دهد» این تصور را برای دیگران به وجود میآورند که زنان خود تمایل چندانی به تساوی حقوق ندارند.

مسئله دیگر استفاده از کلمه ارباب برای توصیف همسرتان است. ارباب؟ همسرتان چگونه می‌تواند ارباب شما باشد. ازدواج چه مفهومی برای شما دارد. آیا به این معنی است که شما یک شوهر مناسب پیدا کنید تا به او متکی بوده و از او فرمانبرداری کنید یعنی فقط مایلید محتاج و برده باشید. زناشوئی به مفهوم اتحاد دو شخصیت با مسئولیت و ارزشهای

یکسان است بنابراین پیوند ازدواج را چگونه می‌توان به روابط ارباب و برده تشبیه کرد.

بنظر می‌رسد در جامعه کره، هنوز هم تعداد بسیاری از زنان در جستجوی فردی هستند تا بر آنان فرمانروائی کنند. از این بدتر دخترانی در تمام چهار سال دوره تحصیلشان در پی شوهر مناسب، «ارباب» هستند. بنظر من بسیار رقت‌بار است که یک دختر به جای اینکه زندگی و آینده خود را شکل دهد تحصیلات علمی خود را وسیله‌ای برای بدست آوردن شوهر مناسب قرار دهد. آیا بنظر شما، این گونه تفکرات و نگرش‌ها بین حقوق زنان و مردان جامعه کره تساوی برقرار خواهد کرد؟

به یاد داشته باشید، شما خود ارباب خود هستید. هر یک از ما اعم از زن و مرد با خصوصیات ویژه‌ای پا به عرصه وجود گذارده‌ایم. اصل و اساس این خصوصیات این است که ما همگی ارباب زندگی و سرنوشت خود هستیم. شما به تنهائی فرمانروا و ارباب خویش هستید. شوهر، والدین و فرزندان شما نمی‌توانند فرمانروای شما باشند. البته گفتن این مطالب خیلی آسانتر از عمل کردن به آن است. یک کارگر هر کاری را که به او ارجاع شود انجام می‌دهد. و زندگی آسوده و بی‌دردسری دارد ولی یک ارباب خود باید در پی کار خود باشد و مسئولیت زندگی یک ارباب کلاً به عهده خود اوست.

تقاضای من از زنان جوان کره‌ای اینستکه به خاطر رشد و پیشرفت خود حتماً به کار و حرفه‌تان ادامه دهید. و همواره فکر کنید ارباب هستید زیرا که این طرز فکر مستدل و طبیعی است. ادامه این بحث شامل همه شما نمی‌شود ولی پاره‌ای از زنان به محض فارغ‌التحصیلی و آنچه را که

آموخته‌اند فراموش می‌کنند. چون آنها خود را کاملاً وقف فرمانروای جدیدشان کرده و رشد شخصیتی و تمام چیزهائی که تا آن لحظه فرا گرفته‌اند از یاد می‌برند. شما چگونه می‌توانید خود را اینگونه بی‌مصرف و بیهوده سازید.

رشد و پیشرفت شخصی هر فرد بستگی به سعی و تلاش او دارد. اما موضوع حائز اهمیت اینستکه شما به چه صورتی می‌توانید به اهداف والاتر و آینده درخشانتری دست پیدا کنید. فردیکه زندگی و جامعه را با جدیت و تعمق مطالعه می‌کند، رشد او مرز و حدودی نمی‌شناسد.

بنابراین از شما زنان جوان کره‌ای می‌خواهم حتی‌الامکان رشد و نمو کنید. اگر به اطراف خویش نظر کنید به وضوح می‌بینید که با گذشت زمان عده‌ای در زندگی پیشرفت چشمگیری داشته و موفق می‌شوند و بعضیها به مرور از صحنه زندگی محو می‌شوند. این دو موضوع یک جواب ساده دارد. فردی که تا دیروز آدم گمنامی بیش نبوده، چنانچه امروز با جدیت سعی در پیشرفت خود کند نهایتاً به فرداهای درخشانی می‌رسد. اما فرد برجسته امروز چنانچه با اتکأ به افتخارات فعلی خود، دست از هر تلاشی برای پیشرفت بردارد، به مروز در آینده‌ای نه چندان دور به هیچ تبدیل می‌شود.

موضوع مهم بحث رشد و پیشرفت شخصیتی شما زنان می‌باشد به مفهوم دیگر پس از فارغ‌التحصیلی و ازدواج، رشد و پیشرفت خود را متوقف نسازید. فردی باشید که به پیشرفت شخصیت و مطالعه خود اهمیت میدهد و همواره در جستجوی پدیده‌ای نوین و امکانات جدید است. این خصائل یک زن زیباست. زنان واقعاً جذاب کسانی هستند که

در رشد و پیشرفت خود همواره تلاش می‌کنند. زیبائی واقعی از آن مردان و زنانی است که پرنشاط و سرزنده، همواره سعی دارند تا سرحد امکان رشد و نمو کنند.

من مایلم مطلب دیگری را با زنانی که علاقمندند توانائیها و نیروهای نهفته خود را به طور موثر به کار گیرند در میان بگذارم. شما باید نسبت به کار خود نگرشی کاملاً حرفه‌ای داشته باشید و مسئولیتهای خود را به طور انفعالی تقبل نکنید و تنها کاری را که از شما انتظار می‌رود انجام ندهید. تاکنون زنان کره به این صورت با کار و حرفه خود برخورد نموده‌اند و به همین دلیل بسیاری از موسسات تجاری تمایل چندانی به استخدام آنان ندارند. چنانچه انتظار دارید با شما همانند مردان رفتار شود باید به طور فعال در کار خود پیشرفت کنید و مسئولیتهای مربوطه را نیز تقبل کنید. حداقل باید بتوانید به خوبی یک مرد کار کنید. اگر برخوردتان با کار و حرفه‌تان این چنین باشد، در اینصورت موسسات هیچگونه مخالفتی با استخدام شما نخواهند داشت و با این روش به آسانی می‌توانید تمام تعصبات سنتی و حاکم بر جامعه را درهم بکوبید.

در ایالات متحده و حتی سایر ملتهای آسیائی، بسیاری از زنان تا سطح رؤسای واحدها، مدیرعامل شرکتها و حتی روسای هیئت مدیره پیشرفت داشته‌اند. اینگونه افراد با اتکاً به تجربیات حرفه‌ای و توانائیهای گسترده خود قادرند، در اجتماع خود نفوذ زیادی داشته باشند. من هیچ دلیلی نمی‌بینم که زنان کره‌ای در مقایسه با سایر زنان جهان از توانائیهای پائین‌تری برخوردار باشند مسئله مهم، طرز برخورد زنان این کشور با کار و حرفه‌شان هست. زیرا زنان کشور ما کارشان را تنها به عنوان یک جا

پای قبل از ازدواج می‌شناسند. شما اگر چنین فکر می‌کنید و به طور غیرفعال و انفعالی به کارتان ادامه دهید، در اینصورت خود شخصاً مسئول تشدید سنتهای تبعیض‌آور و تعصبات حاکم بر جامعه خواهید بود.

فرمانروای خود باشید و سعی کنید تا حد امکان قدرت و توانائیهای خود را رشد دهید و فعالانه به دنبال آگاهیهای حرفه‌ای باشید این تنها طریقی است که شما می‌توانید رفتارها و تعصبات جامعه مرد سالاری را دگرگون کنید. اگر چنین رفتار کنید، شما به مردان متعصب این جامعه و همچنین نسل قدیم ثابت خواهید کرد که همگی در ارزیابی از زنان کره اشتباه کرده‌اند.

[۱۰]
قفس پرندگان

کراراً «گفته‌ام که من امروز هر چه دارم و هستم در نتیجه جنگ کره است.

من در سنین کودکی به علت بدبختی و دشواریهای حاصل از جنگ کره خیلی زود با سختیهای زندگی آشنا شدم و به دلیل اینکه در نوجوانی یکباره مسئول تحصیل معاش خانواده‌ام بودم خیلی زود متوجه شدم چگونه شهامت و نیروی خود را برای مقابله با ناکامیها، دلهره‌ها و بلاهای زندگی متمرکز و تقویت کنم.

برای اینکه دقیقاً بدانید که زندگی چندان هم آسان نیست، اجازه دهید، یکی از تعلیمات مقدماتی فرقه بودا را برایتان مثال بزنم. طبق این تعلیمات، اساس زندگی دنیوی رنج و محنت است و دنیا دریایی است مملو از رنج و مصیبت. زندگی نه یک مسیر روان صیقل یافته است و نه بستری است از گلهای سرخ. حتی اگر زندگی بستری پوشیده از گلهای سرخ بود، فراموش نکنید، گلهای سرخ هم پراز تیغهای تیز و برنده‌اند.

اگر از تیغ گل هراس دارید پس هرگز موفق نخواهید شد. توفیق و

کامیابی از آن کسانی است که از مبارزه با تیغهای تیز و برنده وحشتی ندارند. تقریباً کامیابی تمام افراد موفق امروز نتیجه محنت‌ها و مشقتهای دیروز آنان است و نه به لحاظ گام نهادن در بستر گلهای پرطراوت، از این رو بدون کوچکترین تأملی می‌گویم، جنگ کره مرا بصورت آنچه امروز هستم ساخته است. نکته‌ای که مایلم به آن توجه خاص کنید این است که سختیها خود زاینده موقعیتهای مثبت زندگی می‌باشد البته من به خوبی دلیل این موضوع را نمی‌دانم. ولی حقیقت امر این است که موقعیت‌های مثبت زندگی همواره از درون رنج و محنتها شکوفا می‌شوند.

وقتی که زندگی به خوبی پیش می‌رود، افراد جامعه به طور مطلوب به کار و پیشرفت خود ادامه می‌دهند. اگر شما در چنین موقعیتی همانند دیگران پیشرفت نکنید، باید دلیل رکود پیشرفتتانرا در خود جستجو و کاوش کنید. به عنوان مثال یک دانشجوی باهوش را در نظر بگیرید که چون اطمینان وافر به هوش خود دارد طی دوره دبیرستان و سالهای اول دانشگاه تلاش چندانی برای کسب امتیاز و رتبه بالا نمی‌کند و هر ساله با نمراتی متوسط قبول می‌شود. البته او همیشه تصمیم دارد طی سال آخر منتهای کوشش خود را در امتحانات نهائی بکند. او تصور می‌کند در سال آخر اگر کمی به خود زحمت دهد حتماً با رتبه قابل ملاحظه‌ای فارغ‌التحصیل خواهد شد. آیا عملاً این موضوع همانطوری که او فکر می‌کند خواهد بود؟

نکته‌ای که نباید از خاطر دور کنیم، این است که دانشجویانی که در سالهای اول با جدیت درس می‌خوانند، طی سال آخر هم با همان شدت و شتاب به تلاش خود ادامه خواهند داد. لذا این دانشجو حتی اگر در سال

آخر دو تا سه برابر سالهای قبل تلاش کند باز هم نمرات و رتبه وی تفاوت چندانی با امتیازات سالهای قبل او نخواهد داشت اگر سخت تلاش کند شاید بتواند همان رتبه‌های متوسط قبلی را کسب کند و نه چیزی بالاتر. زمان مناسب برای سعی شما وقتی است که همه دست از کوشش خود برداشته و از تلاش بیشتر مأیوس شده‌اند. در این موقعیت، موفقیت از آن کسی خواهد بود که با جدیت تلاش کند و در عین حال کاملاً از موقعیتهای مثبت و نهفته در بطن سختیها آگاه باشد. باید بدانید چگونه بحرانهای زندگیتان را به موفقیتهای مثبت تبدیل نمایید و از آن بهره‌مند شوید. شما به کلمات چینی که ما برای بیان کلمه بحران استفاه می‌کنیم توجه کنید. اولین حروف تقریباً مشابه کلمه «ریسک» است، دومی به معنای موقعیت و شانس می‌باشد. بنابراین کلمات «ریسک و شانس» دو پهلوست، چون دارای بار منفی و مثبتند. این کلمه حاکی از اینستکه بحران امکان دارد در هر جهتی مثبت و یا منفی پیش روی کند.

یک آدم بدبین وضعیت «ریسک- شانس» را منفی پنداشته در نتیجه دچار یأس و نومیدی می‌شود اما یک فرد خوش‌بین و پرتکاپو موقعیت را با امید، اعتماد به نفس و روحیه ماجراجوئی بررسی می‌کند و این فردیست که نهایتاً شانس و موقعیتهای نهفته در خلال بحران را کاوش و کشف خواهد کرد. البته احتمال شکست و موفقیت به یک نسبت برای این شخص وجود دارد. ولی به نظر من مقابله با موقعیت از هراس و تسلیم شدن در برابر موقعیتها بسیار باارزش‌تر و عاقلانه‌تر است.

شما جوانید بنابراین چنانچه نهایت کوشش و سعی خود را در راه نیل به اهدافتان کنید، مسلماً حق دارید که گاهی هم شکست بخورید. اما اگر

همواره کاری را که از شما انتظار می‌رود انجام دهید، احتمالاً دغدغه و اضطرابی هم نخواهید داشت ولی در عین حال هرگز هم به موفقیتهای والایی دست نخواهید یافت.

حالاتی که در جوانان امروز مرا بسیار مضطرب می‌کند، ضعف، راحت طلبی و تا اندازه زیادی عدم استقلال و عدم حس ماجراجوئی آنانست. بنظر می‌رسد شیوه متداول در بین جوانان امروز، تمایل شدید به راحتی و تنبلی است.

البته بسیاری از این مسائل مربوط به حمایت بیش از حد والدین شماست. هیچ پدر و مادری نیست که با تمام وجود به فرزند خود عشق نورزد. همه پدر و مادرها آرزو دارند فرزندانشان خوب بپوشند، خوب بخورند و در زندگی موفق شوند. اما پدر و مادر عاقل کسی است که توجه خاص و عاقلانه‌ای به آینده فرزند خود داشته باشد. او به همین دلیل، خود را موظف می‌داند چند نکته تربیتی را در مورد آنان رعایت کند. یکی از این نکات، تشخص مقدار و نحوه توجه به بچه است. چون هر بچه‌ای با محبت زیاد از حد دچار خفقان روحی می‌شود و والدینی که با محبت بسیار باعث خفقان و خمودگی روحی فرزندانشان می‌شوند نه فقط آنانرا از نظر رواتی و شخصیتی تضعیف نموده بلکه فرزندان خود را از مقابله با مسائل و مشکلات زندگی نیز باز می‌دارند.

هیچ پدر و مادری تمایلی به تنبیه فرزند خود ندارد و در خانواده‌های امروزی معمولاً بیش از دو یا سه فرزند وجود ندارد. بنابراین زندگی خانواده‌ها مرفه‌تر و راحتتر از زمان سابق است در نتیجه پدر و مادرهای این دوره روشهای متنوعتری برای ابراز محبت به فرزندانشان دارند. اگر

پدر و مادر نیستید نمی‌توانید حتی برای یک لحظه حال و روز پدر و مادری را که ترکه‌ای برای تنبیه بچه‌اش به دست می‌گیرد مجسم کنید.

اما ابراز محبت باید به گونه‌ای باشد که والدین، آینده بچه را بالاتر از رنج تنبیه فرزند خود بدانند. بهرحال در زندگی هر شخصی زمانی فرا می‌رسد که مجبور است روی پای خود بایستد، زیرا والدین نمی‌توانند تا ابد از او در برابر دیگران و کل اجتماع حمایت کنند.

در جامعه امروز کره، بین ۱۰ الی ۲۰ درصد کارکنان جدیدالاستخدام موسسات و شرکتها در عرض شش ماه کار خود را رها می‌کنند. چرا؟ به این دلیل که کار در موسسات را سخت و دشوار می‌بینند. بنابراین برای گریز از این موقعیت با شتاب برای اخذ مدرک دکترا به دانشگاه‌ها پناه می‌برند و یا برای ادامه تحصیل به خارج از کشور سفر می‌کنند. این روشی است که من شخصاً مایلم هر چه زودتر در جامعه ما خاتمه پیدا کند. من پاره‌ای اوقات در مورد استاندارد این گونه مراکز علمی که آماده پذیرش این چنین افراد هستند فکر می‌کنم. افرادی که به دلیل عدم قدرت تحمل محیط کار شرکتها به دانشگاهها روی می‌آورند، در حقیقت به کل سیستم آموزشی توهین کرده‌اند.

چندی قبل در یک موقعیت غیرمنتظره با یکی از دانشجویان سال آخر رشته بازرگانی یکی از مدارس بسیار عالی و معتبر کره به صحبت نشستم. او فردی با ظاهری آراسته و مرتب بود که بسیار باهوش و باذکاوت به نظر می‌رسید. تم اصلی صحبتهایمان مربوط به برنامه این دانشجو پس از فارغ‌التحصیلی بود.

از او سئوال کردم آیا پس از اتمام تحصیلاتش مایل است کار کند و

چون جواب مثبت بود، پیشنهاد کردم با موسسه «دیوو» همکاری کند. وقتی اظهار کرد از «دیوو» خوشش نمی‌آید، علت را پرسیدم در جواب گفت موسسه «دیوو» خیلی از آدم کار می‌کشه. سپس از او پرسیدم مایل است در کجا کار کند، گفت ترجیح می‌دهد در یک موسسه خارجی استخدام شود، زیرا این شرکتها کمتر کار می‌کنند و بیشتر پول می‌دهند.

خیلی زود صحبتهای ما به بن‌بست رسید و حرفی برای گفتن نداشتیم. البته نه به این دلیل که گفته بود از «دیوو» خوشش نمی‌آید. چون من نمی‌توانستم او را برای خواسته‌اش که یک کار راحت با درآمد بالا بود ملامت کنم. ولی صحبتهای بعدی او مرا بسیار ناراحت کرد چون ادامه داد اگر در عرض چهار، پنج سال بتواند پول کافی پس‌انداز کند، او و نامزدش قصد دارند کافه‌ای دایر کنند، تا بقیه عمرشان را در راحتی و آسودگی سپری کنند. البته دایر کردن کافه فی نفسه اشکالی ندارد. اما موضوعی که مرا بسیار ناراحت کرد، این بود که این دانشجو در یکی از بهترین مراکز عالی کشور تحصیل می‌کرد، ولی فقط در صدد انتخاب حرفه‌ای بود که منتهی به یک زندگی راحت و آسوده می‌شد. این موضوع مرا به این فکر انداخت آیا سایر دانشجویان نیز درباره آینده‌شان اینگونه فکر می‌کنند؟

زندگی برای پرنده خو گرفته در قفس بسیار سهل و مطلوب است او مضطرب غذا، سرما و خطرات احتمالی نمی‌باشد. اما به نظر من زندگی این پرنده جای غبطه خوردن ندارد. البته پرنده آزاد مجبور است غذای خود را تامین کند، آشیانه‌اش را بسازد و در برابر خطرات احتمالی از خود دفاع کند ولی در عین حال پرنده آزاد است که در سرتاسر دنیا

آزادانه سیر می‌کند و پرنده آزاده و ماجراجو خیلی خوشحالتر از پرنده در قفس مانده‌ای است که چیزی جز راحتی ندارد.

بیرون از اینجا دنیای پهناوری برای کشف و شهود وجود دارد، بنابراین امیدوارم شما افکاری را که برای محبوس و محصور کردن خویش دارید از خود دور کنید. از ناشناخته‌ها وحشتی نداشته باشید، از شکست نهراسید. چون این وظیفه و حق جوانان است که وضعیت‌های بحرانی زندگی را تبدیل به موقعیتهای مثبت کنند و با روحیه مبارزه جویانه در مقابل مصائب به پا خیزند.

[۱۱]
صحنه نمایش به شرق باز می‌گردد

تاریخ جهان انباشته از ظهور و سقوط ملتها و تمدنهاست. تاریخ همواره نشانگر اینستکه که هیچ ملتی علیرغم شکوه و قدرت خود تا ابد پایدار نخواهد ماند. امروزه شکوه و جلال تمدنهای بین‌النهرین، مصر و روم را می‌توان تنها در لابلای نوشته‌ها مشاهده کرد.

در خلال این نشیب و فرازهای تاریخی، هر زمان که ملتی چوب مسابقه را به دیگری تحویل می‌دهد، دنیا دچار تغییر و تحولات نوینی می‌گردد. ما خود طی چند قرن گذشته شاهد بسیاری از این تحولات بوده‌ایم. طی این مدت مقام رهبری جهان از اسپانیا به انگلستان و در نهایت انگلستان آنرا به ایالات متحده تحویل داد. اکنون این چوب مسابقه به ژاپن و سایر کشورهای اقیانوس آرام واگذار شده است. ما به وضوح می‌بینیم که صحنه تمدن جهانی به سوی شرق در حرکت است و کره قسمت مهمی از این صحنه را اشغال نموده است. در عصریکه سرزمینهای شرق تدریجاً به میعادگاه اجتماعات بین‌المللی تبدیل می‌شود جوانان کره نیز پیشقراولان دنیای آینده خواهند شد.

من در نهایت خوش‌بینی در مقالات قبلی اشاره کردم که همسن و سالهای من آخرین نسل جمهوری کرهٔ در حال توسعه خواهند بود و شما جوانان اولین نسل جمهوری کره پیشرفته خواهید بود. بنابراین اجازه دهید نکاتی را به گفته‌های قبلی خود اضافه کنم. به خاطر داشته باشید که به عنوان اولین نسل جمهوری کره پیشرفته، مسئولیت خطیر رهبری جوامع بین‌المللی به عهده شماست. بنابراین اگر کسی از بین شما از اینکه در یک کشور کوچک و در حال توسعه‌ای مثل کره به دنیا آمده ناراضی است و فکر می‌کند چنانچه در کشوری مثل فرانسه، ایالات متحده و یا یکی از ملتهای پیشرفته دیگر به دنیا می‌آمد خیلی خوشبخت‌تر بود، مایلم که در این مورد تجدید نظری داشته باشد. زیرا کشور ما در حال حاضر در یک قدمی ملتهای پیشرفته قرار دارد. وقتیکه ستارهٔ سیادت غرب افول کند، این خورشید بار دگر در شرق طلوع خواهد کرد. بنابراین شما باید از اینکه در کره پا به عرصه وجود نهاده‌اید سپاسگزار باشید. چون هم اکنون تاریخ و کوششهای این ملت، ما را به کانون دنیای پیشرفته امروز سوق می‌دهد. بنابراین چگونه می‌توانید از اینکه کره‌ای هستید ناسپاس باشید.

۲۰ سال قبل مردم کره مردمی فقیر و مستمند بودند و در سطح بین‌المللی کوچکترین شأن و نفوذی نداشتند. مثل قورباغه‌های درون چاه بودیم. اما نسل ماموفق شد براین وضع ناهنجار غلبه کرده اقتصادی نیرومند بنا کند و در بازارهای بین‌المللی نیز پیشتاز باشد.

پس از سه دوره پادشاهی در کره (بین سالهای ۵۷ قبل از میلاد و ۶۸۸ بعد از میلاد) این اولین باریست که کره به عنوان یک ملت متحد و یک پارچه در عرصه جهان ظاهر می‌شود و این به سابقه کشور ما به

عنوان «یک پادشاهی منزوی» خاتمه می‌دهد.

کشور ما برای بقای خویش همواره توجه خاصی به جهان بیرون داشته است. چونکه کره از نظر جمعیت، پس از بنگلادش و تایوان پر تراکم‌ترین کشور جهان می‌باشد و فاقد هرگونه منابع طبیعی است. بنابراین ما برای ادامه حیات، هرگز چاره‌ای نداریم جز آنکه چشممان را به بیرون از مرزهایمان بدوزیم.

امروزه این مسائل تنها دلیل ارتباط ما با جوامع بین‌المللی نیست. چون ما همچنانکه به کانون دنیای پیشرفته نزدیک می‌شویم، دنیا نیز ما را به سوی خود فرا می‌خواند. در این صحنه کره‌ایهای جوان به عنوان پیشقراولان دنیای نوین جای خواهند گرفت. شما جوانان باید دارای ارزشهای محکم و استوار باشید. ارزشهائی منطبق با دنیای پیشرفته یعنی تصورات و اهدافی والا و در عین حال پذیرای تحولات مهیج و تازه‌ای که در شرف وقوع است.

از آنجا که رقبای جهانی شما دوستانتان نمی‌باشند، شما بایستی توانائیهای بالقوه خود را کاملاً تقویت کرده دیدگان خود را به واقعیتهای اطراف باز کنید. فراموش نکنید، جوانان آمریکائی و چینی رقبای نیرومند و سرسخت شما می‌باشند و قصد دارند همانند شما قهرمانان و رهبران دنیای آینده باشند. به همین منظور با جدیت و تا پاسی از نیمه شب مشغول مطالعه‌اند و یا مدام بر کامپیوترهای خود انگشت می‌کوبند. رقبای ناشناخته رقیبهای واقعی شما هستند.

بنابراین برای اینکه بدانید چگونه در جامعه بین‌المللی پیشگام شوید، مایلم چند نکته‌ای به شما یادآوری کنم. شما باید زبانهای خارجی را یاد

بگیرید تا بتوانید با سایر ملل ارتباط برقرار کنید. حداقل باید زبان انگلیسی را به طور سلیس صحبت کنید و به یکی از زبانهای مهم دیگر دنیا مانند چینی، فرانسوی، روسی، ژاپنی، آلمانی و یا اسپانیولی تسلط کامل داشته باشید. اگر چنین نکنید به محض ترک فرودگاه بین‌المللی ستّول به یک انسان کر و لال تبدیل خواهید شد.

البته خیلی بهتر است اگر سایر ملتها زبان کره‌ای یاد می‌گرفتند. اما من اطمینان دارم همچنانکه قدرت ما در عرصه جهان توسعه می‌یابد، روزی فرا خواهد رسید که تعداد زیادی از مردم دنیا زبان کره‌ای بیاموزند. اما چون این موضوع احتمالاً در آینده دور اتفاق خواهد افتاد من معتقدم مردم کره باید در یادگیری سایر زبانها کوشش فراوان کنند تا بتوانند در صحنه بین‌المللی حضور فعالانه داشته باشند.

در مرحله بعد توانائی در هدایت وسائط نقلیه و کامپیوتر امری اساسی است. شما باید برای مقابله با هر وضعیتی آمادگی کامل داشته باشید چون غیرمترقبه‌ها هر لحظه قابل وقوع هستند و به طور مسلم در سالهای آینده تبحر در هدایت وسائط نقلیه و کامپیوتر بسیار ضروری خواهد بود. همانطور که خود می‌دانید طی چند سال اخیر ما شاهد ترقی چشمگیر و سریع بازار اتومبیل در کره بوده‌ایم و انتظار می‌رود این روند همچنان ادامه داشته باشد. در آیندهٔ نه چندان دور ما به همین نسبت ناظر ترقی و ضرورت کامپیوتر در جامعه خواهیم بود و به مرور کامپیوتر جزء ابزار لازم خانه، مدارس و تقریباً تمام محیط کار خواهد شد. بنابراین مایلم لزوم تقویت توان حمل نقل و مهارتهای کامپیوتری را بار دیگر تاکید کنم. شما باید خودتان ضرورت اجتناب‌ناپذیر این مهارت‌ها را برای روبرو

شدن با تحولات جامعه مدرن درک کنید. در ضمن مهارتهای دیگری که شما را برای ایفای نقش اول در صحنه جهان مهیا می‌سازد استعداد، اعتماد به نفس و قدرت شما برای مقابله با هر فرد و موقعیتی است.

توانائی و تکنولوژی کره‌ائیها قابل قیاس با هر ملت پیشرفته دیگر است. من بسیار تحت تاثیر کارکنان این شرکتم که در سودان، لیبی و سایر کشورهای افریقائی پروژه‌های خود را خوب معرفی کرده‌اند. این افراد در پروژه‌های مشترک با آمریکائیها، ژاپنیها و تجار سایر کشورها از خود اعتماد به نفس بی‌نظیری نشان داده‌اند. بنظر من فردی که بتواند تمامی قابلیتهای خود را در افریقا اعمال کند، به طور حتم، در هر نقطه دیگر با همین شکوفائی و قدرت کار خواهد کرد. من همیشه با استعدادترین و بلندپروازترین مسئولین فروش تولیدات شرکت را در وهله اول به ممالک افریقائی و خاورمیانه اعزام می‌کنم. چون به نظر من این کشورها یکی از دشوارترین و سخت‌ترین مناطق دنیا هستند. پس از چندسال تجربه در این مناطق این افراد را به امریکا و انگلستان و یا سایر کشورهای پیشرفته صنعتی گسیل می‌کنم. چون معتقدم اگر کسی طاقت تحمل و توان انطباق با این ماموریتهای دشوار را داشته باشد، به یقین به هر جای دیگر که قدم گذارد موفق خواهد بود.

اخیراً بسیاری از مردم، پاره‌ای از پدیده‌های دنیا را عوارض انحطاط تمدن و فرهنگهای بزرگ می‌نامند. به گواهی تاریخ، این اصل شامل همه تمدنها و فرهنگهای دنیا بوده است. در نتیجه این عوارض، خلاقیت جامعه ضعیف شده، اخلاقیات رو به زوال می‌رود و فلسفه «خوش باشیم» در کل جامعه شیوع پیدا می‌کند. ما اغلب این پدیده‌ها را بیماریهای

خاص جوامع پیشرفته می‌دانیم. بسیاری از مردم دنیا نگرانی خود را نسبت به رواج این عوارض و پدیده‌ها در جامعه معاصر امریکا صریحاً ابراز داشته‌اند.

بی‌تردید ما موظفیم تا حد امکان از ملتهای پیشرفته علم و صنعت بیاموزیم ولی من هیچ الزامی در پیروی از موارد مضر و منفی نمی‌بینم. متاسفانه روند متداول در بین جوانان امروز کره تائید و پذیرش بدون قید و شرط هر سبک و روش غربی است. ولی بنظر من شما جوانان هیچ نیازی به تقلید روشهای نامطلوب و غیرصحیح ندارید. البته کاملاً صحیح است که تاکنون این ملتها نقش رهبری را در صحنه دنیا ایفا نموده‌اند اما به خاطر داشته باشد که از این پس این ملتها تدریجاً از صحنه اصلی دور خواهند شد.

طی چند دهه اخیر، ما تحت لوای تجددگرائی، صنعتی سازی جامعه و غرب گرائی سعی بسیار در پیروی و تقلید از ملتهای پیشرفته داشته‌ایم اما اکنون خورشیدی که در مشرق در حال طلوع است نیازی به پیروی از ستارهٔ رو به افول غرب ندارد. این ممالک دیگر پیر و سالخورده‌اند، در عوض ما جوان و نیرومندیم. بنابراین اگر ما جوانان مقلد سالخوردگان باشیم، به جای آمادگی برای ایفای نقش اول، همراه با این سالخوردگان صحنه را کلاً ترک خواهیم کرد. هم اکنون دنیا توجه خود را معطوف به ما نموده و این بستگی به شما نسل جوان دارد که با سرزندگی، رشادت، قابلیتها و توانائیهای این کشور را برای جهانیان آشکار کنید. یکی از آرزوها و انتظارات عمیق من همواره این بوده که شما، پیشروان عصر نوین و قهرمانان دنیای جدید بتوانید به نحو احسن بار مسئولیتهای خود را

به منزل برسانید و در عین حال حتی یک لحظه هم فراموش نکنید که شما اولین نسل کره‌ای هستید که پا به صحنه دنیا گذارده و عصر نوین جهان را افتتاح خواهید کرد.

[۱۲]
راز سلامتی

عده‌ای براین باورند که من رمز خاصی برای سلامتی خود دارم. چون با چنان شتاب و سرعتی کارهای خود را انجام می‌دهم که برای بسیاری از آنان رعایت این سرعت و شتاب دشوار به نظر می‌رسد. اما من هیچ رازی برای سلامتی خویش ندارم و هرگز هم وقت چندانی صرف آن نکرده‌ام. شاید قدری زیاده‌روی است، اگر بگویم من همواره خود را جوان حس می‌کنم و هرگز هم نگران سلامتی خود نبوده‌ام.

طی جنگ کره، زمانیکه با خانواده‌ام از «تاگو» گریختم، برای فروش روزنامه ۱۰ کیلومتر پیاده راه می‌رفتم. شاید این راه‌پیمائی‌های طولانی اساس محکم سلامتی مرا پی‌ریزی کرد. در زمان دانشجوئی در بوکس و سایر رشته‌های دیگر ورزشی فعالیت داشتم.

شاید بعضی از افراد تصور کنند چون یک بازرگان هستم، حتماً در بازی گلف مهارت دارم. اما من تاکنون حتی دست به یک چوگان گلف نزده‌ام. هرگز نه فرصت بازی گلف داشته‌ام و نه آنرا به عنوان یک ورزش تمام عیار قبول داشته‌ام. بنابراین برایم بسیار جالب بود، وقتی در کتاب

موسس تشکیلات صنعتی مشهور ژاپنی «توکوتوشیو» خواندم که احساس او نسبت به گلف دقیقاً مشابه من است. یکبار وقتی عده‌ای از کارمندانش از وی دعوت کردند که گلف بازی کند در پاسخ گفت اصلاً نمی‌دانم چرا شما شیفته این هستید که یک توپ کوچک را در سوراخ کوچکی قرار دهید. وی اضافه نمود که اداره یک موسسه صنعتی به مراتب هیجان‌انگیزتر از بازی گلف است.

این عبارات دقیقاً احساس مرا بازگو می‌کند. وقتی صحبت از سرگرمی و مشغولیات می‌شود، بازی گلف در انتهای لیست سرگرمیهای من قرار دارد. لذتی که من از کار کردن می‌برم خیلی بیش از اینهاست. وانگهی از نظر سلامتی هم هیچ اعتباری برای بازی گلف نمی‌بینم. چون بنظر من کار و فعالیت شدید، ورزش بسیار موثرتری است. نظر من اینستکه فرد سخت کوش نیازی به ورزش ندارد.

بیشتر اوقات وقتی افراد زیادی را در باشگاه بدنسازی می‌بینم، فکر می‌کنم این اشخاص وقت خود را در اینجا به این دلیل هدر می‌دهند، چون جای دیگری برای عرق ریختن ندارند. تعداد باشگاه‌های ورزشی و سونا در کره سریعاً رو به افزایش است. این موضوع نشانگر اینستکه تعداد بیشتری از مردم کشور ما برای حفظ سلامتی خود رو به ورزش آورده‌اند. اما من هنوز هم نمی‌فهمم چرا افراد برای سلامتی و پرورش اندام خود این قدر پول و وقت صرف می‌کنند. اگر کسی از من سئوال کند که رمز سلامتی شما چیست، جواب می‌دهم- سخت کوشیدن. من در واقع انرژی و نیروی لازم را با انجام فعالیت زیاد به دست می‌اورم. در عین حال به خوبی می‌دانم که کارهای کسل کننده و خستگی‌آور تا چه حد می‌تواند

برای سلامتی انسان زیان‌آور باشد و در مقابل یک کار مورد علاقه تا چه حد می‌تواند برای انسان فرح بخش و نیروزا باشد. بنابراین کار خود را با لذت و شادی انجام دهید، در اینصورت واقعاً احساس سرزندگی و نشاط خواهید کرد. عرق ریختن در حین کار بسیار باارزشتر از عرق کردن در باشگاههای ورزشی است. کار و فعالیت شدید رمز سلامتی من است. من قبلاً هم اشاره کردم کار برای من در حکم سرگرمی است. اکنون به صراحت می‌گویم کار و کوشش رمز سلامتی و تندرستی من است.

فکر می‌کنم عامل موثر دیگر تندرستیم، تغذیه مناسب و صرف انواع و اقسام غذاهاست. من همواره رژیم غذائی متعادلی را حفظ می‌کنم. معمولاً مقدار زیادی غذا با سرعت می‌خورم. اگر سخت کوش و پرتلاش باشید، مجبورید غذای فراوانی صرف کنید. من به لحاظ اینکه به اکثر نقاط دنیا سفر کرده‌ام، تقریباً به خوردن انواع و اقسام غذاها عادت دارم.

مثلی است قدیمی که می‌گوید، غذای مناسب بهترین داروی پیشگیری است و در ادامه همین مطلب معتقدم اگر در مورد غذا ایرادگیر نبوده و تغذیه مناسبی داشته باشید، در آنصورت برای درمان بیماری نیازی به دوا و جوشانده‌های سنتی نخواهید داشت. بنابراین هر نوع غذائی را با لذت هر چه تمامتر میل کنید. اما چنانچه در مورد غذا ایرادگیر باشید، به آسانی نمی‌توانید به سایر نقاط دنیا سفر کنید. چون طی سفر به خارج از کشور با افراد متعدد و مختلفی در تماس خواهید بود و به همین نسبت در برابر انواع غذاها قرار خواهید گرفت در عین حال برای دوستی و معاشرت با اشخاص مختلف باید آماده خوردن غذاهای مختلف باشید. اگر به افریقا سفر کنید باید غذاهای افریقائی بخورید و اگر به خاور میانه

سفر کنید باید گوشت گوسفند بخورید. حتی اگر غذا باب میلتان نیست باز هم باید سعی کنید آنرا تناول کرده لذت ببرید. بنظر من این بهترین راه و روش دوستیابی است.

این امر زمانیکه قصد فروش تولیدات خود را دارید بیشتر حائز اهمیت می‌شود. بعضی مواقع امکان دارد در یک شب به دو جا برای شام دعوت شوم در چنین موقعیتی سعی می‌کنم از صرف هر دو شام کاملاً لذت ببرم. هرگز هم در مورد غذ ایرادگیر نبوده‌ام و گمان می‌کنم لذت فراوان من از خوردن انواع غذاها و بودن با اقسام مردم در موفقیت و موقعیت بین‌المللی من بسیار موثر بوده است.

البته من به خوبی می‌دانم که نباید دیگران را تشویق به غذا خوردن سریع کرد. اما من چون همواره در شتابم، تند غذا خوردن تقریباً ملکهٔ من شده است. غالباً وقتی با کارکنان «دیوو» غذا صرف می‌کنم، قبل از اینکه آنها نصف غذایشانرا خوره باشند، من غذایم را تمام کرده‌ام. البته بعضی از افرادیکه در سفرهای بین‌المللی مرا همراهی می‌کنند آنها نیز همین طور عادت کرده‌اند و آنطور که درباره ناپلئون نقل شده است. او ۸ دقیقه برای ناهار و ۱۲ دقیقه برای شام صرف می‌کرد. این نشان می‌دهد، که در طول تاریخ نیز سایر افراد پرمشغله مدت زیادی صرف غذایشان نمی‌کردند.

نکته اصلی این بحث، غذا نیست بلکه بیشتر درباره حفظ سلامتی بدون استفاده از جوشانده‌های گیاهی، مراجعه به کلاسهای ورزش یا ورزش اضافی است. فلسفه شخصی من اینستکه تندرستی را می‌توان از طریق عادات و کارهای روزمره حفظ نمود.

روند امروزی جوامع مختلف، گرایش بیش از اندازه به سلامتی و تندرستی جسم است. اما من مایلم اهمیت سلامتی روان را نیز مورد تاکید قرار دهم. روح سالم بسیار پراهمیت است. این طرز تفکر که بدن پرعضله رمز سلامتی مطلق است، امکان دارد به مرور تبدیل به یک بیماری روحی شود. این افکار ممکن است شما را به مرحله‌ای برساند که فکر کنید، ایستادگی و مقابله به معنای استفاده از نیروی بدنی است. ولی به‌نظر من این طرز تفکر خود واقعاً می‌تواند زندگیتان را به تباهی بکشد. زیرا بدن سالم زمانی ارزشمند است که یک ذهن سالم مکمل آن باشد.

با اینکه من یک بنیانگذار تشکیلات صنعتی هستم، ولی معتقدم روان انسان خیلی مهمتر از جسم اوست. هدف یک مؤسس تشکیلات صنعتی در واقع این نیست که فربه و چاق شود. هدف سقراط گرسنه نیز این نبود که به یک سقراط سیر و یا یک سقراط فربه تبدیل شود. ما باید با تمام نیرو آن گونه پیشرفتهای اقتصادی و مادی را که نهایتاً منجر به جلو آمدن شکمها و ارضا نفس می‌شوند با قاطعیت طرد کنیم. توجه به مادیات تا آن حد گرانبها و پرارزش است که آمیخته با رشد روح و روان افراد جامعه باشد. در غیراینصورت پرورش جسم به تنهائی برای طبیعت و ذهن انسان بسیار زیان‌آور خواهد بود. این نوع رشد اقتصادی برای جامعه به منزله نکبت و ذلت است نه نعمت و برکت.

بدیهی است جسم سالم در سلامت روح و روان بسیار موثر است زیرا ذهن و عقل سالم کنترل کننده ارزشهای انسان است. بنابراین مایلم اولویت و اهمیت سلامت روان را در مقایسه با سلامت جسم تاکید کنم.

امروزه، افراد بیش از اندازه در قید سلامتی خود هستند. البته من به

هیچوجه قصد ندارم سلامتی جسم را نادیده بگیرم، چون برای اینکه انسان بتواند از غذا خوردن و انجام کارهای مورد علاقه‌اش منتهای لذت را ببرد، باید از سلامت کامل جسمانی برخوردار باشد. البته نه اینکه تمام وقت فکر و ذکرتان موضوع سلامتی باشد. به نظر من خیلی بهتر است که انسان با ذهن و عقل سالم زندگی کند، تا اینکه برای سلامت جسم خود مرتب دوا و جوشانده بخورد و یا در هر موقعیتی عجولانه خود را به باشگاههای ورزشی برساند.

وقتیکه جامعه از رفاه و پیشرفت بیشتری برخوردار می‌شود توجه به مادیات گسترده‌تر گردیده و افراد به آسانی اهمیت و ارزش سلامتی روح را به دست فراموشی می‌سپارند. امروزه بسیاری از مردم از نظر جسمانی بسیار سالم بنظر می‌رسند. اما از نظر روحی در وضع بسیار نامطلوبی به سر می‌برند. شما چنانچه روحتان ناسالم باشد، سلامت جسم چه فایده‌ای برای شما دارد. شکم سیر با ذهنی کوته و منحرف چه مزایائی می‌تواند برای انسان داشته باشد.

یکبار در جائی خواندم که جوانان نمی‌دانند چگونه ازوقت خود استفاده‌کنند و سالمندان دراضطرابند که‌چقدر دیگر ازعمرشان باقی‌مانده است. برهمین اساس مایلم به‌جوانانیکه فکر می‌کنند وقت بسیاردارند و به‌همین علت اهمیتی برای اوقات خود قائل نیستند، خاطرنشان سازم که‌آنها ازمدتها قبل جوانی خودرا ازدست داده‌اند. به‌نظر من منصفانه است اگر بگویم جوانان بیشتر در فکر سلامت روح‌وروان خود هستند و سالمندان بیشتر درقید وضعیت جسمانی خود، بدین ترتیب جوانانی که‌تنها به‌سلامت جسمانی خویش می‌پردازند، جوانی خود را به هدر داده‌اند.

[۱۳]
کار به‌عنوان سرگرمی

من بیش از ۲۰۰ روز از سال را در سفرهای خارج به سر می‌برم و تعدادی از روزهای سال هم صرف مسافرت‌های داخلی می‌شود. به همین سبب اوقات فراغتی را که با خانواده‌ام می‌گذرانم بسیار اندک است. بعضی مواقع نه فقط تاریخ تولد زن و فرزندانم بلکه تاریخ تولد خودم را نیز از یاد می‌برم.

من کار و مشغله فراوان دارم. باید اعتراف کنم که از اینهمه کار و فعالیت بسیار راضی و خوشنودم و چنان لذت می‌برم که عده‌ای می‌گویند دیوانه کارم. از آغاز فعالیتم تاکنون حتی یک روز هم به مرخصی نرفته و هرگز هم به یاد ندارم که تعطیلات را با خانواده‌ام به کنار دریا رفته باشم. البته از این بابت هیچ گونه تاسف و تاثری ندارم.

من معتقدم اگر شما با تمام وجود در جهت کار و فعالیت خود تلاش کنید، موفقیتتان تضمین می‌شود. فردیکه با تمام وجود کوشش کند، هرگز شکست نخواهد خورد.

گمان می‌کنم عده‌ای فکر می‌کنند آدم پرکار و فعالی چون من احتمالاً

از چه نوع سرگرمی لذت می‌برد. شاید عده زیادی نتوانند درک کنند که چرا من به جای اینکه گاهی کار را با تفریح مخلوط کنم تا این اندازه برده و شیفته کار و فعالیت هستم.

بنظر من این نگرشها و افکار متعلق به کسانی است که هرگز طعم و لذت واقعی کار را نچشیده و به محسنات جوانی که با تمام وجود دربند کار خود است پی نبرده و نهایتاً به لذتی که از موفقیت و کامیابی به انسان دست می‌دهد دست نیافته‌اند.

بدیهی است برای پاره‌ای افراد کار و فعالیت ملال‌آور و خسته کننده است. طبق آمار اخیر نظر ۲۳/۵ درصد دانش‌آموزان دبیرستانی کره نسبت به کار، منفی بوده و کلماتی مانند «تنفرآور»، «پردغدغه»، «ناراحت کننده» را ابراز داشته‌اند. این آمار تقریباً دو برابر عده کسانی است که نگرش آنان نسبت به کار و حرفه مثبت است. من احساس می‌کنم جوانان امروز به جای اینکه کار و حرفه را یک هدف اصلی بشناسند آنرا تنها وسیله‌ای برای دستیابی به سایر خواسته‌های خود می‌بینند.

به نظر من بسیار غم‌انگیز است انسانهائی که از هر لحاظ به یکدیگر وابسته‌اند، کار و حرفه را تنها وسیله‌ای برای پر کردن شکم خود بدانند و از این تاسف بارتر وضع افرادی است که در عنفوان جوانی به جای اینکه سرشار از روحیه، نشاط و آرزو باشند نسبت به کار و فعالیتشان احساس ملال و خستگی می‌کنند.

افراد اگر به جای اینکه کار و حرفه را عامل موفقیت، کامیابی، رشد شخصیت و بهبود جامعه بدانند، آنرا فقط وسیله کسب مادیات بشناسند،

در حقیقت نسبت به آئین کار و حرفه بی‌حرمتی بزرگی نموده‌اند.

کار و حرفه بسیار پرارزش و گرانبهاست و نمی‌توان آنرا تنها از نقطه نظر مالی مورد ارزیابی قرار داد. اگر به کار و حرفه خود مباهات کنید و از انجام آن رضایت خاطر داشته باشید، در اینصورت حرفه شما سرچشمهٔ شادی و لذت بی‌پایانِ خواهد بود و این لذت به نوبه خود خشنودی و سرفرازی شما را دو چندان خواهد ساخت.

این مطالب در مورد تحصیل نیز صادق است. دانشجویان باید با جدیت درس بخوانند. شما باید به حدی غرق مطالعه و درس شوید که دیگران بگویند خورهٔ درس و تحصیلید. آیا تاکنون به برق چشمان دانشجوئی که کاملاً غرق مطالعه و تحصیل است توجه کرده‌اید. وجود این دانشجویان پرتو خاصی دارد و به نظر من هر کسی که کاملاً جذب کاری شود به همین گونه تابناک و پرجلا می‌شود. کار و حرفه برای کسب پول و تحصیل برای حصول رتبه و نمرات به تنهائی کافی نیستند. افراد باید از کار و دانشجویان از تحصیل خود لذت فراوان ببرند. بسیار تاسف بار است که شاهد دانشجویانی باشیم که خود را مجبور به مطالعه دروس می‌کنند و از این ناخوشایندتر دانشجویانی هستند که حتی با اجبار هم نمی‌توانند خود را به تحصیل وادارند.

بنابراین شما نباید تحصیل را وظیفه‌ای اجباری بدانید. اگر چنین است باید طرز فکرتان را تغییر دهید. در وهله اول تحصیل را کاری متعلق به خود و چیزی که مایل به انجام آن هستید بدانید. در اینصورت تحصیل برایتان جذاب شده و سرچشمهٔ لذت و شعف خواهد شد. با توجه به این مطالب شما باید حرفه و تحصیل را به عنوان یک نوع سرمایه‌گذاری در

جهت رفاه جامعه بپندارید.

وقتی کسی در مورد سرگرمیهایم سئوال می‌کند بسیار مضطرب می‌شوم، چون در آن لحظه حتی یک مورد هم به مغزم خطور نمی‌کند. با اینکه بعضی مواقع «گو»[1] بازی می‌کنم ولی نمی‌توانم آنرا سرگرمی بخوانم زیرا این توهینی است به بازیکنان متبحری که این بازی را سرگرمی واقعی خود می‌دانند. من هرگز گلف بازی نکرده و تاکنون هم به سالن کنسرت و یا تئاتر پا نگذارده‌ام.

تنها چیزیکه برایم لذت‌آور است کار است و تابحال نیز هیچکس مرا مجبور به کار نکرده است. بنابراین اگر سرگرمی چیزیست که انسان با انجام آن سرشار از لذت و نشاط می‌شود، در اینصورت سرگرمی من کار است.

چنانچه کار و تحصیل را یک تکلیف اضافی بدانید، به مرور هردو همانند وزنه‌ای بردوش شما سنگینی خواهند کرد. اما اگر کار و تحصیل را سرگرمی تلقی کنید انجام آن بسیار خوشایندتر و راحت‌تر خواهد بود و شما با تمام وجود آنانرا انجام خواهید داد و سرانجام قدرت و توانائیهای شما افزایش خواهد یافت. از طرفی چون هر قدر قدرت و توانائیهای شما بیشتر شود، نتایج بهتر و مطلوبتری نصیب شما می‌گردد، سرانجام خوشبختی و رضایت کامل برایتان قابل لمس خواهد شد.

اگر تاجری ضمن انجام کار و مسئولیتش از آن همانند یک سرگرمی لذت ببرد، به مرور تجارت او رونق گرفته و امکانات و تسهیلات او توسعه

۱ــ «گو» یک بازی شرقی دو نفره که با مهره‌های سیاه و سفید روی یک صفحه بازی می‌شود.

پیدا خواهد کرد. به همین نسبت اگر دانشجوئی از تحصیلش مانند یک سرگرمی لذت ببرد به طور حتم رتبه و نمراتش عالی خواهد شد و نهایتاً موفق به کسب جایزه نیز خواهد گردید. اگر صحبتهای مرا باور ندارید، یکبار امتحان کنید. برای کسب موفقیتها اگر جز این عمل کنید مثل این است که در اندیشه چنگ انداختن به ستاره‌ای در آسمان باشید. اما اگر با تمام وجود غرق در کاری شوید و از آن لذت ببرید، هرگز شکست نخواهید خورد.

هفت سال قبل از تاسیس شرکت «دیوو»، در شرکتی متعلق به یکی از بستگانم مشغول کار شدم. با اینکه یکی از اعضای خانواده کارفرما بودم، ولی مانند یک کارمند معمولی کار می‌کردم و کار خود را مثل اینکه صاحب کار باشم ارائه می‌دادم. من منتظر دستور نمی‌شدم. همیشه خود به دنبال انجام کارها بودم. هرگز هم دیر سرکار حاضر نمی‌شدم و حتی یک روز مرخصی نگرفتم. به لحاظ لذت وصف ناپذیری که از کار می‌برم تا به امروز با همان اشتیاق و دلگرمی فعالیت می‌کنم. بنابراین لذت تماشا کردن یک فیلم مهیج و یا بازی گلف با لذت و هیجانی که از برنده شدن یک قرارداد پس از تقلا و کشمکش با صاحبان برجسته تجارت بین‌المللی به من دست می‌دهد به هیچ عنوان قابل قیاس نمی‌باشد.

البته هنوز هم بعضی مواقع از برخورد با افراد جدید در ارتباط با پروژه‌های جدید دچار اضطراب می‌شوم، احتمالاً همان اضطراب و هیجانی که یک ورزشکار در موقع آزمایش توانائیهایش به وی دست می‌دهد. اما هر چه پروژه بزرگتر و مهمتر باشد، من افکار و توجه خود را بیشتر متمرکز و معطوف قضایا می‌کنم. پس از اینکه کارتهای برنده خود

را رو کرده و قرارداد مورد نظرم را با موفقیت به انجام رساندم و در منتهای رضایت با طرف معامله دست دادم، شعف و نشاط وصف ناپذیری به من دست می‌دهد.

امسال هم نمی‌توانم به خانواده‌ام قول بدهم که حتماً برای جشن تولدشان نزد آنها خواهم بود. البته از این بابت بسیار متاسفم ولی در عین حال از اینکه دارای این چنین خانواده با درک و فهمیده‌ای هستم بسیار سپاسگزارم.

فصل دوم: درسی از دنیای عنکبوتها

[۱]
درسی از دنیای عنکبوتها

در طبیعت نوعی عنکبوت وجود دارد که پس از تخمگذاری در پوست درخت، با تنیدن تار بر تخمهای بی‌شمارش آنانرا پوشانده از انظار پنهان نگه می‌دارد. پس از مدتی بچه عنکبوتها از تخم بیرون آمده و عنکبوت مادر بی‌آنکه کوچکترین گرایشی برای آسایش خود داشته باشد در پی یافتن غذای بچه‌هایش تکاپو می‌کند، کاری که همه حیوانات و حشرات انجام می‌دهند.

وقتیکه بچه عنکبوتها رشد نموده و آنقدر نیرومند شدند که خود در پی شکار روند، مادر از فرط خستگی و ناتوانی از پای درآمده و میمیرد. شگفت‌آورتر اینکه، نوع دیگری عنکبوت است که پس از اینکه بچه‌هایش از تخم بیرون آمدند، بدن خود را به عنوان غذا به خورد آنان می‌دهد. این موضوع تا اندازه‌ای باور نکردنی است، اما بدن مادر از لحاظ غذائی ماده‌ای مقوی برای بچه عنکبوتهاست.

نکته تکان دهنده این صحنه اینستکه ادامه زندگی بچه عنکبوتها بستگی به جانبازی و مرگ مادر دارد، یعنی مادر باید فنا شود تا بچه‌ها به

زندگی ادامه دهند.

آری، رفاه نسل آینده بستگی به فداکاریهای نسل کنونی دارد. در حقیقت تامین آسایش و رفاه بدون فداکاری میسر نیست. اگر بخواهیم از نظر فردی این موضوع را بررسی کنیم باید بگویم خوشبختی بچه‌ها بستگی به فداکاری و از خود گذشتگی والدین آنان دارد. اشکها و رنجهای یک نسل باعث رشد و رفاه نسل دیگر می‌شود.

به موازات آن والدین غیرمسئول و تن‌پرور، مسیری پر از نکبت و بدبختی در مقابل فرزندشان قرار می‌دهند.

بارها مشاهده کرده‌ام، خانواده‌های موفق کسانی هستند که والدین آنان به جای اینکه به فکر آسایش خود باشند، برای آسایش و رفاه فرزندان خود فداکاری و از خودگذشتگی کرده‌اند، اینان گویا قانون طبیعی عنکبوتها را دنبال می‌کنند، رفاه امروزی کشور ما نتیجه مستقیم و فداکاریها و از خود گذشتهائی است که نسل پیشین از خود نشان داده است.

این موضوع در مورد همه ملتهای پیشرفته دنیا صادق است. موفقیت جامعه بر شالوده فداکاریهای تمامی یک نسل بنا می‌شود. مردم اغلب از «معجزه راین» سخن می‌گویند. آیا این واقعاً یک معجزه بود. «معجزه راین» چیزی جز کار طاقت فرسا و بیست و چهار ساعته تمامی مردم آلمان برای برپائی آلمان نوین نبود. نهضت ساختمان‌سازی همان آوازه پرطنین فداکاری و ایثار این ملت است و این از خودگذشتگی نقطه عطف رفاه آلمان امروزیست.

این چنین مثالها بی‌شمارند. روحیه فداکاری و از خودگذشتگی

مهاجرین قاره آمریکا، پایه‌گذار پیشرفت و موفقیت جامعه آمریکای امروز است. موفقیت ژاپن نیز تا حد زیادی مدیون فداکاری مردم این مرز و بوم طی حکومت سلسله «می ای جی» است.

چه کسی انگلستان را بریتانیای کبیر ساخت؟ افرادیکه در منتهای زحمت، برده‌وار در وضعیت نامطلوب زمان انقلاب صنعتی زحمت کشیدند.

هیچ چیز در زندگی رایگان به دست نمی‌آید و هیچ رویدادی تصادفی نیست هر چه بیشتر حفر کنید، گودال عمیقتری به وجود می‌آید و هر چه گودال عمیقتر باشد، آب چاه بیشتری خواهید داشت. اصل مهم همین است و غیر از این نیست.

در مورد کره، نسل دهه ۶۰ فداکاری و از خودگذشتهای بسیاری برای نسل آینده کرد. این فداکاری در حدی بود که من عادتاً از نسل خودم به عنوان نسل فداکار یاد می‌کنم. طی دهه ۶۰ بود که ما به امکان استقرار بنای یک اقتصاد مستحکم و ملتی قدرتمند پی بردیم. سپس با عزمی راسخ و پشتکاری بی‌نظیر این آرمانها را به ثمر رساندیم، رفاهیکه نسل امروز از آن بهره‌مند است، ثمره تلاشها و فداکاریهای آن دوران است.

من معتقدم که نسلهای فداکار چراغ تابناک مسیر تاریخند، پرتوی که از عزم راسخ آنان برای ایجاد ملتی مرفه و خوشبخت و زندگی نوین حکایت می‌کند. برای کره‌ایها این پرتو به منزله اراده و تصمیم آنان است تا ملتی مترقی و پیشرفته به وجود آورده و مایه سربلندی و خرسندی نسل آینده شوند. نسل فداکار نسلی است که هیچ چیز برای خود نمی‌خواهد و تنها به فکر آیندگان است. زندگی چنین نسلی در سخت کوشی و از

خودگذشتگی خلاصه می‌شود.

من کراراً از سوی ملتهای پیشرفته مورد سئوال قرار می‌گیرم: که چرا شما کره‌ایها همیشه سخت کار می‌کنید و حتی یکروز هم استراحت ندارید. آیا وقت آن نرسیده که از وضع خود رضایت حاصل نموده و زندگی را آسان بگیرید قدری هم در فکر استراحت باشید.

من همواره برای این سئوال یک پاسخ دارم و آن این است که شما خیلی مرفه‌تر و بهتر از ما زندگی می‌کنید. بنابراین آیا فکر نمی‌کنید نسل آینده این کشور باید درصدد باشد تا رفاه کره را تا اندازه‌ای همطراز کشورهای پیشرفته کند؟ احساس نسل کنونی اینستکه ما ماموریت داریم، مقدماتی فراهم کنیم تا تفاوتهای رفاهی بین کره و کشورهای پیشرفته طی نسلهای آینده محدودتر و نهایتاً از بین برود.

من شخصاً معتقدم که این کشور هنوز نیاز به از خودگذشتگی فراوانی دارد. من از کسانی بیم دارم که با افراط کاری تازه به دوران رسیدگان، طوری رفتار می‌کنند که گویا عضو جامعه کشورهای صنعتی بزرگ هستند.

از آنجا که ما در زمانی زندگی می‌کنیم که جامعه ما نیازمند سخت کوشی مستمر است، لذا بایستی بار دیگر روحیه فداکاری و جهادگری گذشته را در خود بیدار کنیم. اگر فداکاری را به مفهوم از خودگذشتگی یک نسل برای رفاه نسل آینده بدانیم، پس لازم است هر نسل برای ایجاد آینده‌ای مطلوبتر فداکاری کند، چون رضایت یک نسل همیشه منجر به نارضایتی نسل بعدی خواهد شد.

طفلی میوه درختی را که پدربزرگش کاشته است می‌چیند، اگر

درختی نباشد، هیچ چیز برای چیدن کودک وجود ندارد. اگر یک نسل تماماً به نیازها و خواسته‌های خودش فکر کند، عاقبت چه چیزی برای نسل آینده باقی می‌ماند. حتی اگر زمانیکه درختان به ثمر می‌رسند زنده نباشیم، باز هم مسئولیت و وظیفه درختکاری بر دوشمان است.

چقدر لذت بخش است که کودکی میوه درختانی را که پدربزرگش کاشته است بچینند و درباره کاشت درخت و دلیل درختکاری پدربزرگش تفکر و تعمق کند.

فداکاری زمانی مقدور است که شما خوداندیشی را کنار گذارده و فقط درباره دیگران فکر کنید و رفاه سایرین را به امیال و منافع شخصی ترجیح دهید. از خودگذشتگی حد والای نوع دوستی است.

امروزه در کره بسیاری از مردم دربارهٔ اینکه چگونه تخم گیاه باید بر زمین افتد و در خاک پنهان شود تا دوباره سر برآورده و به ثمر رسد سخن می‌گویند. این استحاله تخم در واقع یک نوع فداکاری است. تخم گیاه به زمین می‌افتد و مدفون می‌شود سپس ریشه و شکوفه داده نهایتاً میوه می‌دهد. اگر تخم گیاه فقط در فکر خود بود چگونه می‌توانست بارور و زاینده شود.

اگر تخم گیاه از پوسیدگی و فروپاشی خود در خاک خودداری کند مثل اینستکه از ثمر دادن امتناع کند. خودداری از چنین فداکاری مانع از به حاصل رسیدن مقادیر بسیار زیادی میوه خواهد شد. اصل موضوع کاملاً واضح است اگر یک نسل خود را فدا کند، نسل بعدی می‌تواند محصول ارزنده‌ای درو کند. اما زمانیکه یک نسل به خاطر حفظ آسایش و منافع خود هیچگونه فداکاری نمی‌کند، در واقع فرصت ایجاد هرگونه

رفاه و موفقیت برای نسل آینده را از دست داده است که این کار، کاری خودپسندانه و ابلهانه می‌باشد.

به‌نظر می‌رسد، جوانان امروزی کره از شنیدن کلمه ایثار بیزارند. این طرز تفکر متاثر از فضای جامعه غربی است، که تاکید بر فردگرائی داشته و طالب زندگی بی‌درد لحظه‌ای است. خوب، دربارهٔ کلمه «از خودگذشتگی» چه احساسی دارید؟

ایثار و از خودگذشتگی کلماتی هستند که به طور وسیع توسط نسلهای نه چندان دور استفاده می‌شده، اما به‌نظر می‌رسد به جوانان امروزی هرگز چنین معنویاتی نیاموخته‌اند. هیچکس به جوانان امروزی گوشزد نمی‌کند که برای آرمانهای والا باید فداکاری کنند.

از آنجائیکه هیچکس این مطالب را به شما جوانان گوشزد نمی‌کند، اجازه دهید من اینکار را بکنم. برای آینده فداکاری کنید و برای بهبود جامعه فردی از خود گذشته باشید. برآورده کردن خواسته‌های فردی بسیار دلچسب است، ولی خواسته‌هایتان را فدای آرمانهای والاتری کنید زیرا این کار شیوه ارزشمند کردن زندگی است.

نسل من نسلی است که به خاطر نسل بعد از خود همانند تخم گیاه با از خودگذشتگی در زمین کاشته شده، و شما جوانان کسانی خواهید بود که محصول این از خود گذشتگیها را درو خواهید کرد. فراموش نکنید که شما هم باید کاشته شوید تا نسل بعد از شما دست کم محصولی برای جمع‌آوری داشته باشد.

[۲]
تجلیات ذهن

من همواره در ارتباط با کارم دوستهای بسیارخوب و ارزنده‌ای داشته‌ام- یکی از آنان کشیش «رابرت شولر»، مبلغ مشهور، بین‌المللی فرقه اوانجلی است. چندی قبل از او دعوت کردم در یکی از دوره‌های آموزشی که برای روسای واحد شرکت «دیوو» ترتیب داده شده بود سخنرانی کند.

کشیش «شولر» طی سخنرانیش خطاب به روسای واحدها اظهار داشت اگر مایلید به خواسته‌های واقعی خود دست پیدا کنید، باید اعتماد به نفس خود را از طریق نیروی اندیشه، تقویت کنید. به عبارت دیگر شما با قدرت فکری می‌توانید آینده خود را بسازید. احیاناً اگر در برابر دیگران احساس حقارت می‌کنید علت آنست که افکارتان منفی است و خود را بسیار معمولی می‌پندارید، تدریجاً این صفات در درون شما تثبیت شده و کانون تمام این خصائل خواهید گردید.

به عنوان مثال اگر واقعاً مایلید یک ویلونیست یا وکیل برجسته شوید، باید همیشه چنین تصور کنید که یقیناً فرد برجسته‌ای خواهید بود. به این

طریق شما می‌توانید کلیه مسائل خود را حل کرده و به آرزوهایتان نیز جامه عمل بپوشانید.

وقتی جوان بودم همیشه می‌خواستم یک تاجر موفق باشم، گر چه در آنزمان افکارم نسبتاً مبهم بود، اما این آمال و آرزوها هرگز از من جدا نمی‌شدند. می‌خواستم تاجری موفق باشم که در جهت رفاه و پیشرفت ملتش بسیار موثر بوده و همیشه باور داشتم که می‌توانم اینکار را انجام دهم. پدر مرحومم با اعتقاد به اینکه من بالاخره تاجر موفقی خواهم شد مشوق اصلی من بود. از آن پس، من همواره این فکر در مغزم چرخ می‌خورد که سرانجام روزی تاجر خواهم شد.

به خود می‌گفتم می‌خواهم یک تاجر شوم و یک تاجر خواهم شد. من اصلاً یک تاجرم و این تلقینات، اعتمادی پولادین در من به وجود آورد. با اینکه به هیچ فرقه خاص مذهبی تعلق ندارم، اما وقتیکه جوان بودم همیشه احساس می‌کردم خداوند بزرگ در جائی ناظر بر زندگیم می‌باشد.

احساس می‌کردم هر کاری را که آغاز کنم موفق خواهم شد. لازمه‌اش تنها این بود که برای انجامش مصمم شوم- در اینصورت مطمئن بودم که می‌توانم آنرا انجام دهم. در آنزمان که سرمایه‌ای جز جوانی نداشتم، اعتماد به نفس متهورانه‌ام تنها سلاح من بود، البته باید اقرار کنم که این یکی از بالاترین و موثرترین حربه‌ای بود که می‌توانستم داشته باشم.

موسس تشکیلات صنعتی مشهور ژاپن آقای «توکو توشیو» یکبار سخنان ارزنده‌ای را دربارهٔ اعتماد بنفس و سرسختی ایراد کرد. وی اظهار نمود که برای موفقیت در هر چیز باید توانائی انجام آن کار را داشته

باشیم. اما قابلیت و توانائی به تنهائی کافی نیستند. به موازات توانائی باید اصرار و استقامت و تمرکز فکر نیز داشت.

او ترکیبی از این سه عنصر را سرسختی می‌نامید و می‌گفت کار و فعالیت در هر حال مشکلات و شکست به همراه دارد. سرسختی یعنی توانائی مقابله با مصائب و شانه خالی نکردن در مواقع شکست. حتی کارهای بسیار خلاق شما هم ممکن است ناکامی و شکست در پی داشته باشد. اما موضوع مهم اینستکه شما باید مصمم باشید- بتوانید کارتان را هرچه هست به اتمام برسانید. هیچ چیز غیرممکن نیست تنها عدم سرسختی شماست که کار را غیرممکن می‌سازد.

امیدوارم همه شما، اعتقاد و اعتماد کامل به کاری که می‌خواهید انجام دهید داشته باشید، زیرا هر کاری امکان‌پذیر است. اگر اعتماد به نفس و افکاري مثبت داشته باشید هیچ چیز برای شما غیرممکن نخواهد بود. امکانات گرداگرد شما پراکنده‌اند این بستگی به شما دارد که ممکنها را کشف کرده و به مرحله توفیق برسانید. دنیا دروازه‌های خود را در پیش روی کسانی که مثبت عمل می‌کنند، اعتماد و اعتقاد دارند و زندگی را با توانائی و نیرو به مبارزه می‌طلبند کاملاً گشوده است. جناب کشیش «شولر» می‌گوید: تمام چیزهائی که امروزه در اختیار داریم، زمانی آنانرا غیرممکن می‌پنداشتند. چنانچه این طرز تفکر همچنان ادامه می‌داشت، امروزه ما از داشتن پنیسیلین، هواپیما و چیزهای بیشمار دیگری که هم اکنون آنها را عادی تلقی می‌کنیم محروم می‌ماندیم.

غیرممکن‌ها، ممکن گردید، چون عده‌ای به افکار و اندیشه‌های خود اعتماد و ایمان کامل داشتند. اینان همان کسانی هستند که تاریخ جهان

را شکل داده رقم می‌زنند.

اما افراد منفی و کوته فکر و کسانیکه به سادگی مقهور اوضاع می‌شوند، هرگز توفیقی کسب نخواهند کرد و درهای زندگی به رویشان مسدود خواهد ماند. این افراد با اینکه دارای توانائیهای لازم جهت شکوفا کردن فعالیتهایشان هستند، بی‌توجه به این نکته، شیوه ابتدائی ساده زندگی را در پیش می‌گیرند. هیچ دردی بالاتر و فرساینده‌تر از این نیست که فرد با استعدادی که قابلیت یک نوازنده چیره‌دست شدن را داراست غافل از این قدرت نهفته، در گوشه عزلت بنشیند و نوحه سر دهد که چرا استعداد نقاش شدن را ندارد.

شما باید توجه داشته باشید که در گوشه‌ای نشستن و احساس حقارت و ناتوانی کردن در واقع خیانت به خالق آدمیست. من معتقدم که مردم هر کدام با توانائیهای شگرفی به دنیا آمده و برای این خلق شده‌اند تا از این قابلیتها در حد کمال استفاده برند. عدم به کارگیری این قابلیتها و توانائیها نه فقط برای شخص زیان‌آور است بلکه برای اجتماع نیز یک ضایعه محسوب می‌شود. خود را دست کم نگیرید. البته زیاده‌روی دربارهٔ توانائیها، خود مسئله بزرگیست اما هیچ چیز ننگین‌تر از این نیست که خود را دست کم بگیرید.

شاید کسانی باشند که مثلاً در رشته ریاضی اعتماد به نفس ندارند. عده‌ای به ورزش علاقمند نیستند و دیگران از سخنرانی در برابر جمع وحشت دارند. اما در عین حال بعضی از شما مایلید یک سیاستمدار، نقاش، دانشمند، و یا مثل من موسس یک مجتمع صنعتی شوید. مطلبی که می‌خواهم به عنوان یک پیش کسوت بگویم، اینستکه مهم نیست که چه

حرفه‌ای در آینده انتخاب می‌کنید و چه کاره می‌شوید، مهم اینستکه به خود اعتماد و ایمان داشته باشید آنچه که خواسته شماست در ضمیر باطن خود جا دهید. آنوقت چنانچه خود نیز بخواهید یقیناً موفق می‌شوید.

فراموشتان نشود که هر چه امروز داریم، روزی غیرممکن تصور می‌شد.

[۳]
بکوشید تا بهترین باشید

طی جنگ کره من و خانواده‌ام از سئول گریخته و به عنوان آوارگان جنگی در «تاگو» سکنی کردیم. پدرم را قبلاً ربوده و به کره شمالی برده بودند و برادرهای بزرگترم نیز در ارتش خدمت می‌کردند. بنابراین در سن چهارده سالگی مجبور به تحصیل معاش خانواده‌ام شدم. در هرج و مرج زمان جنگ کار چندانی برای همسن و سالهای من نبود، اما خوشبختانه یکی از شاگردان قبلی پدرم در دفتر روزنامه‌ای کار می‌کرد و ترتیبی داد تا من روزنامه فروشی کنم.

من معمولاً روزنامه‌ها را به مغازه‌هائی که در بازار شلوغ «پانچون» در «تاگو» بودند می‌فروختم. به محض دریافت روزنامه‌ها، بیدرنگ به سوی بازار می‌دویدم، چون اگر در بین راه وقتم را صرف فروش چند روزنامه به رهگذران می‌کردم، در آنصورت شانس فروش روزنامه در بازار «پانچون» را به نفع روزنامه فروشیهای دیگر از دست می‌دادم. بنابراین من هرروز اولین روزنامه فروش چابک قدم بازار بودم، ولی باز هم نمی‌توانستم همه بازار را در اختیار داشته باشم، زیرا همین که در ابتدای

بازار شروع به فروختن روزنامه‌ها می‌کردم، مقدار زیادی از وقتم صرف پس دادن بقیه پول مغازه‌داران می‌شد و طی این لحظات گرانبها، روزنامه فروشهای دیگر به من رسیده، سبقت گرفته و به سرعت مابقی بازار را برای فروش روزنامه‌هایشان در اختیار می‌گرفتند.

من برای اینکه خانواده‌ام را سیر کنم، باید اقلاً روزانه صد روزنامه می‌فروختم مادر و دو برادر کوچکترم همیشه با دلواپسی در خانه انتظار می‌کشیدند. بنابراین برای اینکه بتوانم تمام روزنامه‌ها را بفروشم مجبور بودم، راههای جدیدی ابداع کنم و برای همین، هر روز مقدار زیادی پول خرد با خود به بازار می‌بردم و بقیه پول مشتریان را بین روزنامه گذاشته، به داخل مغازه پرت می‌کردم و با سرعت پول را از مغازه‌دار قاپیده، عجولانه به سمت مغازه بعدی می‌رفتم. با این روش به مرور توانستم کنترل دوسوم از بازار را در دست بگیرم. ولی با تمام این تفاصیل هنوز هم سایر روزنامه فروشها به من می‌رسیدند.

من باید تاکتیک خود را عوض می‌کردم و اینکار را هم کردم. اینبار وقتیکه به بازار رسیدم با سرعت هر چه تمامتر، یک روزنامه به داخل هر مغازه پرتاپ می‌کردم و سپس در بازگشت و سر فرصت پول روزنامه‌ها را از مغازه‌ها پس می‌گرفتم به این ترتیب هیچیک از روزنامه فروشها نمی‌توانستند به من برسند. البته همه به موقع و در همانروز پول روزنامه‌ها را پرداخت نمی‌کردند، ولی به این طریق می‌توانستم همه روزنامه‌هایم را فروخته و در عرض چند روز بدهی خود را پس بگیرم. پس از گذشت دو ماه، روزنامه فروشهای دیگر عموماً از فروش روزنامه در بازار صرفنظر کرده و از آن پس من کل بازار را در اختیار داشتم.

به‌نظر خودم، پس از این تجربه یاد گرفتم که همواره با سعی زیاد خود می‌توانم بر موقعیتهای هر چند دشوار، فائق آیم. از بدو فعالیت تجاریم سخت کوشیده‌ایم عالیترین باشم. البته احساس رضایت کامل ندارم، ولی فکر می‌کنم به هر حال می‌توانم به بسیاری از موفقیتهایم افتخار کنم.

افرادیکه مایلند جزء برترینها باشند باید همواره نهایت سعی خود را برای رسیدن به اهدافشان بکار بندند. اگر شما حداکثر تلاش خود را به‌عمل آورید، گرچه احتمال دارد همیشه جزو بهترین‌ها نباشید ولی به‌یقین، در یک قدمی بهترین‌ها قرار خواهید گرفت. از سوی دیگر اگر فکر می‌کنید قادر به انجام کاری نیستید و توانائی بهترین شدن را در خود نمی‌بینید، در اینصورت هرگز در کاری موفق نخواهید شد. من قبول دارم که کارهایتان بااهمیت است ولی از آن مهمتر چگونگی برخورد شما با خودکار است. طرز برخوردتان باید طوری باشد که به‌هرکاری که دست می‌زنید به بالاترین سطح صعود کنید. اگر بخواهید سیاستمدار یا بازرگان یا نقاش و یا محقق یا هر چیز دیگر شوید سعی کنید دررشته خود عالیترین باشید. کسی نباشید که فقط برای رفع تکلیف سعی و کوشش می‌کند- جزو بهترینها باشید و با تمام وجود در جهت هدفتان تلاش کنید. زیرا هرچه بیشتر بکوشید، شانس موفقیت و توفیق‌تان بیشتر خواهد بود. من معتقدم کسانی که دررشته خود به عالیترین سطح می‌رسند به این دلیل است که اهداف والائی در پیش رو دارند و بالاترین کوشش خود را نیز درراه نیل به‌اهدافشان بکار بسته‌اند. تلاشهای تردیدآمیز هرگز کسی را به‌درجات عالی نمی‌رساند. چندسال قبل، بایکی ازاعضای تیم مجارستان که برنده مسابقات اروپائی شده بودند، مصاحبه‌ای

صورت‌گرفت.

یکی از خبرنگاران از این بازیکن دربارهٔ رمز موفقیتش سئوال کرد او پاسخ داد هر وقت فرصت کند توپ می‌زند و وقتی توپ نمی‌زند دربارهٔ فوتبال صحبت می‌کند و زمانیکه دربارهٔ فوتبال صحبت نمی‌کند دربارهٔ آن فکر می‌کند.

بنابراین همانطور که ملاحظه می‌کنید، یک بازیکن برجسته فوتبال، یک بازیکن مادرزاد نیست، بلکه در این راه کوشش کرده است. هر کسی می‌تواند بهترین باشد، تنها کسانی که خود را کاملاً وقف اهدافشان می‌کنند به سطح عالی می‌رسند و معجزه‌ای هم در کار نیست. عدهٔ زیادی سخن از پیشرفت حیرت‌انگیز «دیوو» می‌کنند، ولی موفقیت «دیوو» برای خود ما چیز اعجازآوری نبود. ما تنها تلاش بسیار نمودیم و سعی کردیم که در رشته خود بهترین باشیم.

کوشش من همواره این بوده که «دیوو» را به عالیترین سطح سوق دهم و همیشه اصرار داشته و خواهیم داشت که کارکنان شرکتمان با استفاده از بهترین موفقیتها به عالیترین سطح کار ممکن صعود کنند. من هرگز از موفقیتهای کنونیم رضایت کامل نداشته‌ام و هیچگاه از کوشش و تلاش برای رسیدن به اهداف بالاتر دست برنمی‌دارم زیرا متوجه شده‌ام که تلاش سرسختانه در هر کار، تنها راه گریز و اجتناب از افسوس و تأسفهای آینده است.

بنابراین امیدوارم شما جوانان کوشش کنید در هر کاری که مشغول می‌شوید به عالیترین سطح برسید. حتی در افکارتان هم تصور نکنید که کسی جز شما در رأس قرار خواهد گرفت.

بله قربان گوئی به دیگران خوشایند نیست بلکه عملی است پست و دون. هیچگاه به داشتن عنوان دوم راضی نباشید و خیال نکنید در رأس بودن خیلی برایتان زیاد است. تصمیم بگیرید که کرسی بالا جایگاه حقهٔ شماست و آنجا اختصاص به شما دارد. چنانچه شما بهترین و بالاترین سعی خود را برای رسیدن به اهدافتان انجام دهید، سرانجام پاداش دلنشینی نصیب خود خواهید کرد.

[۴]
جهان از آن شماست

در سال ۱۹۷۶، اولین بار پس از تحویل گرفتن شرکت ماشین‌سازی کره به اهمیت شایان توجه رشد و توسعه تکنولوژی وقوف یافتم و از آنجا که پیشرفت تکنولوژی را عامل اصلی موفقیت «شرکت دیوو» میدانستم، تصمیم گرفتم تعدادی از کارکنان این شرکت را برای آموزشهای فنی رهسپار شرکت «مان» آلمان کنم. در آنزمان «دیوو» با شرکت «مان» موافقتنامه همکاریهای فنی امضاء کرده بود. من از بین رؤسا و معاونین واحدهای شرکت که همگی فارغ‌التحصیلان رشته مهندسی بودند دوازده نفر را برای آموزش خارج از کشور انتخاب کردم.

عده‌ای با این برنامه مخالفت میکردند به خصوص مسئولان بخش تولید، آنها احساس میکردند از دست دادن ۱۲ مهندس شاغل در پست‌های کلیدی روی تولید اثر سوء خواهد گذارد. البته آنان نگران شرکت بودند ولی من معتقد بودم که این برنامه را باید به خاطر مزایای دراز مدتی که برای شرکت دربر خواهد داشت نگریست، نه از جهت اولویت‌ها و نیازهای کنونی شرکت. من احساس میکردم، بدون تکنولوژی

بالاتر نمی‌توانستیم شرکت را به مسیر پیشرفت هدایت کنیم. سرانجام مسئولان بخش تولید را متقاعد کردم که محرومیتهای کوتاه مدت در واقع سرمایه‌گذاری برای پیشرفتهای دراز مدت شرکت است.

یکسال بعد پس از بازگشت مهندسین از آلمان، پرسنل تولید متوجه شدند که تصمیم من کاملاً صحیح و درست بوده است. زیرا دانش و تجربیات فنی که این مهندسین طی یکسال کسب کرده بودند، استاندارد فنی شرکت را در حدود پنج سال بالاتر برد.

همانطور که قبلاً اشاره کردم شما جوانان اولین نسل کره به عنوان یک ملت پیشرفته خواهید بود. پیشرفتی که براساس فداکاریهای نسل امثال من به دست آمده است، ما مایل بودیم ملت کره را تحت عنوان یک ملت پیشرفته و نه یک ملت در حال رشد به نسل آینده تحویل دهیم. بنابراین شما نیاز به بینشی وسیع دارید و در عین حال باید ارزشهائی را که در خور مقام و مسئولیتهای نوین شما در جهان است دارا باشید.

در قدم اول باید آینده‌نگر باشید. افرادی هستند که افکارشان منعطف به گذشته‌هاست و همه گفته‌هایشان را با این کلمات آغاز میکنند. «در گذشته من چنین و چنان ...» این دسته از افراد توسط گذشته‌هایشان نابینا شده و فاقد هرگونه تصوری از آینده میباشند. البته تمرکز زیاده از حد بر افکار و ایده‌های زمان حال نیز مسئله‌سازست.

اجازه میخواهم به چند مثل کره‌ای اشاره کنم. «یک سگ زنده بهتر از یک صاحب منصب مرده است» «شکم سیر غبطه خوردن را از بین میبرد». این مثل‌ها گرچه قدیمی هستند ولی شرایط امروز را نیز در برمی‌گیرند و در کل نشانگر مشغله فکری کره‌ائیها به واقع‌نگری

امروزشان است. اسیر گذشته‌ها بودن و راحتی و آسایش امروز را طلبیدن مانع از دیدن افق‌های فردا خواهد شد.

برای ساختن جامعه، شما نیاز به ارزشهای آینده‌ساز دارید این ارزشها شامل فداکاری و سرمایه‌گذاری امروز برای نیل به خوشبختی و مواهب فردا نیز میشود.

شما باید نگرشی به افق‌های دوردست داشته باشید، زیرا زندگی سفریست طولانی. هنر استفادهٔ مؤثر از فرصتهایتان را برای ایجاد فرداهای بهتر درخود پرورش دهید.

دو ماراتن ۴۲/۱۹۵ کیلومتر است دونده ماراتن با در نظر گرفتن خط پایان بایستی سرعت دویدن خود را در سرتاسر این مسافت تنظیم کند. به همین ترتیب شما باید به خاطر فرداهای بهتر، امروز فداکاری کنید. کوته نظری را کنار بگذارید و از روی نادانی و غفلت منافع دراز مدت را به خاطر فواید آنی از دست ندهید. زندگی در یک روز خلاصه نمی‌شود. همیشه در تخیلات و رؤیای خود بیندیشید که رهبران و قهرمانان فردا خواهید بود، زیرا اگر چنین نکنید در صحنه زندگی به جای بازی نقش اول، تنها سیاهی لشکر خواهید بود.

ضمناً برای شما که به عنوان اولین نسل کره پیشرفته دیده به جهان گشوده‌اید نصیحتی دارم. با اینکه دنیا بسیار بزرگ است اما طی سالهای اخیر، دنیا به صورت مجتمعی از همسایگان درآمده است. ما اکنون قادریم در عرض یک روز به ژاپن سفر کرده و همانروز نیز برگردیم. چیزی که ۵۰ سال قبل غیرقابل تصور بود.

یک قورباغه در قعر چاه هیچگونه ادراکی از وسعت دنیای اطراف

خود ندارد. هر قدر که از کوه بالاتر بروید چشم‌انداز وسیعتری می‌بینید. مشاهده دنیای عظیم، بینش شما را وسعت و رشد می‌دهد، و به شما کمک می‌کند تا برخودپسندی و کوتاه نظری غالب شوید.

از آغاز فعالیتم، بازارهای جهان همواره برایم مطمح نظر بودند، ولی هیچیک از موسسات کره‌ای آن زمان توجهی به بازارهای بین‌المللی نداشتند. این بی‌توجهی در حقیقت به نفع ما بود چون بازارهای جهانی برخلاف بازارهای داخلی محدودیتی نمی‌شناسند. به همین سبب، من با برطرف کردن موانع و فرا رفتن از مرزها به بازارهای نامحدود دست یافتم و باعث رشد و ترقی «دیوو» شدم.

از ابتدا ما ترجیحاً کسانی را استخدام کرده‌ایم که با روح مبارزه‌طلبی خواستار استقرار دنیائی نوین بودند، و هرگز از نفوذ در بازارهای بین‌الملل غفلت نمی‌کردند. این انعکاسی است از روحیه واقعی شرکت « دیوو ».

شما جوانان، قهرمانان آتی کره هستید و امیدوارم که نهایتاً قهرمانان دنیا شوید. بنابراین در زمانیکه به عنوان اولین نسل کره پیشرفته با گامهای استوار در عرصه جهان پیش می‌روید از شما می‌خواهم که چشم‌انداز وسیعی از دنیا در پیش روی خود قرار دهید. با این چشم‌انداز به سوی آینده پیش تازید، حرکت کنید. غرق دوران گذشته و زمان حال نشوید و خود را در مرزهای جغرافیائی کشورتان محبوس نکنید.

آینده و جهان آینده هر دو از آن شماست.

[۵]
نظری به علوم پایه

کره تقریباً فاقد منابع طبیعی است و ملت آن ملتـــــت کوچک با تراکم جمعیت زیاد. در مقابل ما دارای یک سرمایه بسیار عظیمی هستیم که به ما قدرت بخشیده تا خود را به پایه کشورهای پیشرفته صنعتی برسانیم. این سرمایه نیروی کار ممتاز و تحصیل کرده این کشور است که در عین حال آماده به هر نوع کوشش و فداکاری است.

از برکت نیروی کار، ما توانسته‌ایم قابلیتهای تکنولوژی خود را تا بالاترین سطح جهانی رشد دهیم. ما تنها ملتی هستیم که در رقابتهای حرفه و صنعت و دوره‌های آموزشی بین‌المللی بارها و بارها مدال‌ها و افتخاراتی برای کشورمان به ارمغان آورده‌ایم. در نتیجه تکنولوژی صنایع تولید و مونتاژ، تولیدات صادراتی ما قابل مقایسه با کالاهای کشورهای پیشرفته دنیاست.

اما داشتن صنعت تولید به تنهائی کافی نمی‌باشد. اساس تکنولوژی تولیدی امروز بستگی به خلاقیت و نوآوری دارد. وقتی صحبت از خلاقیت و نوآوری در این رشته می‌شود، کشور ما سخن چندانی برای

گفتن ندارد. زیرا ما تاکنون به طور آشکار توجه خود را منحصر به تکنولوژی علوم کاربردی کرده‌ایم و پیوسته کالاهای مشابه محصولات خارجی ساخته و روانه بازارهای مختلف کرده‌ایم و در نتیجه از سرمایه‌گذاری در علوم پایه غافل مانده‌ایم. ما در حقیقت فاقد علوم پایه هستیم. چنانچه تحقیقات در علوم پایه را فعال نکنیم ما فقط قادر به ادامه تقلید و مشابه‌سازی خواهیم بود. بنابراین ما باید بیش از بیش به علوم پایه توجه کرده و در آن سرمایه‌گذاری کنیم تا در جهان صنعتی امروز به جای مقلد بودن آفریننده تکنولوژی نیز باشیم. روند کنونی اینستکه با گذشت زمان کشورهائی که هنوز موفق به رشد کافی در تکنولوژی نشده‌اند، بیشتر و بیشتر از کشورهای صنعتی فاصله بگیرند.

چنانچه شما در خانه‌ای سکنی کنید که پایه مستحکمی ندارد، دائم در بیم و هراس به سر می‌برید. همانطور که خانه‌ای بدون پی‌ریزی محکم دوام ندارد به همان نسبت شما بدون علوم پایه نمی‌توانید انتظار پیشرفت در صنعت و تکنولوژی داشته باشید. اگر قرار است درختی به ثمر بنشیند، باید دارای ریشه‌ای تنومند باشد و هر چه ساختمان بلندتر باشد، شالوده آن نیز باید مستحکم‌تر باشد.

بنابراین وقت آن رسیده که این کشور از مرحله تقلید و اقتباس تکنولوژی خارجی بیرون آمده و صنعت تکنولوژی خود را رشد دهد. شرکت «دیوو» تاکنون تعداد زیادی فارغ‌التحصیلان رشته علوم را برای ادامه تحصیل به خارج از کشور اعزام نموده است. در اوائل سال ۲۰۰۰، ما در بین کارکنان اینشرکت حدود ۱۰۰۰ دکترای علوم خواهیم داشت.

بنیاد «دیوو» برای تحقیقات علوم پایه کمکهای خاصی اعطأ می‌کند

که نتایج این تحقیقات در مجموعه‌های علمی «دیوو» منتشر می‌شود. ما این سیاست را به این دلیل دنبال می‌کنیم چون معتقدیم علوم پایه به معنای اساس و ریشه درخت تمدن است.

در کره، ما سرمایه‌ای جز نیروی کار ممتاز و تحصیل کرده نداریم. بنابراین چنانچه بخواهیم با ملتهای پیشرفته رقابت کنیم، جوانان کره باید بیش از سایرین علم بیاموزند و کوشش کنند. من صادقانه امیدوارم که بسیاری از شما جوانان، در رشته‌های علوم پایه که مورد علاقه و مناسب توانائی شماست ادامه تحصیل دهید .

البته علوم نوین و پیشرفته حائز اهمیتند . اما اساس کلیه علوم و دانشها در علوم پایه نهفته است. بدون علوم پایه، سایر علوم توسعه و رشد چندانی ندارند.

اجازه دهید، علوم پایه را از نظر مسائل روزمره بررسی کنم. کره یکی از کشورهای است که بالاترین رقم مصرف سرانه در نوشابه‌های مختلف را دارد. اکنون سئوال می‌کنیم چند نفر از ما اطلاعاتی راجع به منشأ تاریخچه نوع مشروبات و غیره داریم.

علیرغم مصرف خیلی زیاد نوشابه در این کشور ما هنوز قادر به تولید نوشابه‌ای در سطح بین‌الملل نیستیم، چون اصول اولیه را نمی‌دانیم.

این نه فقط درباره نوشابه‌سازی بلکه در مورد کالاهای وارداتی دیگر مثل منسوجات، ماشین‌آلات، دستگاههای الکترونیکی و وسایل نقلیه نیز صادق است. نتیجتاً ما چاره‌ای جز تقلید از تکنولوژی کشورهای مترقی نداریم. با این وصف تعدادی از موسسات داخلی در مورد توانائیهای صنعتی خود آگهی می‌دهند و سایرین بااستفاده‌از نمودارهای کامپیوتری،

توانائیهای تکنولوژی خود را به شیوه اغراق‌آمیزی برای مردم نشان می‌دهند. ولی در حقیقت چیز چندان مهمی در پس این تبلیغات وجود ندارد.

مدهای زودگذر به سرعت محو می‌شوند. گرچه همه چیز در حال تغییر و تحول است اما چیزی که هرگز عوض نمی‌شود اصول غیرقابل تغییر زندگی است، کمااینکه علوم پایه نیز اساس علم و دانش است و هرگز تغییر نمی‌کند. قبل از اینکه شما جوانان تصمیم به پیروی از مدهای زودگذر کرده و برای لحظه‌ها زندگی کنید، امیدوارم توجه خود را به اصول زندگی معطوف دارید.

در عصری که اصول اساسی بیش از هر موقع در جامعه نادیده گرفته شده‌اند، توجه به این اصول بیشتر از هر زمان برای اجتماع ضرورت دارد. جامعه کره امروز آشفته، بی‌ثبات، نامطمئن و بدون استاندارد شده و تقریباً همه چیز سهل‌الوصول گردیده است.

بعضی مواقع حس می‌کنم شاید اصول اساسی زندگی توسط نسل کنونی محو و به فراموشی سپرده شده است.

اگر نسلی مفاهیم و رهنمودهای صحیح برای پیروی نداشته باشد، جامعه دچار بی‌ثباتی می‌شود. بدون حفظ اصول، پایه‌های جامعه دستخوش لرزش می‌شود. چنانچه افراد جامعه اصل زندگی و مفهوم واقعی زندگی کردن را نشناسند، روند زندگیشان همانند نقوش آیینه‌های زیبانما تصادفی و بی‌رویه می‌شود. بنابراین ما باید اصول و ارزشهای واقعی زندگی را بازیابی کنیم. ما باید مفاهیمی را که راه درست و غلط زندگی را به ما می‌آموزند بار دیگر پیدا کنیم. ما باید نسبت به ارزشهای

زندگی آگاهی صحیح داشته و به صورت یک انسان واقعی زندگی کنیم.

به چه علت کتاب «آنچه را که برای زندگی کردن لازم داشتم در کودکستان آموختم» نوشته «رابرت فول هام»[1] پرفروش‌ترین کتاب شد. به این دلیل که نویسنده در کتابش اشاره به اصول زندگی می‌کند. اصولی که انسان در کودکستان فرا می‌گیرید نه پس از کسب مدارج عالی تحصیلی. این کتاب راه و روش طبیعی و ساده زندگی را به طور موثری بازگو می‌نماید و ما از این طریق متوجه می‌شویم چه اصولی را از دست داده‌ایم و چه اصولی را باید بازیابی کنیم. دوران جوانی زمانیست که شما اصول زندگی را فرا می‌گیرید و اگر آن را به طور صحیح یاد بگیرید، زندگی پربار و خوش فرجامی نصیب شما خواهد شد. اما اگر از این اصول غفلت شود و زندگی را بر روی لذتهای گریزان و زودگذر قرار دهید مثل اینست که خانه خود را بر روی شنزار بنا کنید.

۱ـ رابرت فول هام ـ نویسنده معاصر آمریکا

[۶]
پول هیچکاره است

یک فرد دانا بخوبی می‌داند که چگونه باید از پول و وقتش عاقلانه استفاده کند. بنابراین اجازه دهید یادآور شوم که شما نباید حتی مقدار کمی از پول و یا وقت خود را به هدر دهید. از همان آغاز جوانی برخورد صحیحی نسبت به پول داشته باشید. البته پول به تنهائی نه خوب است و نه بد. نحوه استفاده از آن نقش پول را مشخص می‌کند.

پول بایستی در جائیکه نیاز به آن است استفاده شود تا فایده داشته باشد. یعنی هم برای خود شما و هم سایرین سودمند باشد. مصرف پول در جهت تحصیل علم، معالجه و یا برای کسی که نیاز مالی دارد، عاقلانه است و هیچ لزومی ندارد که شما در اینگونه موارد خسیس باشید. تنها چیزی که لازم است اینست که از خود سئوال کنید آیا پول برای شما و یا سایرین مفید خرج می‌شود یا خیر؟

با توجه به این مطالب حتی دیناری از پولتان را به هدر ندهید. پول را با بلاهت خرج نکنید، مثلاً چیزی را که اصلاً لازم ندارید هرگز خریداری‌نکنید.

بعضی افراد چیزی را می‌خرند صرفاً به دلیل اینکه ارزان است و نه این که به آن احتیاج دارند. یا بدون توجه به قیمت آن صرفاً از روی چشم و هم چشمی که به نظر من این عمل کاملاً احمقانه است.

وقتی شرکت ماشین‌سازی کره را تحویل گرفتیم من به منظور بالا بردن انگیزه کارکنان و تشدید صمیمیت با آنان درصدد ایجاد امکانات رفاهی برآمدم.

در سال ۱۹۷۶، برنامه رفاهی کارکنان در کره کاملاً ناشناخته بود. اما من در آنزمان احساس کردم وقت آن رسیده که ما به این موضوع توجه بیشتری داشته باشیم. بنابراین دستورالعملهای لازم برای ایجاد حمام، سلمانی، خوابگاه جهت کارکنان مجرد و رستوران مجهز صادر کردم.

روسای واحدها با این برنامه‌ها مخالف بودند. زیرا هزینه این پروژه‌ها به چند میلیون دلار بالغ می‌شد که در آنزمان مبلغ فوق‌العاده زیادی بود.

نظر روسای واحدها برای من کاملاً قابل درک بود. زیرا سرمایه کل شرکت تنها دو برابر هزینه احداث این تسهیلات بود. آنها معتقد بودند اگر این پول برای طرحهائی که ارتباط مستقیم با تولید شرکت دارد صرف شود، بسیار مناسبتر است. به علاوه شرکت در آنزمان با کسر بودجه روبرو بود. روسای واحدها احساس می‌کردند که رسیدگی به حسابهای بدهکار در اولویت قرار دارد.

البته من نمی‌توانستم ادعا کنم که آنها در اشتباهند. ولی هیچگونه تردیدی نسبت به طرح خود نکردم. تصمیم من این بود که این پول در وهله اول صرف ایجاد امکانات رفاهی کارکنان شود. زیرا معتقد بودم اگر روحیه کارکنان بالا رود، میزان تولید هم بالا رفته و شرکت نیز به همان

نسبت پیشرفت خواهد داشت. ضمناً هیچ ذخیره‌ای برای این کار نداشتم. چون پول موجود برای سرمایه‌گذاری دراز مدت بود. البته اینطور هم نبود که من متوجه مقداری که بایستی برای این طرح خرج می‌کردم نبودم. اعتقاد کامل داشتم که این پول باید به این طریق استفاده شود و مبلغ آن اهمیت نداشت. من معمولاً اینطور فکر و عمل می‌کنم. اگر چیزی برایم ارزشمند باشد، هرگز نگران ارقام و اعداد نخواهم بود. البته اگر دریابم که پول به طور غیرعاقلانه‌ای خرج می‌شود آنوقت واقعاً تبدیل به آدم خسیس می‌شوم.

در همان زمان ما تعدادی اتوبوس برای ایاب و ذهاب کارکنان در نظر گرفته بودیم که روزانه کارکنان شرکت را از سئول به کارخانه‌مان در «اینچون» منتقل می‌کردند. این مسافت تقریباً ۲۰ مایل بود. هر اتوبوس باید روزانه مبلغ ۵۰۰ وان که در آنزمان معادل یک دلار بود به عنوان عوارض جاده پرداخت می‌کرد. اما پس از بررسی متوجه شدم اگر اتوبوس قبل از رسیدن به کارخانه از جاده اصلی خارج و از طریق یکی از جاده‌های فرعی به سوی کارخانه حرکت کند با این کار در هر نوبت ۲۵ سنت به نفع ما خواهد بود. با اینکه این مبلغ بسیار اندک و ناچیزی بود ولی بنظر من هیچ توجیهی برای هدر دادن آن وجود نداشت.

موضوع قابل بحث در اینجا، مصرف چندین میلیون دلار و یا اندوختن ۲۵ سنت نیست، موضوع مهم اینستکه در نظر من مصرف چندین میلیون دلار و یا اندوختن ۲۵ سنت به یک میزان عاقلانه و منطقی هستند.

من معمولاً برای همکاران اداریم چشم روشنی انتخاب می‌کنم که اغلب از کارهای سفالی و یا صنایع دستی است. بارها، فروشندگان به

لحاظ اینکه من رئیس هیئت مدیره یک شرکت بزرگ اختلاطی هستم، سعی دارند قیمتها را بالا ببرند ولی من با صبر و حوصله با آنها چانه زده و قیمت را پائین می‌آورم چون از نظر من هیچ توجیهی برای هدر دادن پول وجود ندارد. احتمال دارد فروشندگان مرا ارزان خر پندارند ولی من خودم شخصاً این طور فکر نمی‌کنم.

ما باید این طرز فکر را که آدمهای ولخرج واقعاً سخاوتمندند و کسانی که پول را از روی عقل خرج می‌کنند «ارزان خر» هستند تغییر دهیم. شاید من یک «ارزان خر» باشم که سعی دارد ۲۵ سنت پس‌انداز کند و یا با فروشندگان ظرفهای سفالی چانه بزند. ولی برای امور آموزش و رفاه کارکنان، کوچکترین تردیدی در سرمایه‌گذاریهای چند میلیونی ندارم.

کارخانجات تولیدی «دیوو» باعث آلودگی محیط چندانی نمی‌شوند ولی در صورت لزوم ما کوچکترین تردیدی در استفاده صحیح پول، برای بهبود کارخانه‌هائی که باعث آلودگی محیط زیست می‌شوند، نداریم. وقتی بحث از پرداخت غرامت به بازماندگان کارکنان که در حین کار فوت کنند برسد ما ابدا «ناخن خشک» نیستیم ما می‌دانیم چگونه و کجا از پول به‌طور موثر استفاده کنیم. موقع صحیح همه چیز بستگی به خرد و اندیشه کسی دارد که از پول استفاده می‌کند.

اگر از همان ایام جوانی در فکر پس‌انداز باشید، آغاز بسیار خوبی در زندگی خواهید داشت. البته بسیار هم ابلهانه است اگر هر آنچه که دارید خرج کنید، روش صحیح اینستکه از آنچه که امروز دارید مقداری برای فردا پس‌انداز کنید. «جان ورلی» که یک اصلاح طلب مذهبی است، یکبار گفت تا جائیکه می‌توانید پول به دست آورید و پس‌انداز کنید و

سپس تا جائیکه می‌توانید همه را در راه دیگران مصرف کنید. این تقریباً فلسفه من درباره پول است، اما مایلم نکته‌ای دیگر به این نظر اضافه کنم و آن اینکه در عین حال حتی یک شاهی هم به هدر ندهید.

[۷]
رقابت

ما در عصر رقابتهای شدید زندگی می‌کنیم و کار به جائی رسیده که زیستن هم خود نوعی رقابت به شمار می‌رود. اگر در خط اول مسابقه نباشید بازنده‌اید. ضمناً در مسابقه بیشتر از یک مدال طلا نیست.

هر ورزشی دارای آئین و قانون خود می‌باشد. اگر ورزشکاری قانون بازی را بشکند جریمه می‌شود، اخطار می‌گیرد و حتی از بازی محروم می‌شود.

«دیوو» یک تیم فوتبال حرفه‌ای به نام «دیوو رویالز» دارد. چند سال قبل من به عنوان رئیس هیئت مدیره فدراسیون فوتبال کره انتخاب شدم. در فوتبال، هیچکس غیر از دروازه‌بان حق ندارد به توپ دست بزند، پشت پا زدن و سد راه بازیکن حریف شدن خطا محسوب می‌شود، فوتبال یک بازی درست و منصفانه است.

زندگی هم مثل فوتبال آئین و قانونهای خود را دارد و ماهم بازیکنان میان زندگی هستیم. ما باید به رقابت برخاسته و در عین حال منصفانه بازی کنیم. در غیر اینصورت زندگی پوچ و بی‌معنا خواهد بود. در بازی

حیات مهمترین موضوع اینستکه حریف منصف و درستی باشیم. این حتی از برنده شدن هم مهمتر است. چون باختن در راه درست بهتر از پیروزی نادرست است. ما همگی یک بازیکن منصف و درستکار را به بازیکنی که برای پیروزی به هر کاری دست می‌زند ترجیح می‌دهیم.

با اینکه ما در عصر رقابتهای سخت و شدید زندگی می‌کنیم ولی نباید دچار تضاد و انزوا شویم. مفهوم رقابت این نیست که حریف را قلع و قم کرده و از میدان به در کنیم. بلکه رقابت باید به صورتی انجام شود که زندگی تمام شرکت کنندگان را بهبود بخشد. اگر چنین باشد، حریف حقیقی می‌تواند حتی از یک دوست و یا یک معلم سودمندتر باشد.

بعنوان مثال، نظری به دوِ ماراتن بیاندازید. رکورد مسابقه تنها مربوط به دونده پیشرو نیست. رکورد جدید زمانی به دست می‌آید که دونده در برابر حریفی قرار گرفته و با او مسابقه می‌دهد. وقتی یکی از دوندگان از دیگری سبقت می‌گیرد، دونده دوم به هیجان آمده، تشویق می‌شود که با تلاش بیشتر از دونده اول جلو بزند. این جریان در طول مسابقه ادامه دارد و هر دو بازیکن با استفاده از انگیزه رقابت با رکوردهای بهتری مسابقه را به پایان می‌رسانند.

شما باید با این چشم به رقابت بنگرید. رقابت اختصاصی شما نیست و به این مفهوم هم نیست که اصل رقابت نادیده گرفته شود. رقابت باید برای همه نافع باشد و شرکت کنندگان را ترغیب به سعی و کوشش بیشتر کند. این اصل واقعی رقابت است که اگر به طور صحیح اعمال شود نیروئی مولد و خلاق می‌شود.

رقابت نباید موجب تضاد و انزوای افراد گردد. چون هدف واقعی

رقابت یعنی تقویت توانائیها و خلاقیت‌ها. در غیر اینصورت رقابت نه تنها باعث نابودی افراد می‌شود بلکه اخلاق حسنه را نیز از بین می‌برد. شما باید بدانید که اگر رقابت را تنها سهم خود بدانید، در واقع موجبات تخریب خود را فراهم کرده‌اید.

شما نمی‌توانید برای خود و با خود زندگی کنید، بنابراین خودتانرا از هرگونه احساس نخوت و خودپسندی که ممکن است روحتانراآلوده کرده باشد رها سازید. شما باید با دیگران همکاری داشته به آنان کمک کنید.

بگذارید به عنوان مثال نظری به صنعت حمل و نقل داشته باشیم. این صنعت وابستگی زیادی به ماشین و ابزار و وسائل مختلف دارد. یک شرکت اتومبیل سازی غیرممکن است که تمامی وسایل و اجزاء مورد نیاز اتومبیل را به تنهائی ساخته و پس از مونتاژ روانه بازار کند. یک اتومبیل نتیجه جمع و ترکیب هزاران اجزاء تولید شده در صنایع مختلف خودروسازی می‌باشد. به همین صورت ما برای هر چیز خاص زندگی شدیداً متکی به یکدیگریم.

شرکتها برای تولید بهتر با شدت زیاد با یکدیگر رقابت دارند، در نتیجه، برای مصرف کننده کیفیت تولید بهبود پیدا می‌کند. اگر تنها یک سازنده وجود داشت، کیفیت و تکنولوژی احتمالاً چندان پیشرفتی نمی‌کرد. به عنوان مثال، امکان داشت ما هنوز از ماشین لباسشوئی دستی استفاده می‌کردیم. البته نیرو و هزینه‌ای که برای بهبود کیفیت و پیشرفت تکنولوژی صرف می‌شود، پاره‌ای اوقات سر به رقمهای نجومی می‌زند. اما شرکتها حاضرند، این مخارج را تقبل نموده تا بتوانند تولیدات برتری ارائه داده و بر حریف خود پیشی گیرند. این دقیقاً مانند مسابقه‌ای است

که به آن اشاره کردم، اگر یکی سبقت گیرد، دیگری ترغیب می‌شود که برای جبران عقب ماندگی کوشش بیشتری به عمل آورد.

به عنوان مثال شرکت ماشین کرایه‌ای «آویس» آمریکا را در نظر بگیرید. شعار آنان این بود، «ما بیشتر تلاش خواهیم کرد» در این گونه رقابتها شرکتها دشمن هم نمی‌شوند بلکه حامی یکدیگرند. البته در این مسابقات برنده نهائی مصرف کننده است. اما شرکتهائی هم هستند که در رقابت زیاده‌روی کرده و از روشهای رذیلانه استفاده می‌کنند. مثلاً درمورد رقبایشان شایعه‌سازی می‌کنند. یا اینکه به طرق مختلف سعی می‌کنند مانع سرمایه‌گذاریهای مشترک بین‌المللی و کسب امتیاز ساخت تولیدات شوند. این گونه مواقع است که مفهوم واقعی بازی منصفانه و درست از بین می‌رود.

شما هم عبارت انجام هر کاری برای کسب موفقیت نهائی مجاز است را حتماً شنیده‌اید، اما در رقابتهای واقعی، روشهای نادرست هیچ هدفی را توجیه نمی‌کند. بازیهای غیرمنصفانه در حقیقت نقض آئین رقابتهای واقعی است و شما به خاطر داشته باشید کسانیکه منصف و درستکارند، فاتحان واقعی و نهائی هستند.

خیلی بهتر است که شما یک امتیاز صادقانه ۹۰ در امتحان کسب کنید تا اینکه با تقلب امتیاز ۱۰۰ بگیرید. چونکه امتیاز صادقانه ۹۰ نمره‌ای است که با تلاش خودتان به دست آورده‌اید. زندگی چندان هم کوتاه نیست و امتیاز تقلبی ۱۰۰ شما هم آخرین امتیازتان در زندگی نخواهد بود. نمره ۹۰ که بدون تقلب به دست آورده‌اید، اساس محکمی برای امتیازات آتی شما خواهد بود و متقلب نهایتاً به دام خواهد افتاد.

در بازی «گو» اصطلاحی است بنام «دست حسابی» یعنی بازی کردن طبق قاعده، به همین نسبت قاعده مطلوب نیز در زندگی وجود دارد. شما احتمال دارد که در مسابقه‌ای به وسیله حیله و تقلب برنده شوید ولی در نبرد زندگی عاقبت مغلوب کسی خواهید شد که طبق قاعده و درست زندگی کرده است.

بنابراین امیدوارم هر یک از شما در حین تحصیل دارای رقبای خوبی باشید، کسی که شما را مجبور به تلاش بیشتر کند، چنین رقیبی از دوستی که فقط برای صحبت و وقت گذراندن نزد شما می‌آید، مفیدتر است. همواره سعی کنید با رقیب بدوید و خود حریف خوبی برای رقبایتان باشید. در اینصورت هر دوی شما به فرداهای عزیزتر، درخشانتر و بارورتری دست خواهید یافت.

[۸]
مقام رهبری

چشمه شفاف، آب زلال جاری می‌کند. این یک مثل قدیمی کره‌ایست و کاملاً هم صحت دارد. سرچشمه باید شفاف و تمیز باشد تا از آن رودهای پاک و زلال روان شوند.

جامعه هم به همین صورت است. رهبران جامعه باید درستکار و سالم باشند تا جامعه سالم بماند. هرگز مبالغه نیست اگر بگوئیم شما می‌توانید از اعمال و رفتار رهبران یک جامعه، آن جامعه را ارزیابی کنید. بنابراین مثال «چشمه شفاف، آب زلال جاری می‌کند» در واقع تاکیدی بر اهمیت نقش رهبران اجتماع دارد. ما نیازمند رهبرانی هستیم که برای افراد جامعه الهام بخش اعتماد به نفس و شجاعت باشند.

هر کسی قادر به رهبر شدن نیست، اما کافی بودن تعداد رهبران برای هر جامعه قابل اهمیت است. در کره اصطلاحی است که می‌گوید هر قایقی با پاروزنهای بیشمار می‌تواند به قلعه کوه صعود کند ولی با تعداد کم نمی‌تواند حتی از جای خود بجنبد. بنابراین بسیار مهم است که افراد با توانائیها و قابلیتهای لازم رهبر شوند. جامعه‌ای که فاقد اینگونه افراد

است در سنگلاخ مشکلات و مصائب حرکت می‌کند.

یک رهبر باید دارای چه خصوصیاتی باشد؟ او باید قابلیتهای گوناگونی داشته باشد، متقاعد کننده اجتماع و قادر به سازماندهی گروههای مختلف باشد. سطوح مختلف جامعه، انتظار توانائی خارق‌العاده دیگری نیز از رهبران خود دارند، و آن اینستکه بتوانند از طریق یک رهبری قوی، تناقض‌ها و عدم کارآئی موجود در جامعه را اصلاح کنند و نیروی انسانی را در جهت رفاه و پیشرفت جامعه سوق دهند. یک نکته بسیار مهم که باید به آن توجه کنید اینستکه رهبری را با دیکتاتوری اشتباه نگیرید. رهبری که من درباره‌اش بحث می‌کنم کاملاً متفاوت از آن دسته رهبرانی است که بر علیه گروهی که مسئولیت آنان را نیز به عهده دارند فعالیت می‌کنند. در گذشته در این کشور وضعیت خاصی وجود داشت که دیکتاتوری را به غلط رهبری قوی توصیف می‌کردیم ولی امروزه ما بیشتر نگران کسانی هستیم که از قبول مسئولیتها و تعهداتی که لازمه رهبری واقعی است اجتناب و پرهیز دارند. عصر دموکراسی به مفهوم دوره عدم نیاز به رهبری نیست ، بلکه برعکس در این زمان ما نیاز بیشتری به رهبران واقعی داریم که با موافقت عموم برگزیده شده و براساس خواسته‌های مردم عمل کرده، پیش بروند. بنابراین به منظور تثبیت و تحکیم واقعی مقام رهبری، ضروریست گروههای مختلف جامعه با دیدی عقلائی و هوشیارانه با اجتماعشان برخورد کنند. ما نیازمند یک سیستم رهبری مردمی هستیم که براساس توافق و خواست مردم به وجود آمده باشد.

یک رهبر نیازمند خصوصیت مهم دیگری نیز می‌باشد و آن احساس

مسئولیت مطلق نسبت به وظایف و تعهدات اوست. رهبران باید مسئولیت و وظایف خود را در جامعه یک ماموریت الهی تلقی کرده و همواره تصور کنند برای این متولد شده‌اند که این نقش را اجرا کنند. آنها بایستی زندگی و عمرشان را وقف مسئولیتشان کرده و این مسئولیت و تعهدات را ماموریت تمامی زندگیشان بدانند. اگر رهبران فاقد این گونه افکار و احساسات باشند، جامعهٔ خود را چنان دچار اغتشاش و آشفتگی می‌کنند که افراد آن قادر به فعالیت و عملکرد صحیح و درست نخواهند بود. فردیکه مقام رهبری را فقط وسیله‌ای برای پیشرفت منافع خود می‌داند، در حقیقت فاقد اعتبارنامه رهبری است. در عین حال باید احساس فداکاری شدید داشته باشند. این احساس از حس مسئولیت و رسالتی که به عهده دارد منشاء می‌گیرد. این احساسات لازم و ملزوم یکدیگرند. رهبری این نیست که فردی در مقام و جایگاه عالی جلوس کند. بلکه رهبری شایسته کسانی است که نسبت به پیشرفت و رشد جامعه‌شان احساس فداکاری و مسئولیت می‌کنند. رهبر شدن همانند اینستکه در جاده‌ای پر از خار گام بردارید. فقط شخصی که حاضر است از خواسته‌های زندگی خصوصی و حتی خانواده‌اش بگذرد، می‌تواند به مقام رهبری برسد. این شامل رهبران کلیه سطوح جامعه نیز می‌شود. بنابراین ملاحظه می‌کنید هر کسی نمی‌تواند به مقام رهبری برسد، چون بستگی به این دارد که آیا شخص در راه رهبری حاضر به فداکاری و از خودگذشتگی هست یا خیر؟

در مسیر موفقیت شرکت «دیوو»، سالها مجبور بودم، زندگی خانوادگیم را فدا کنم، از خواب و خوراک خود زده، کوچکترین فرصتی

برای پرورش کار ذوقی و سرگرمی نداشتم. من لذت زندگی خانوادگیم را فدای ادامه حیات و موفقیت شرکت « دیوو » کردم.

در آغاز همسرم از این موضوع بسیار گله‌مند بود، ولی او اکنون موقعیت کار مرا پذیرفته است، شاید فکر می‌کند انتخاب دیگری ندارد. من همواره باید با این افکار زندگی کنم که هرگز فرزندانم را به تعطیلات نبرده‌ام، اما فکر می‌کنم پس از گذشت سالها، اعضای خانواده‌ام موقعیت مرا تقریباً درک کرده و حتی کمی هم به من افتخار می‌کنند. بنابراین من احساس می‌کنم فرد خوشبختی هستم و سپاسگزارم از درک و احساسات خانواده‌ام. البته همه ما کاملاً به اهمیت زندگی خانوادگی مطلوب آگاه هستیم و دقیقاً می‌دانیم خوشبختی در یک زندگی خوب خانوادگی خلاصه می‌شود. اما مسئولیت و ماموریت یک رهبر، باید بر خواسته‌ها و آسایش خصوصی او فائق آید. اگر هر فردی به دنبال خواسته‌های خود باشد، در آنصورت چه شخصی راهنما و هدایت کننده جامعه خواهد بود.

جامعه باید دارای افرادی باشد که در فکر دیگرانند و حاضرند آرامش و آسایش خود را در جهت هدایت صحیح آن فدا کنند. اگر مایلید رهبر شوید باید آمادهٔ از خودگذشتگی باشید.

سیاست پرسنلی «دیوو» بر همین اساس بنا شده است. ما علاقمند به کارمندانی هستیم که خلاقند، روحیه مبارزه‌جوئی دارند، فداکار و سخت کوشند. اینگونه افراد واجد شرایط رهبر شدن هستند. کسانی هستند که می‌توانند نهایتاً به مقام مدیریت «شرکت دیوو» ارتقاء پیدا کنند. حتی اگر بعضی از آنان خلاقیت کمتری داشته باشند، باز هم ما نسبت به آنان علاقمندیم چون می‌دانیم آنان تمایل بسیار به انجام کار و موفقیت داشته و

برای رسیدن به اهدافشان بهترین سعی و تلاش خود را ارائه می‌کنند.

اینگونه افراد، مدیران اجرائی آینده «دیوو» خواهند بود. زیرا منافع همگان را به خواسته و لذات شخصی ترجیح داده‌اند و معتقدند که تلاش برای پیشرفت و بهبود اقتصاد جامعه از موقعیت اجتماعی و فردی آنان بسیار مهم‌تر است. اینگونه افراد باعث موفقیت و پیشرفت «شرکت دیوو» می‌شوند زیرا که آسایش و خوشیهای زندگی خصوصی را فدای رضایت و خوشنودیهای والاتر نموده‌اند.

البته افرادی هم هستند که فقط برای منافع و رضایت خاطر خود می‌کوشند. آنها بیشتر دربند زندگی خصوصی و خانوادگی هستند. اینها کسانی هستند که مطلقاً به درد موسسه دیوو نمی‌خورند زیرا قادر به تمایز بین منافع شخصی و جمعی نیستند. شرکت دیوو به افرادیکه این دو موضوع را با یکدیگر اشتباه بگیرند نیازی ندارد.

رهبری مورد احترام دیگران قرار می‌گیرد که با تمام وجود نقش رهبری را ایفا کند، جامعه را با احساس مسئولیت فداکاری و ارزشهای واقعی هدایت کند. رهبران باید مورد احترام قرار گیرند. از این طریق ما می‌توانیم بین دیکتاتورها و رهبران واقعی فرق بگذاریم. مردم از روی ترس و هراس، نه از روی احترام از دیکتاتورها اطاعت می‌کنند. ولی مردم از رهبران واقعی هراسی ندارند و از روی قلب به آنان احترام می‌گذراند. همانطور که هر قدرتی را نباید با قدرت حقیقی اشتباه گرفت به همان نسبت قدرت مستبدانه را نیز نبایست با رهبری واقعی اشتباه کرد. قدرت و منزلت واقعی از احترام سرچشمه می‌گیرد. یک رهبر باید با تلاش خود این قدرت و منزلت را کسب کند. اگر این را به دست نیاورد

پس جامعه را هم نمی‌تواند رهبری کند ما باید به قدرت رهبری که از حس مسئولیت و از خودگذشتگی خود رهبر منشاء می‌گیرد صادقانه احترام بگذاریم.

من مایلم به شما جوانان اصرار کنم احساس مسئولیت را در خود گسترش دهید. رهبرانی باشید که از لذتهای زودگذر پرهیز کرده و از حصار زندگی کنونیتان گامی فراتر گذارده‌اید و در عین حال به پیشرفت و بهبود جامعه و ملتتان کمک کنید. هر فردی نمی‌تواند رهبر شود و هر شخصی هم نباید رهبر شود.

اما به مفهومی دیگر، هر یک از شما رهبر زندگی خود هستید، زیرا دیگری نمی‌تواند به جای شما زندگی کند. شما رهبر خود هستید، بنابراین تمام مطالبی که تاکنون در مورد مقام رهبری گفته‌ام در مورد هر فرد از شما نیز مصداق دارد.

امیدوارم، کسانی که مایلند رهبران جامعه شوند، نکاتی را که به آنها اشاره کرده‌ام به کار بندند. یعنی توانائی رهبر شدن، حس مسئولیت و فداکاری و عزم راسخ برای ایجاد یک زندگی مطلوب و موفقیت‌آمیز را در خود پرورش دهند.

[۹]
ما همه کره‌ای هستیم

من نمی‌دانم چرا در کره تعصبات محلی تا این حد مسئله‌ساز است. من یک کره‌ای هستم. ریشه خانوادگی من به جزیره «چنجو» در جنوب ناحیه «چولا»[۱] می‌رسد. پدرم در آنجا به دنیا آمده و دومین شهردار این جزیره بود. از این لحاظ، من یک «هونامی»[۲] هستم. در ضمن من در «پونگ سان»[۳]، در منطقه «تاگو» متولد شده‌ام، دوره دبیرستان را در آنجا گذرانده و در جنگ کره از «سئول» به «تاگو» گریختم. بنابراین با تعبیر دوم من «یونگ نامی» هستم. ضمناً من در «سئول» بزرگ شده، دوره راهنمائی، نظری و تحصیلات دانشگاهیم را در اینجا گذرانده‌ام. از این نظر می‌توان گفت من یک «سئولی» هستم. موضوع مهم اینستکه، من

۱ـ «چولا» نواحی شمال و جنوب چولاست که ناحیهٔ جنوب غربی قسمت جنوب کره را تشکیل می‌دهد.

۲ـ منطقه جنوب غرب کره، شمال و جنوب ناحیه چولا و جزیره چنجو به «هونام» معروف است ولی شمال و جنوب ناحیه کیونگ سانگ در جنوب شرقی به عنوان «یونگ نام» معروف است. از قدیم رقابتها و اختلافات عمیق تاریخی و قومی بین این مناطق وجود داشته این اختلافات طی دوران نوسازی کره مدرن شتاب دوباره پیدا کرده است.

۳ـ «پونگ سان» منطقه شمال و جنوب کیونگ سانگ است که ناحیه جنوب شرقی قسمت جنوب کره را تشکیل می‌دهد.

هیچگونه تعلق خاطر ویژه‌ای به هیچیک از این مناطق ندارم. من فقط می‌دانم یک کره‌ای هستم ولی کره ملت کوچکی است و همه ما کره‌ای و به زبان کره‌ای تکلم می‌کنیم.

در هر ناحیه افرادی هستند که علاقه وافری به بازی بیس بال دارند و دیگران که کوچکترین علاقه‌ای به این بازی ندارند، عده‌ای اجتماعی و بعضی منزوی هستند، عده‌ای علاقمند به موزیک کلاسیک و دیگران از ترانه‌های روز خوششان می‌آید. بعضیها پای بند زندگی خانوادگی و عده‌ای هم علاقه چندانی به زندگی خانوادگی ندارند. این تفاوتها در هر ناحیه‌ای قابل مشاهده است. ولی هیچکدام از این اختلاف نظرها مختص یک منطقه و یا ناحیه نمی‌باشد. هیچ دونفری کاملاً مشابه یکدیگر نیستند. چنانچه خوب کاوش کنید، متوجه خواهید شد که مناطق مختلف از بسیاری جهات خیلی شبیه هم هستند. بنابراین چنانچه در ابتدا، مشابهتها را به جای تفاوتها مدنظر قرار دهید، در اینصورت می‌توانید اختلافات و تفاوتهای انفرادی را پذیرفته، محترم شمارید. اما زمانیکه تفاوتهای فردی وسیله‌ای برای تبعیض‌گرائی شما می‌شوند، در آنصورت دچار مشکل خواهید شد. این تفاوتها حاکی از آنستکه انسانهای گوناگونی در دنیا وجود دارند. بنابراین بهانه کردن تفاوتها برای تبعیض‌گرائی عملی است وحشیانه و با تبعیضاتی که هیتلر برای یهودیان قائل می‌شد هیچ تفاوتی ندارد. در یک جامعه سالم، افراد تفاوتهای یکدیگر را محترم می‌شمارند.

در جامعه ما هیچ جائی برای تبعیض وجود ندارد. من به عنوان یکی از اعضای نسلی که از نظر سیاسی و اجتماعی به این اختلافات و

تبعیضات دامن زده‌اند، احساس مسئولیت می‌کنم. وقتی از جوانان در مورد منشاء تبعیضات منطقه ایشان سئوال می‌کنم، در پاسخ می‌گویند، تعصبات را از والدین خود گرفته‌اند. این سخنان مرا به این فکر وامیدارد که آیا والدین امروزی به جز تعصبات و تبعیضات شرم‌آور شهرستانی هیچ موضوع مهم دیگری برای انتقال به فرزندانشان یعنی نسل جوان ندارند؟ و شما جوانان بایستی والدین خود را که سعی در انتقال تعصبات و تبعیضات شهرستانی را به شما دارند مورد عفو قرار دهید. مخصوصاً با توجه به اینکه کشور ما در حال حاضر بیش از هر موقع دیگر نیاز به وحدت، هم آهنگی و یگانگی تمامی ملت دارد.

برای وحدت، باید مفهوم «من» را به مفهوم والاتر «ما» تغییر دهیم. تبعیض از نگرش خودپسندانه فرد سرچشمه می‌گیرد که اگر از دید جامعه به آن نگاه کنیم این تبعیضات به نوعی حسن احترام نسبت به تفاوتهای فردی تبدیل خواهد شد.

تنها در فکر خویش بودن منجر به خودبینی و درگیری و اختلافات با دیگران می‌شود. اما زمانیکه به جای «من» به «ما» می‌اندیشید، شما در نوع دوستی را می‌گشائید و باعث ایجاد روابط سودمند متقابل می‌شوید. سفرهای خارج از کشور چشمانتانرا گشوده و شما هوشیاری بیشتری نسبت به مفهوم «ما» پیدا می‌کنید و متوجه بلاهت تکبر و خودپسندی نیز می‌شوید. تعصبات شهرستانی مثل افق دید قورباغه‌ای است که در یک چاه زندگی می‌کند و نه دید فردی با بینش وسیع.

ما در «دیوو» تعصبات محلی نداریم شاید به این جهت که ما در این شرکت تا حدودی ذهنیت بین‌المللی پیدا کرده‌ایم. شما وقتیکه به خارج

از کشور سفر می‌کنید به حماقت تعصبات شهرستانی پی می‌برید، چون در آنجا متوجه می‌شوید که بهرحال همه ما کره‌ای هستیم.

زمانیکه یک کره‌ای دیگر را در خارج ملاقات می‌کنید، با هم دست می‌دهید و از دیدن یکدیگر خشنود و خرسند می‌شوید، بدون توجه به این موضوع که هر یک از شما اهل کدام منطقه کره هستید. در این صورت ایالتها و استانها بی‌اهمیت می‌شوند.

من معتقدم این تعصبات شهرستانی را می‌توان با برنامه‌های متعددی از بین برد، از جمله تبادل دانشجو طی تعطیلات تا دانشجویان یک شهرستان بتوانند با خانواده‌های سایر شهرستانها زندگی کنند. برنامه دیگری برای کاهش این اختلافات، تشویق ازدواج بین آنهاست بخصوص بین منطقه «کونیک سانگ» و «چولا». اگر چنین برنامه‌هایی اجرا شود، من با تمام وجود از آنها حمایت خواهم کرد.

تصور کنید که من یک کیک کوچکی دارم که فقط برای یک نفر کافی است. اما چهار، پنج نفر حریصانه در پی خوردن آن هستند. اگر کیک را جلویشان بگذارم به احتمال زیاد بر سر آن با یکدیگر نزاع خواهند کرد. یک نفر نصف را می‌قاپد. دیگری با نصف دیگر پا به فرار گذاشته دو نفر دیگر ذره‌ای از کیک نصیبشان نمی‌شود. یا شاید ضمن دعوا و کشمکش، فرصت طلبی وارد معرکه شده و با تمام کیک پا به فرار گذارده، سایرین کاملاً بی‌نصیب بمانند. از طرف دیگر اگر چهار یا پنج نفر با جمع کردن ابتکارات خود یک کیک بزرگتری درست کنند، همگی خشنود و خرسندتر خواهند شد. اما اگر یک نفر کیک کوچک را منحصر به خود بداند شخصیت او حتی از کیک هم کوچکتر است. اما اگر او روشی

ابداع کند که یک کیک بزرگ برای مصرف همگان درست کند، در اینصورت شخصیت او بزرگتر از خودِ کیک خواهد بود. ولو اینکه از آن کیک بزرگ بیش از مقدار کمی به او نرسد.

در اینجا ما متوجه مطلبی مهم می‌شویم و آن اصل همکاری و یگانگی با یکدیگر است. زمانیکه با یکدیگر همکاری کرده و نتیجه کارمانرا با هم تقسیم می‌کنیم، در آن موقع وجود ما به میزان کار و تلاش مشترکمان توسعه و رشد پیدا می‌کند. توصیه می‌کنم والدینی که برای دختر نوعروسشان دلتنگی می‌کنند، بهتر است به جای اینگونه احساسات، فکر کنند صاحب پسری شده‌اند. این طرز صحیح برخورد با مسئله است در ورای این مطالب موضوع مهم اینستکه شما وقایع را چگونه تفسیر کنید. زمانی که اشخاص با هم کاری انجام می‌دهند هیچیک از آنان سهم خود را از دست نمی‌دهد، بلکه منافع و ابتکارات خود را چند برابر می‌کنند.

ما ملت کوچکی هستیم، حتی کوچکتر از اکثر ایالتهای امریکا، تقریباً ۷۰ درصد از خاکمان کوهستانی است که مشکلات بیشتری در بردارد. از همه بدتر اینکه شبه جزیره کره دو قسمت شده است. بنابراین متوجه خواهید بود تا چه اندازه کشمکش‌های منطقه‌ای مضحک و بی‌فایده است. منطقه‌گرائی همانند اینستکه یک نفر تمام کیک کوچک را از آن خود بداند. اجازه دهید به جای اتلاف نیروی خود در جهت ستیز و کشمکشهای بیهوده، بیشتر به پختن یک کیک بزرگ همگانی بیندیشیم.

بنابراین مایلم راه پخت کیک بزرگتری را به شما آموزش دهم. یکی از این راهها، سفر به خارج است. بهرحال وقت آن رسیده که به جای دعوا سر تکه‌های کوچک کیک، نیروهای مشترک خود را صرف پختن یک

کیک برزگتر کنیم، تا هر یک از ما سهم بیشتری نصیبمان شود و همه خشنود باشیم.

[۱۰]
بزرگترین آموزگار شما

تجارب زندگی بزرگترین معلم انسان است. از طریق تجربیات، شما به حقایق و رموز زندگی پی خواهید برد و از این طریق شخصیت شما به مرور رشد خواهد کرد.

چندی قبل، یکی از کتابهای سده ۱۸ را که توسط یک سیاستمدار انگلیسی به نام «فیلیپ چستر فیلد» نوشته شده بود خواندم. کتاب مجموعهٔ نامه‌هائی است که این شخص طی دوره سفارت خود در هلند به پسرش نوشته است. در یکی از نامه‌ها، اشاره شده که جامعه بزرگترین کتاب دنیاست و پسرش می‌تواند از طریق مطالعه آن خیلی بیش از محتویات تمام کتابهای چاپ شده دنیا آموزش ببیند. من نیز تاکید زیادی بر اهمیت تجربه دارم، زیرا تجربه موثرترین و سریعترین روش یادگیری انسان از جامعه است.

کلیه تحلیل گرایان انگلیسی از «فرانسیس بیکن»[۱] گرفته تا «لاکز»[۲] و

۱ـ فرانسیس بیکن، نویسنده، فیلسوف، سیاستمدار انگلیسی و تئوریسین پیشگام در علوم (۱۶۲۶ـ۱۵۶۱)

۲ـ جان لاکز، فیلسوف و تئوریسین مشهور انگلیسی (۱۷۰۴ـ۱۶۳۲)

«هیوم»[1] تاکید می‌کنند، کل دانش آنان متاثر از تجاربشان می‌باشد. به معنی دیگر، ما انسانها با اندیشه‌های بکر متولد می‌شویم، و به هر نسبت و طریقی که از آن پس رشد و پیشرفت کنیم در اثر تجارب زندگی است. بنابراین در دوران جوانی تا حد امکان در کسب تجارب فراوان و وسیع کوشش کنید. تا وجودتان عمق و ابعاد وسیعتری پیدا کند. از این طریق شما به رموز نهفته زندگی پی خواهید برد. «کنفوسیوس» معتقد بود، چنانچه همراه دو نفر قدم بزنید، حداقل یکی از آنان معلمی برای شما خواهد بود.

فراگیری من از جامعه بسیار زود آغاز شد. زیرا مجبور بودم زمانیکه به عنوان مهاجرین جنگی با خانواده‌ام در «تاگو» به سر می‌بردم، برای تأمین زندگی خانواده‌ام امرار معاش کنم و طی این مدت به زیر و بم روابط انسانی، روش پول درآوردن، تجارت، رقابت، پیروزی و سایر حقایق زندگی دقیقاً پی بردم. تمامی این تجربیات اولیه تاثیر به سزائی در زندگی من داشته است. هر چیزی در زندگی را تجربه کنید، به جز مواردی که از نظر اخلاقی غیرقابل تائیدند. غیر از این موارد هیچ چیز در زندگی نیست که شما نباید تجربه کنید. با شدت ورزش کنید، سخت علم بیاموزید و تا جائیکه می‌توانید با دیگران دوستی کنید و حتی عاشق شوید. زمین را بیل بزنید، رانندگی یاد بگیرید، کوهنوردی کنید، یکبار تجربه کردن به از هیچگاه تجربه نکردن است. زیرا قبل از اینکه بتوانید راجع به مطلبی در عمق صحبت کنید، باید موضوع را دقیقاً تجربه کرده

۱ـ دیوید هیوم، فیلسوف و مورخ مشهور اسکاتلند (۱۷۶۶ـ۱۷۱۱)

باشید و قبل از اینکه چیزی را جزء به جزء بشناسید، باید آنرا تجربه کنید. تجربه بزرگترین آموزگاریست که شما می‌توانید داشته باشید.

بنابراین می‌خواهم نکاتی را که براساس تجربیات خودم کسب نموده‌ام، به شما یادآور شوم. هرگاه فرصت دارید، سفر کنید و چنانچه به طور صحیح با این موضوع روبرو شوید، افق‌های متنوع و جدیدی برابر خود خواهید دید. فقط برای سرگرمی مسافرت نکنید، اگر در هر سفر چیز تازه‌ای نیاموزید، سفرتان کاملاً بیهوده خواهد بود. طی سفرهایتان دقیق باشید و به هر چیزی با دقت توجه کنید. تفاوت جاهای مختلف را با یکدیگر مقایسه کنید و از ویژگیهای هر محل مطلع شوید. نظر اجمالی کافی نیست. به چیزهائی بیش از ظواهر توجه داشته باشید. کنجکاوی بایستی یکی از توشه‌های اساسی سفرتان را تشکیل دهد. هیچ نقطه‌ای در جهان وجود ندارد که ارزش دیدن نداشته باشد. البته سفر به بعضی از نقاط دنیا مناسبتر و سودمندتر است. به عنوان مثال، سفر به سرزمینها و کانون‌های فرهنگی غنی و نقاط تاریخی دنیا.

من بسیار مدیون خانواده‌ام هستم، چون در ارتباط با کارم، دوسوم سال را در خارج از کشور بسر می‌برم، و از این نظر احساس ناخوشایندی دارم، زیرا هیچگاه فرصت یک پدر معمولی بودن را نداشته‌ام. بنابراین برای جبران بسیار ناچیز این کمبودها، پاره‌ای اوقات فرزندانم را طی تعطیلات به سفر خارج می‌فرستم. البته این سفرها دلیل آموزشی دارند، زیرا مایلم فرزندانم روحیه و نگرشی جهانی داشته باشند. هر چند هرگز آنانرا به سفرهای تفریحی که فقط هدر دادن وقت و پول است نمی‌فرستم و به مراکز تمدن غرب هم سفر نمی‌کنند، مراقبت

می‌کنم که آنها به کشورهائی مانند مصر و هند و یا مکانهائی که آثار تمدن «مایاها» در آنجاست سفر کنند. زیرا در این نقاط آنها بیشتر به تاریخ تمدن و خرد بارز بشر پی می‌برند. دوم، پیشنهاد می‌کنم، دوستان متنوع و مختلف داشته باشید. دوست خوب به اندازه سفر حائز اهمیت است. دوستان متعدد در دوران تحصیل بسیار نافع و سودمندند. داشتن ارتباط های مختلف در سطح جامعه می‌تواند بسیار به شما کمک کند. زیرا هیچگاه نمی‌دانید دوستان آتی شما چه کسانی خواهند بود. بنابراین سعی کنید دوستان بسیار و دشمنان اندکی داشته باشید.

در تمام مراحل زندگی یک نکته را از یاد نبرید. عمق دوستیهای واقعی را فدای تعداد دوستیها نکنید. صدها دوستی بدون یک دوست واقعی بی‌فایده است. آشنایان احتمال دارد در موقع نیاز به انسان پشت کنند ولی یک دوست واقعی هیچگاه زمانی که به او احتیاج دارید شما را ترک نمی‌کند. بنابراین ضمن اینکه دوستان بسیاری دارید، مطمئن شوید دوستیتان واقعی و عمیق است.

سوم اینکه در انجام هر کاری مصمم باشید. اگر به اطراف نظر کنید، متوجه خواهید شد هر چیز در اطرافتان حکم معلم دارد و مکانها مانند مدارسی هستند که شما می‌توانید در آنها آموزش ببینید. به عنوان مثال وقتیکه در خیابانی قدم می‌زنید، می‌توانید از روی علامتهای خیابان الفبای چینی را فرا گیرید. در اتوبوس و یا مترو به حالت خلسه نشستن حاکی از بی‌تصمیمی و کمی اراده شماست. اگر عزم راسخ دارید، می‌توانید در هر جائی که هستید، خلاق باشید. وقتیکه در سطح شهر حرکت می‌کنید، کتاب بخوانید و یا با «واکمن» به نوارهای زبان خارجی

گوش کنید.

چهارم همواره کتابی به همراه داشته باشید. زیرا کتاب به معنای تجارب غیرمستقیم زندگی است. به لحاظ اینکه طول عمر عادی یک انسان برای کسب کلیه تجارب مستقیم کفاف نمی‌کند. بنابراین ما می‌توانیم به طور وسیع از تجارب دیگران یعنی کتاب بهره‌مند شویم. تجاربی که احتمال دارد به جز در کتاب هیچگاه با آن روبرو نشویم. البته تجربیات مستقیم بسیار واقعی‌تر خواهند بود ولی به لحاظ محدودیتهائی که اشاره شد، باید به تجربیات دیگران بها و ارزش دهیم. یکی از بهترین روشهای فراگیری و کسب تجارب فراوان غیرمستقیم از طریق مطالعه کتاب است.

مطالعه کتاب باید به همان طریقی باشد که دوست پیدا می‌کنید- متنوع و وسیع. دوستان متعددی داشته باشید و به‌همان نسبت هم کتابهای متنوعی بخوانید. همانطوریکه دوستان خوبی دارید، کتابهای سودمند و مفیدی مطالعه کنید. مطالعه سطحی کتاب مثل اینستکه دوستان فراوانی داشته ولی یک دوست واقعی نداشته باشید.

بنابراین مطمئن شوید که مطالعه شما دقیق و عمیق است. هر کتابی را به همان گونه‌ای که برای یک دوست خوب احترام قائلید، مطالعه کنید. خواندن سطحی حتی ۱۰۰ کتاب بیهوده است. همواره کتاب مناسب و خوبی برای مطالعه در اوقات فراغت همراه داشته باشید.

[۱۱]
مددکار هم باشیم

در یک روز بارانی، آب نهری موری را با خود برد، اما از خوش اقبالی، کبوتری که از آن حوالی پرواز می‌کرد و ناظر بر ماجرا بود، برای مورچه متاثر شد و برگ درختی در آب انداخت و بدین ترتیب مورچه نجات پیدا کرد.

چندی بعد، همان کبوتر بالای شاخه درختی نشسته، و چرت می‌زد که یک شکارچی او را دید و به طرفش نشانه گرفت. مورچه که بطور اتفاقی از آنطرف می‌گذشت، متوجه شد و پای شکارچی را چنان گاز گرفت که شکارچی از زور درد تفنگش را بر زمین انداخت و شروع به فریاد زدن کرد. همین سر و صدا باعث شد کبوتر بیدار شده و از آنجا پرواز کند. مورچه به این طریق خوبیهای کبوتر را جبران کرد.

هیچ فردی نیست که به طریقی محتاج به کمک و یاری دیگران نباشد. هیچ شخصی هم نیست که آنقدر فرومایه باشد که از کمک به دیگران دریغ کند. ما همگی وابسته و نیازمند کمک یکدیگریم. اینها همه جلوه‌هائی از اهمیت روابط انسانی است.

در طول دوران فعالیتم بارها شاهد ارزش و اهمیت این روابط بوده‌ام. به عنوان مثال در آغاز فعالیت «دیوو»، ما معاملاتی را با شرکت تجاری «دی» اندونزی داشتیم. تا جائیکه به یاد دارم، در آنزمان ما منسوجاتی به قیمت ۲۰ سنت برای هر یارد به اینشرکت صادر می‌کردیم. اما یکباره دولت اندونزی شرایطی برای واردات قائل شد که قیمت منسوجات را به ۱۰ سنت کاهش داد. براساس قرارداد دراز مدت ما با شرکت «دی» آنها هیچ راه گریزی از شرایط قرارداد به جز ادامه واردات منسوجات با همان قیمت بالا نداشتند. با توجه به این موضوع من سعی کردم با تقلیل میزان واردات، زیان و ضرر اینشرکت را کاهش دهم. اما با اینوصف، شرکت «دی» با مسائل و مشکلات مالی بسیاری روبرو بود. چنانچه به زودی ۳۰۰۰۰ دلار به بانک تحویل نمیداد اینشرکت به مصادره بانک در می‌آمد. بنابراین من شخصاً به شرکت مراجعه و مبلغ مورد نیاز را به آنان تسلیم کردم. در آنزمان سرمایه شرکت ما تنها ۱۰۰۰۰ دلار بود، بنابراین ۳۰۰۰۰ دلار برای ما مبلغ هنگفتی محسوب میشد و به همان نسبت تصمیم‌گیری در اینمورد را بسیار دشوار می‌ساخت.

در عرض یکسال همه چیز به طور غیرقابل باوری عوض شد. بازار واردات اندونزی دوباره فعال شد و قیمتها یکباره تا ۳۷ سنت برای هر یارد افزایش پیدا کرد. قرارداد ما هنوز براساس ۱۷ سنت برای هر یارد بود که «دی» قانوناً می‌توانست آنرا اعمال کند، اما اینشرکت پیشنهاد کرد منسوجات را به قیمت ۳۵ سنت یعنی ۲ سنت پائین‌تر از قیمت بازار از ما بخرد. بنابراین ما برای پارچه ۱۷ سنتی مبلغ ۳۵ سنت دریافت می‌کردیم و نهایتاً این معامله یک میلیون دلار برای شرکت ما منفعت داشت.

بنابراین ملاحظه می‌کنید پاداش ۳۰۰۰۰ دلاری را که من در دوران سختی به اینشرکت پرداخت کردم به چه صورت به من بازگردانده شد. شما مطمئن باشید در برابر کمک به دیگران همیشه اجری وجود دارد. احتمالاً پاداش همیشه مستقیماً به شخص نیکوکار نمی‌رسد. ولی بهرحال، شخص در جائی از این کار خیر، فایده می‌برد. این اصل زندگی و کمک به خود و دیگران می‌باشد.

اگر همواره منافع شخصی خود را مد نظر داشته و از کمک به دیگران پرهیز کنید، ممکن است برای مدت کوتاهی موفق باشید، اما در درازمدت نتیجه اعمال خود را خواهید دید. اگر در روابط انسانی تنها منافع خود را در نظر دارید موقعیت پرمخاطره‌ای برای خود ایجاد می‌کنید. شما باید براساس اصول منافع مشترک عمل کنید. چنانچه فردی در معامله به قیمت متضرر شدن دیگری همه منافع را از آن خود بداند در اینصورت اینگونه روابط ادامه چندانی نخواهد داشت.

در «شرکت دیوو» ما همواره تاکید در اجرای سیاستهائی داریم که منجر به منافع و رفاه مشترک می‌شوند و همیشه سعی می‌کنیم در معاملات، طرف مقابل به نسبت ما بهره ببرد. تلاش ما همواره اینستکه به همه تفهیم کنیم که معامله کردن با «دیوو» به نفعشان است. این اصل شامل روابط شخصی نیز می‌شود. اگر فردی سعی کند از شخص دیگری سوءاستفاده کند، روابط به سرعت از بین می‌رود. برای ایجاد روابط دوطرفه لازم است هر دو نفر با یکدیگر یکدل و یکرنگ بوده و موقعیت همدیگر را کاملاً درک کنند. فقط در اینصورت است که روابط برای طرفین سودمند و مفید خواهد بود.

روابط مناسب و مطلوب از مهمترین نکات زندگیست. همانطور که شخص را می‌توان از دوستانش شناخت بهمان نسبت شما می‌توانید درباره افراد از روی روابطشان با دیگران قضاوت کنید. مَثل کبوتر با کبوتر باز با باز در مورد انسانها نیز کاملاً مصداق دارد. بنابراین شما باید کوشش کنید با افراد مناسب طرح دوستی بریزید. اگر شما به دردسرهائی که وقتی اشخاص فراری در دام افراد ناباب می‌افتند فکر کنید پی به اهمیت ارتباط با دوستان یکرنگ خواهید برد. اگر با افراد سطح بالا دوست شوید، بدون اینکه خود متوجه شوید، راه و روش آنانرا تقلید خواهید کرد و چنانچه با افراد سطح پائین رفت و آمد کنید، از رسم و سلوک آنان پیروی خواهید نمود.

شما اگر ارتباط خوب و دوستانه‌ای با دیگران داشته باشید در زندگی موفق خواهید بود. ارتباط با افراد برجسته در زندگی بسیار مفید است، چیزی حتی ارزشمندتر از پول، زیرا روابط حسنه و دوستانه با پول قابل خرید و فروش نیست. اما روابط انسانی به همان نسبت که با اهمیت است، پیچیده و دشوار می‌باشد. البته این تعبیر اصل دیگری از زندگی است که چیزهای خوب زندگی آسان به دست نمی‌آیند.

یکی از موضوعات اساسی در روابط انسانی، اعتماد است. البته اعتماد چیزیست که به مرور زمان به دست می‌آید و شما باید برای کسب آن صبر و حوصله فراوان به خرج دهید.

وقتیکه «شرکت دیوو» را تاسیس نمودم، بنا به نیاز مالی درصدد بودم از بانک وام بگیرم ولی هیچ تضمینی نداشتم و هیچکس در بانک حاضر نبود به یک جوان تازه‌کار با چشمان براق و متکی به خود پول هنگفتی وام

دهد. اعتماد دوجانبه هنوز به وجود نیامده بود. بنابراین هفته‌ای دوبار به ملاقات رئیس بانک می‌رفتم و جزئیات نقشه‌هایم را به او توضیح می‌دادم تا او را متقاعد کنم به من وام دهد. این تنها راه چاره بود، اما چندان موفقیت‌آمیز هم به نظر نمی‌آمد.

بعضی اوقات باید صبح خیلی زود به خانه‌اش می‌رفتم و در پگاه سرد زمستان وقتی در خانه‌اش را می‌کوبیدم، در جواب به من می‌گفتند هنوز از خواب بیدار نشده است.

ناچار در آن هوای سرد، لرزان لرزان بیرون از خانه انتظار می‌کشیدم تا بیرون بیاید و به سر کارش برود. پس از گذشت یکسال رئیس بانک به این نتیجه رسید که من قابل اعتماد هستم. البته این اعتماد و اعتبار به تفاریق ایام و صبر و حوصله فراوان مقدور گردید. من هنوز با رئیس بانک مزبور دوستی عمیق و پرارزشی دارم.

در تشکیلات تجاری، وجود شخص بسیار مهم و اساسی است و شاخص بودن فرد وزنه تجارت است. از آنجا که کارها توسط افراد انجام می‌گیرد، بنابراین موضوع پرسنل را نباید هرگز دست کم گرفت. پرسنل می‌تواند باعث صعود و یا سقوط شرکت گردد. بنابراین بسیار حائز اهمیت است که با افراد متعالی طرح دوستی بریزید. به دیگران کمک کنید و مطمئن باشید که روزی پاداش نیکیهای خود را خواهید گرفت.

[۱۲]
پول درآوردن و خرج کردن

وقتی صحبت از پول‌سازی می‌شود، من یک استاد ماهرم. بعلاوه می‌توانم حریف بهترین پول سازهای دنیا نیز بشوم.

از آنجائیکه از بدو فعالیتم مرتباً اسم من در بالای فهرست پول سازهای کره قرار گرفته و با توجه به اینکه نام من کراراً در بین اسامی بنیانگذاران تشکیلات صنعتی مشهور دنیا رقم خورده است، اینها را تماماً نشانه‌ای از قدرت پول‌سازی خود می‌دانم. به زبان ساده من می‌دانم چگونه پول درآورم.

به هر کجا که قدم می‌گذارم فوراً متوجه نکات مثبت و قابلیت محل می‌شوم یکبار به شوخی گفتم که سنگفرش هر خیابان از طلاست و من فقط آنرا پارو می‌کنم. البته نقاط بسیاری هم هستند که خیابانهای آن با پول فرش نشده است. البته پول درآوردن هم روش چندان آسانی نیست. ولی در هر حال، کسب پول، نیاز به کار سخت و زحمت فراوان دارد. من برای اینکه نشان دهم استعداد واقعیم در چیست، این شوخی را کردم.

نقاشی که به حومه شهر می‌رود تا از مناظر نقاشی کند، در آنجا به

دنبال مناظر و سوژه‌های مناسب و خوب می‌گردد. کسی که علاقمند به ماهیگیری است، همیشه بهترین آبگیر را به خاطر می‌سپارد. به همین نسبت یک موسس تشکیلات صنعتی نیز هر کجا می‌رود در جستجوی بهترین روش پول‌سازی در آن مکان است. از آنجائیکه من استعداد پول درآوردن دارم، هرگاه به جاهای جدید بروم بلافاصله ایده‌های بسیار و متنوعی در مورد بهترین کالاهائیکه می‌توان در آن مکان فروخت به مغزم خطور می‌کند. من با استفاده از این استعدادم مقدار زیادی پول به دست آورده‌ام. اما هنوز یک استعداد را باید در خود پرورش دهم. به‌نظر خودم، این یکی از نقطه ضعفهای من است. وقتی صحبت از پول درآوردن می‌شود من یک متخصصم، اما وقتی به پول خرج کردن می‌رسد، اصلاً حرفش را هم نزنید در آن فوق تخصص دارم.

من معتقدم که مهم نیست چه کاری باید انجام شود، مهم اینستکه کار توسط کسی که استعداد دارد انجام شود. شخصی که استعداد ورزش دارد باید ورزشکار شود، بچه‌هائیکه استعداد موسیقی دارند، باید آموزش موسیقی ببینند. مجبور کردن بچه‌ای با استعداد موسیقی به یک مهندس بی‌استعداد شدن کاریست بس بیهوده.

همانطور که عده‌ای مستعد پول درآوردن هستند، عده‌ای هم استعداد خرج کردن مناسب آن را دارند. بنابراین شما باید به این افراد متخصص اجازه دهید تا به طور صحیح پولتان را به جریان بیاندازند. در اینصورت کارها به طور مطلوب پیش خواهد رفت. اگر پول را در اختیار کسی که استعداد استفاده مطلوب از آنرا ندارد، قرار دهید، به احتمال خیلی زیاد پول به هدر می‌رود. البته من از گوشه و کنار جهان پول در نیاورده‌ام که

صرف خود و خانواده‌ام کنم زیرا من هیچگاه «دیوو» را متعلق به خود ندانسته و تنها یک متخصص اداره آن می‌باشم. به زبان ساده، تمام پولهائی که به دست می‌آورده‌ام از آن من نیست. من احساس می‌کنم پولهائی که به دست آورده‌ام متعلق به متخصصینی است که دارای توانائیهای لازم برای استفاده مطلوب از آن در جهت بهبود جامعه می‌باشند. با این احساس بود که «بنیاد دیوو» را تاسیس کردم. انگیزه اصلی من برای ایجاد «بنیاد دیوو» با پشتوانه کلیه دارائیم (۳۷ میلیون دلار در زمان تاسیس) متاثر از اعتقادات من بود. براین عقیده‌ام که سرمایه‌گذاری و منافع حاصل از آن بایستی در راه بهبود جامعه استفاده شود. شاید من همیشه تحت تاثیر افکار مادرم بوده‌ام یک مسیحی زاهد، با درکی عمیق از فلسفه خدمت و فداکاری. من فکر می‌کنم چیزهائی که مادرم در طفولیت به من آموخت در تار پود وجودم ریشه گرفته است.

بهرحال این «روش بازگردانی منافع موسسات به اجتماع» روش «دیوو» است و به نظر من معنای استفاده صحیح از پول همین است. اهم فعالیت بنیاد: شامل تحقیقات علمی در علوم پایه و انتشار نتایج تحقیقات و کمک در جهت پیشرفت علوم پایه است. که اساس تمامی علم و دانش تکنولوژی را تشکیل می‌دهد که متاسفانه در کره به این موضوع کاملاً بی‌توجهی شده است. من شخصاً کوچکترین دخالتی در کارهای بنیاد ندارم. بنیاد خود تصدی کامل امور را به عهده دارد و افراد آن در استفاده عاقلانه و مطلوب پول از من بسیار مستعدترند.

به علاوه، ده سال است که بنیاد برنامه‌های امداد پزشکی را در جزایر دور افتاده و مناطق ساحلی کره به مورد اجرا گذارده است. مناطقی مانند

«موژو» ، «واندو» ، «شینتان» و «چیندو». پزشکان اعزامی برای توسعه بهداشت بین اهالی این مناطق کشاورزی و ماهیگیری فداکاریهای بسیاری نموده‌اند. در این نواحی محروم که از قافلهٔ زندگی جامعه کره بسیار دور مانده‌اند، آموزش جوانان با مسائل و مشکلات متعددی روبروست. انجام وظیفه در این مناطق طوریست که هیچکس بدون احساس مسئولیت و تعهد واقعی از انجام آن برنمی‌آید. فداکاری این گونه افراد وقتی بیشتر قابل تحسین می‌شود که پی می‌بریم چنانچه این افراد در شهر و مطب‌های خصوصی چنین خدماتی را ارائه می‌دادند، این خدمات منبع چه درآمدهای سرشاری برای آنان می‌شد. بسیار مایلم پزشکان این نواحی را افزایش دهم، اما دکترهائی که حاضر به از خودگذشتگی و کار در این مناطق باشند، بسیار محدودند. بنابر این ما پروژه‌ای داریم تا از میان اهالی بومی این مناطق جوانان مستعدی که دارای حس مسئولیت بیشتری می‌باشند به هزینه «بنیاد دیوو» برای ادامه تحصیل انتخاب کرده تا پس از خاتمه تحصیل به شهر و روستاهای خود بازگردند به علاوه «بنیاد دیوو» از مدارس (از سطح کودکستان تا دبیرستان) حمایت مالی می‌کند. همچنین موسسات آموزش «آکپو» محل استقرار کشتی سازی «دیوو»، دانشگاه «آزو» در «سودان»[1]. ضمناً از سال ۱۹۸۷ بنیاد به خبرنگاران واجد شرایط بورسیه دوره‌های آموزشی خارج از کشور اعطا نموده و از انتشارات تحقیقی نیز حمایت مالی می‌کند. تمام این تلاشها برای افرادی است که در آینده در ذهن و افکار عمومی مردم تاثیرگذار

۱ـ سودان یکی از حومه‌های مهم جنوبی شهر سئول که دارای تاریخی غنی است.

خواهند بود. این فرصتها برای اینستکه این افراد بتوانند مطالعات خود را ادامه داده و به افقهای وسیعتری دست پیدا کنند.

شاید شما تمام این صحبتها را حمل بر خودستائی کنید. کارهای خیر زمانی زیبا و پسندیده‌اند که به طور ناشناخته انجام شود. شاید هم زیاد صحیح و به جا بنظر نمی‌آید که من مستقیماً با شما صحبت از نیکوکاری «دیوو» کنم اما امیدوارم که شما گفته‌های مرا سوء تعبیر نکرده باشید. زیرا من این مطالب را از روی فخر فروشی و یا برای اینکه مورد تحسین قرار بگیرم بازگو نکرده‌ام تنها هدف من بیان این نکته است که تمام اوقات در فکر پول درآوردن برای خود نباشید. اگر بتوانم این نکته را منتقل کنم، بسیار راضی و خشنود خواهم بود. من همیشه معتقد به این بوده‌ام که استفاده عاقلانه پول از پول درآوردن هم مهمتر است.

بدون شک بعضی از شما مایلید مانند من موسس تشکیلات صنعتی شوید. من از این گونه تصمیمات استقبال می‌کنم. شما باید در پول درآوردن کاملاً مهارت پیدا کنید. مهم نیست به کجا می‌روید و با چه کسی ملاقات می‌کنید، همیشه در پی پول باشید، مقصود من اینستکه اگر با دقت به اطراف خود نظر کنید پول در برابر چشمانتان ظاهر می‌شود.

ولی کاملاً مطمئن باشید که یک موسس تشکیلات صنعتی فردی نیست که فقط در فکر پول‌سازی برای خود باشد بلکه پول را بایستی به صورتی کسب کنید که بتوان از آن به طور مطلوب استفاده کرد. چنانچه در فکر خرید چیزهای غیرضروری و هدر دادن پول هستید، در اینصورت صلاحیت موسس تشکیلات صنعتی شدن را ندارید.

اگر فقط برای ارضای حرص و طمعکاری خود تجارت می‌کنید،

اشتباه بزرگی مرتکب شده‌اید.

دلیل اینکه موسسین تشکیلات صنعتی مورد انتقاد پاره‌ای از افراد قرار می‌گیرند، این نیست که به اندازه کافی پول در نمی‌آورند یا بیش از حد پول در می‌آورند، بلکه به این خاطر است که راه و روش استفاده صحیح از پول را بکار نمی‌برند، ماحصل اینکه استفاده عقلائی از پول از تحصیل پول مهمتر است.

اگر استعداد به‌کاراندازی مطلوب پول را ندارید، پس آنرا به کسانی واگذار کنید که دارای چنین استعدادهائی هستند. این هم چندان دشوار نیست، مگر اینکه شما موسسه تجاری و پول حاصله از آنرا تنها برای خود و از آن خود بدانید. اما اگر خود را از قید مال و منال رها کرده و به دقت بنگرید می‌بینید که بعضی‌ها استعداد پول درآوردن و دیگران استعداد به کاراندازی آنرا دارند. در اینصورت اعمال این نظریه بسیار آسانتر خواهد بود. چنانچه استعداد پول درآوردن دارید، در پی پول‌سازی بروید و اجازه دهید، افرادی با استعدادتر از شما به طور صحیح و در جهت بهبود جامعه از آن استفاده کنند. در این صورت است که دنیا مکانی بهتر و آشتی‌جویانه‌تر خواهد بود.

[۱۳]
مقابلهٔ به مثل

انسان نمی‌تواند منزوی و تنها زندگی کند.

هر فرد قسمتی از جامعه را تشکیل می‌دهد. افراد نیازمند یکدیگرند. انسان جامعه را می‌سازد و جامعه انسان را، جامعه‌شناسان امریکائی «پیتر» و «بریجت برگر» در کتاب جامعه‌شناسی خود معروف به «تاریخچه آداب معاشرت» درباره مراحل مختلف اجتماعی شدن هر فرد بحث می‌کنند. این دو معتقدند بیوگرافی هر شخص حکایتی است از روابط او با دیگران. اجتماعی شدن فرد به او امکان می‌دهد تا با فرد دیگری ارتباط برقرار کرده و به مرور این روابط را به کل جامعه گسترش دهد.

به دلیل وابستگی انسانها به یکدیگر، ما باید با دیگران زندگی کنیم. بنابراین همه ما در جستجوی مفهوم وابستگیها هستیم تا براساس این مفاهیم بتوانیم روش زندگی را پیدا کنیم. مفهوم واقعی زندگی را می‌توان در نوع دوستی جستجو کرد، نه در خودپسندی و خودبینی. اما از آنجا که بعضی از مردم فکر می‌کنند فقط آنها حق خوب زندگی کردن دارند،

برخی جوامع دچار مشکلات ناشی از این افکار خودپسندانه شده است. شما اگر کوچکترین ملاحظه‌ای به سرنوشت دیگران داشته باشید، هرگز به فروش فروش مواد مخدر روی نمی‌آورید و یا مواد زیان‌آور و پرخطر در مواد غذائی مصرف نمی‌کنید. شما اگر نسبت به این حقیقت که در خانه‌های بسیار کوچکی، سه نسل با هم زندگی می‌کنند کمترین حساسیتی داشتید، هیچگاه پالتوی پوست نمی‌خریدید و یا دلال زمین و خانه نمی‌شدید. اینگونه رفتارها ناشی از بی‌توجهی انسان به همسایه خود می‌باشد. بسیار غم‌انگیز و شرم‌آور است که عده‌ای از مردم با اشتغال به این گونه کارها زندگی می‌کنند. «توین بی» مورخ مشهور به استکبار فطری و بی‌منتهای بشر کاملاً آگاه بود. او معتقد بود، تنها راه نجات انسان غلبه براین تمایلات است.

مهم نیست چه نوع کاری انجام می‌دهید، شما نباید در دام خودخواهی گرفتار شوید. باید از حرص و طمع فردی گامی فراتر نهاده و به منافع و مصالح اجتماعی بیاندیشید. همواره به خاطر داشته باشید، که تنها نیستید و در سایهٔ دیگران زندگی می‌کنید. شما به عنوان یکی از افراد جامعه وابسته به دیگران هستید شاید خیلی از این وابستگی‌ها حتی به نظر خود شما هم نیاید. زندگی با هم ورای زیستن در کنار هم است. با هم زندگی کردن شامل رشد و پیشرفت طرفین نیز می‌شود که اصطلاحاً من آنرا «با هم رشد کردن» می‌نامم. این اساس فلسفه من در موسسه «دیوو» است.

موسسات، همانند افراد نباید به بهای زیان رساندن به دیگری تنها به فکر منافع خود باشند. البته اساس فعالیت موسسات سیستم‌های

سرمایه‌داری فقط در جهت کسب منفعت است و هیچکس نمی‌تواند این اصل را تکذیب کند. ولی در عین حال، موسسات نباید منحصراً در اندیشه جلب منافع خود باشند و یا در صدد از بین بردن رقبا برآیند. به معنی دیگر، موسسات باید در جهت بهبود رفاه جامعه و عموم مردم فعالیت کنند. همانطور که یک فرد نسبت به جامعه خود تعهداتی دارد، به همین قیاس موسسات نیز تعهداتی نسبت به جامعه و مردم دارند. زیرا موسسه‌ها از جوامع تولد یافته و قسمتی از جامعه را تشکیل می‌دهند. زمانیکه موسسات با شرکتها و یا دول خارجی معامله می‌کنند، این اصول شامل مناسبات تجاری نیز می‌شود. در معاملات و مشارکتها موسسات هم باید براساس رفاه همه جانبه و با تعمق عمل کنند. تنها در قید کسب منفعت بودن، منجر به سودهای کوتاه مدت می‌شود، ولی در دراز مدت به نفع شما نخواهد بود، چون سایر شرکتها به مرور از ادامه معامله با شما خودداری خواهند نمود. روابط به سرعت قطع شده نهایتاً شما متضرر خواهید شد. من در معاملات به این اصل معتقدم که طرف معاملات ما باید به اندازه ما از این پروژه‌های مشترک نفع ببرند. زیرا به این طریق است که ما روابط سودمند مشترک و دراز مدت بوجود خواهیم آورد. بنابراین حائز اهمیت است که به دیگران و سایر موسسات تفهیم کنیم معامله با ما به نفع آنهاست. ما همواره به این اصول وفادار بوده و هستیم. من معتقدم شرکت «دیوو» براساس همین اصل توانسته، سرمایه‌گذاری مشترک و قابل ملاحظه‌ای با موسسات خارجی داشته باشد. این اصول شامل مقاطعه‌کارهای فرعی نیز می‌شود. در کلیه پروژه‌ها ما هزینه کار و منافع فرضی را تجزیه و تحلیل کرده و سپس مطمئن می‌شویم که

مقاطعه‌کار در سود و منفعت نیز سهیم خواهد بود. در حین رعایت تمام این اصول شما باید مطمئن شوید در معاملات متضرر نخواهید شد. همانطور که باید نفع طرف مقابل را در نظر داشته باشید، طرف مقابل هم باید مقید به منافع شما باشد. در زمان اجرای طرح دستگاههای آب شیرین کن در خلیج «پرود هو» در آلاسکا، شرکت «دیوو» با همین مسئله روبرو شد.

سفارش کار توسط شرکت مشهور «بک تل» آمریکائی برای تکنولوژی پیشرفته‌اش به ما ارجاع شد. اما پس از تصمیم به واگذاری طرح، این موسسه شروع به تغییر شرایط قرارداد کرد که همه آن به ضرر شرکت ما بود. به علاوه، این شرکت حقی برای خود قائل شد تا بتواند در هر مرحله از طرح، قرارداد را فسخ و یا اجرای آنرا به تاخیر اندازد. شرط جدیدی به قرارداد اضافه کرد که پرداخت پس از اتمام پروژه و ارزیابی طرح صورت خواهد گرفت.

تمام این مطالب از نظر من غیرقابل قبول بودند، زیرا من معتقد به اصول برابری، انصاف و منافع طرفین هستم. شما باید هر توافق نامه‌ای را براساس مشارکت به تساوی و برابر منعقد کنید. از طرفی با توجه به زحمات سخت و طولانی که برای امضای این قرارداد متحمل شده بودم، حاضر نبودم آنرا به آسانی از دست بدهم. بنابراین به ملاقات رئیس شرکت «بک تل» رفتم و مسائل را با او در میان گذاردم. به او گفتم قراردادها باید منصفانه باشد و «شرکت دیوو» براین اساس عمل می‌کند. از او سئوال کردم آیا روش متداول در آمریکا به همین طریق است؟ بدیهی است آنطور که باید و شاید تحت تاثیر مسائل من قرار نگرفت. ولی به هر

حال به او متذکر شدم که به دلیل غیرقابل قبول بودن شرایط قرارداد، باید از اجرای طرح صرفنظر کنم. البته من نهایتاً موفق شدم یک قرارداد منصفانه با این شرکت منعقد کنم و قبل از شروع طرح، مبلغ زیادی نیز به شرکت «دیوو» پیش پرداخت شد.

اصل احترام مشترک و عمل متقابل نه فقط در روابط تجاری بلکه در مناسبات انسانی نیز بسیار اساسی و قابل اهمیت است. شما باید برای منافع طرفین کوشش کنید. زمانیکه یک شرکت به بهای متضرر شدن شرکتی دیگر نفع می‌برد، جامعه دچار اشکال و دردسر می‌شود. اصل احترام مشترک، منصف بودن و غیره شامل روابط کارفرما و کارگر، فروشنده و مشتری، استادان و دانشجویان، والدین و فرزندان نیز می‌شود. این ساختار صحیح یک جامعه سالم است. افراد باید به یکدیگر اعتماد داشته باشند. یکی از بیماریهای جامعه امروز کره، سوءظنهای دوطرفه دولت و مردم، کارفرمایان و کارگران، استادان و دانشجویان والدین و فرزندان می‌باشد. وقتیکه افراد به یکدیگر ظنین شوند، با هم کنار نمی‌آیند و وقتی با هم کنار نیایند به یکدیگر بدبین می‌شوند، این قبیل پدیده‌ها در جامعه مانند گردابهای هلاکت باری است که گریزی از آن نیست.

چند سال قبل، ضمن مطالعه نتایج یک بررسی عمومی متوجه شدم، حتی نیمی از کارکنانی که مورد سئوال قرار گرفته بودند، ایمان و اعتقادی به شرکتهایشان نداشتند. اگر این بررسی امروزه بار دیگر انجام شود، شرط می‌بندم که درصد جوابهای نامطلوب حتی از گذشته هم بیشتر باشد. یکی از مسائل عمده دیگر جامعه ما برخورد بین خود کارکنان

می‌باشد. بسیاری، این درگیریها را به رفتارهای غیرمنصفانه در محل کار نسبت می‌دهند. اما به نظر من، عدم اعتماد دلیل اصلی این مشکل است. اگر افراد به یکدیگر اعتماد نداشته باشند، چگونه می‌توان انتظار داشت با هم کنار بیایند. وقتی عدم اعتماد به زناشوئی هم سرایت کند، چه نتیجه‌ای به بار می‌آید.

بین عدم اعتماد و خودبینی ارتباط بسیار نزدیکی وجود دارد. زیرا ما در عصری زندگی می‌کنیم که پر از آشفتگی و کشمکش است، بنابراین به آسانی و بدون اینکه خود متوجه شویم ممکن است دچار عارضهٔ خجالت‌آور خودبینی و عدم اعتماد شویم. از آنجا که کسی از آینده خبر ندارد، افراد بیشتر پیرو این طرز زندگی هستند که دائماً به دنبال آسایش و رفاه خود و خانواده‌اشان باشند و این نتیجه طبیعی فضای خودپسندانه و خودبینانه حاکم بر جامعه است. چنانچه به یکدیگر اطمینان داشته باشید، هیچ مانعی سد راه تفاهم و توافقهای شما نخواهد بود. اما برعکس در فضائی مملو از سوءظن و بدگمانی، تفاهم و توافق غیرممکن می‌شود. بدگمانی و سوءظن در زناشوئی به آسانی میتواند منجر به بدبختی کل خانواده شود. سوءظن در دوستیها شکاف می‌اندازد. بدگمانی بین مدیریت و کارکنان سبب فروپاشی شرکت میشود. در زمانیکه مردم و دولت از یکدیگر سلب اعتماد می‌کنند. ملت دچار آشفتگی می‌شود. بنابراین به خاطر منافع خود و جامعه باید به یکدیگر اعتماد کنیم. شما نمی‌توانید از دیگران انتظار داشته باشید که یکطرفه به شما اعتماد کنند. شما باید خود پیشقدم شوید. زمانیکه شما جوانان درباره آینده‌تان برنامه‌ریزی می‌کنید، امیدوارم این موضوع را مد نظر قرار دهید. در نظر

بگیرید که شما نمی‌توانید در تنهائی و انزوا به سر ببرید. انسان برای زندگی نیاز به سایرین دارد و وجود او تنها در روابط با دیگران قابل توجیه است. امیدوارم در گرداب خودبینی و خودپسندی غرق نشوید، افرادی باشید که به یکدیگر اعتماد داشته و همواره در فکر یکدیگر باشید. در این صورت بنیانگذار دنیای باشکوه و زیبائی خواهید بود.

فصل سوم: جهان پهناوری پیش روی ماست

[۱]
جهان پهناوری پیش روی ماست

من خیلی دوست دارم کاری را شروع کنم. از جمله کسانی هستم که نمی‌توانند مدت زیادی بی‌حرکت بمانند. یک معتاد به کار تمام عیار هستم. بزرگترین مشکل من عاطل و باطل بودن است. استراحت برای من نوعی رنج و شکنجه است بنابراین دائماً مشغول فعالیت و انجام کاری هستم.

با توجه به این نکته، به جوانانیکه همواره در حال تلاش و فعالیت هستند علاقهٔ خاصی دارم. احتمالاً این علاقه تاحدی به این دلیل است که آنها را شبیه خود می‌دانم. ولی از همه مهمتر معتقدم که نسل جوان قادر به ایجاد افق‌های جدید در تاریخ و جهانست.

شروع کردن کاری و سپس آنرا به دست فراموشی سپردن برای من هیچ ارزشی ندارد. لذا به جوانانی علاقمندم که نه تنها کاری را شروع می‌کنند، بلکه با تمام وجود در آن کار غوطه‌ور می‌شوند. به دلیل همین ارتباط و پشتکار شدید احتمال عدم موفقیت و ناکامی این دسته از افراد نسبت به کسانی که اصلاً کاری را انجام نمیدهند طبعاً بیشتر است. ولی

این افراد با شکستهای احتمالی خیلی عادی روبرو شده و آنرا جزء تجربیات خود به حساب می‌آورند و مهمتر آنکه هیچگاه مأیوس نمیشوند. چنانچه شما هم به همین طریق جرأت مقابله با شکست را دارید، در جهت موفقیت نهائی گام بردارید. کسی که از شکست و مبارزه وحشت دارد هیچگاه طعم موفقیت را نمی‌چشد.

بیرون از اینجا دنیای بزرگی در انتظار شماست و کارهای زیادی است که باید انجام شود. شما بایستی در جستجوی فضاهای نوینی باشید که قبلاً هیچکس به آن قدم نگذارده و کاری را انجام دهید که کسی تا به حال انجام نداده است. تاریخ گام به گام توسط افرادی که طالب این طرز تفکر بوده‌اند شکل گرفته است. اینان پیشتازان حقیقی‌اند. البته در پیشتازی خطراتی است که بهرحال اجتناب ناپذیرست.

پیشتازان همیشه در مسیرهای ناهموار گام برمی‌دارند و حتی ممکن است مورد انتقادهای شدید نیز واقع شوند. ولی پیشتازان واقعی هراسی از انتقاد و خطر ندارند. آنان به جلو حرکت می‌کنند و به مسیرهای نوین و موفقیت‌های جدید دست می‌یابند و سرانجام به خاطر پیروزیشان مورد تحسین قرار می‌گیرند.

تاریخ ثابت کرده بنای قدرت و پیشرفت ملتها براساس جرأت و روحیه پیشتازی آنان بوده و تن‌آسائی و گریز از مسئولیتها باعث سقوط آنهاست. آیا ایالات متحده آمریکا بدون جرأت و روحیه پیشتازی می‌توانست قدرت و پیشرفت امروزی را داشته باشد؟ در گذشته حکومت وقت آمریکا برای گسترش و توسعه منطقهٔ غرب آمریکا مقداری از اراضی این ناحیه را به افرادیکه مایل به مهاجرت به این مناطق بودند

واگذار نمود. این امر تاثیر به سزائی در تحکیم و تشویق روحیه پیشتازان داشت. هیچکس نمی‌تواند نفوذ موثر این جرأت و روحیه را در سازندگی ایالات متحده‌ای که امروز می‌بینیم انکار کند. و اما اسپانیا؟

اسپانیائیها از شخص خیالپردازی مانند «کلمبوس» حمایت کردند و او در نتیجه موفق به کشف دنیای جدیدی شد. مسلماً همهٔ روشها و سیاستهای اعمال شده بی‌نقص نبوده‌اند و احتمالاً تعقیب این سیاستها منجر به بسیاری بی‌عدالتی‌ها نیز شده است. ولی ما مسلماً می‌توانیم اصول پیشرفت و ترقی را از همین تجربیات بیآموزیم.

با اینکه کره دارای تاریخی کهن است ولی در دوران گذشته روحیهٔ پیشتازی محسوسی نداشته و این حقیقتی است که در طول تاریخ، کره‌ائیها آسودگی را به مبارزه ترجیح داده‌اند. ما همواره گرایش شدیدی به تسلیم سریع در برابر جبر حوادث داشته‌ایم. احتمالاً این طرز تفکر متأثر از فلسفهٔ کنفسیوس یعنی تواضع و رعایت آداب نزاکت می‌باشد. که با توصیفهای زیبائی چون «نوازش‌های دوستانه مشرق زمین»ـ «خلوتگاه صفای صبحگاهی» ملت ما را توصیف کرده است. اما پرواضح است که به خاطر همین شهرت‌های رخوت‌آمیز ... از نظر قدرت ملی از کشورهای بزرگ دنیا بسیار عقب مانده‌ایم.

هنگامیکه شرکت «دیوو» تاسیس شد، توجه ما به مراکزی فراسوی مرز و بوم خودمان یعنی بازارهای بین‌المللی معطوف بودـ این ایدهٔ ذهنی مربوط به زمانی است که صادرات کره عموماً به عنوان یک سرمایه‌گذاری کم ارزش تلقی می‌شد. شرکتهای معتبر آنزمان همگی وارد کننده بودند و هیچیک کمترین اندیشه‌ای نسبت به صدور کالا

نداشتند. بنابراین ما در امر صادرات کشور پیشگام شدیم، با وصف اینکه همگان معتقد بودند که موفقیتی در این راه کسب نخواهیم کرد. پس، شجاعانه با مشکلات ستیز کردیم و نهایتاً پیروزیهائی نیز به دست آوردیم. آنچه تاکنون به دست نیاورده‌ایم به این دلیل است که انجامش نداده‌ایم و نه از این جهت که سعی کرده ولی موفق نشده‌ایم. بلاهت محض است که قبل از کوچکترین سعی در راه انجام کاری آنرا غیرممکن تصور کنیم.

روحیهٔ پیشتازی «دیوو»، ما را نه تنها به بازارهای اروپائی و آمریکائی هدایت کرد، بلکه به بازارهائی دست یافتیم که حتی با دولتهای آنان روابط سیاسی نداشتیم به عنوان مثال سودان، نیجریه، لیبی، آنگولا، الجزایر، چین کمونیست و کشورهای بلوک شرق- مجارستان چکوسلواکی و اتحاد جماهیر شوروی. سرمایه‌گذاریهای متهورانه «دیوو» برای دستیابی به این بازارها سرانجام منجر به ایجاد روابط سیاسی کره با کشورهای سودان، لیبی، الجزایر، نیجریه و مجارستان گردید. آری جهان پهناوری پیش‌روی شماست، گرچه برای کسیکه می‌خواهد تنها در مسیرهای شناخته شده گام برداشته و تنها کارهای امتحان شده را انجام دهد، دنیا برای این افراد به تنگی همان مسیرهای شناخته شده و کار آنان به حقارت کارهائی است که به آن عادت دارند.

ولی پیشتازانی که می‌خواهند در مسیرهای تازه گام بردارند با روح پیشرو و مبارزه‌جوئی که دارند کارهای جدید را می‌آزمایند. جهان جایگاهی است بس پهناور و کارهای بسیاری که باید انجام شود. من همیشه این طور زندگی کرده و این طور هم ادامه خواهم داد یعنی شروع فعالیتهای بکر و تازه و ادامه آنها با تمامی وجود.

شما تا جوان هستید، یک پیشتاز باشید. پیشتازی تنها طریقه واقعی ادامه زندگیست. دنیا به قدری کوچک شده که آنرا «روستای جهان» می‌نامند. ولی هنوز در این دنیا فضاهای بسیاری برای کاوش و بازیابی وجود دارد. سیارهٔ زمین گرچه مملو از آدمهای مشغول به کار است ولی هنوز کارهای بسیاریست که تاکنون هیچکس آنرا انجام نداده است. به کائنات فکر کنید و طرحهای باشکوهی در سر داشته باشید از شکست هم نهراسید. همواره پیشتازان تنهایند. خود پیشگام آینده‌تان باشید واقعیت زندگی همین است.

[۲]

خوشبختی

کسب دانش همیشه بسیار ارزشمند بوده و نوجوانی من مقارن با زمانی است که اصطلاحاتی مانند «فرصت کسب دانش را از دست ندهید» و «تا علم نیاموزید به جائی نمی‌رسید» بسیار مورد توجه مردم بود. این کلمات جزئی از درسهای زندگیست که پدربزرگم و پدرم به من آموختند. البته با توجه به اشتیاق روزافزون کره‌ایها به ادامه تحصیل، شما هم می‌توانید ارزش این درسهای زندگی را احساس کنید.

در حقیقت ساختار دنیا طوریست که تنها کسانی که در کسب علم و دانش سخت کوشند در آن جائی دارند. این گفته‌های قدیمی هم اکنون نیز پس از گذشت دهها سال، ارزش واقعی خود را حفظ کرده‌اند. در دوران جوانی شما بایستی با اشتیاق و پشتکار فراوان آینده‌ای روشن برای خود مهیا سازید. زیرا طرز زندگی شما در دوران جوانی باعث صعود و یا سقوط شما در آینده خواهد بود.

بنابراین به شما جوانان تاکید می‌کنم که در کسب علم کوشا باشید و در رشته‌های مختلف دانش بیاموزید، چون به تجربه می‌دانم که مثل

«توانا بود هر که دانا بود» کاملاً صحت دارد. البته نظرم نسبت به اصطلاح «علم خود را از دست ندهید» اندکی محتاطانه است. زیرا مفهوم آن قدری بی‌روح و خودپسندانه بنظر می‌رسد. ترجیح می‌دهم این اصطلاح را به «دانش خود را با دیگران تقسیم کنید» تغییر دهیم. زیرا علم آموختگان مسئولند که به دیگران فرصت یادگیری دهند. این بخشش نبایستی محدود به علم و دانش باشد. بلکه ما باید همه چیزمان را با همنوعان خود تقسیم کنیم. ما بایستی دیگران را در ثروت و در دانش خود سهیم سازیم. زیرا خودپرستی چه از نظر روانی و چه از نظر مالی به طور یکسان برای انسان زیانبخش است. زیستن برای دیگران بسیار حائز اهمیت است. چون به محض اینکه برای سایرین زندگی کنید، دنیا به کانونی پر حرارت‌تر، نورانی‌تر و شادمانه‌تر تبدیل شده و زندگی در اینصورت با ارزش‌تر می‌شود.

من آزرده خاطر می‌شوم از اینکه جوانی در منتهای بی‌تفاوتی، تنها در فکر آسایش و راحتی خود باشد این فرد نه فقط از محسناتی که جامعه‌اش برای او دارد بی‌اطلاع است، بلکه به مفهوم واقعی خوشبختی نیز پی نبرده است.

اولین تجربه‌ام از خوشبختی واقعی، باز می‌گردد به زمانی که به عنوان آوارگان جنگی با خانواده‌ام در «تاگو» گذران زندگیم از طریق روزنامه فروشی بود. در آنزمان در اثر جنگ، مردم کشورمان به قدری فقیر و مستمند بودند که مردن را از زندگی کردن آسانتر می‌دانستند. مدام گرسنه بودیم و شاید شوخی تلخ این نوع زندگی و همین گرسنگی، شهامت ادامه زندگی را به ما می‌داد.

آن زمان چون پدرم را ربوده و به کره شمالی برده بودند و برادرهای بزرگترم نیز در ارتش مشغول خدمت بودند، مسئولیت کل خانواده به دوش من افتاده بود. روزانه بایستی حداقل ۱۰۰ روزنامه در بازار می‌فروختم تا بتوانم اندک پولی برای حداقل مخارج زندگیمان تهیه کنم. مادر و برادران کوچکترم تا پاسی از شب منتظرم می‌ماندند تا دور هم غذا بخوریم. من برای اینکارشان همیشه از آنها خیلی ممنون بودم. موقعیکه هر چهار نفر با هم غذا می‌خوریم، بسیار احساس خوش‌آیندی داشتم. واقعاً خوشحال بودم و این غذاها برای همه ما حقیقتاً لذت بخش بود.

اما ما همیشه نمی‌توانستیم با هم غذا بخوریم. چون مغازه‌های بازار «پان چون» جائیکه روزنامه می‌فروختم، در واقع اطاقکهای موقتی بودند که در کنار رودخانه بنا شده و غالباً در هوای نامساعد بسته بودند. اگر می‌خواستم پول غذای خانواده‌ام را در بیاورم، بایست حداقل ۱۰۰ روزنامه می‌فروختم، بنابراین هوای نامساعد برای من دردسر بود. بعضی از روزها چند سکه‌ای بیش نداشتم که به خانواده‌ام برای تهیه غذا بدهم.

چنین شبهائی در بازگشت به خانه، مادر و برادرانم همگی خواب بودند و به زودی متوجه شدم که در این شبها چرا آنها قبل از آمدنم به خواب می‌روند. ما فقط یک کاسه برنج داشتیم که خانواده آنرا برای من نگه داشته بود. مادرم اینگونه مواقع بلند می‌شد و می‌گفت ما همه غذا خورده‌ایم، تو باید گرسنه باشی پس زودتر غذایت را بخور. وقتی به برادرهایم که مادرم با شکم گرسنه به رختخواب فرستاده بود نگاه می‌کردم، واقعاً گریه‌ام می‌گرفت. اما من و مادرم هر دو اشکهایمان را از یکدیگر پنهان می‌کردیم و من به او می‌گفتم توی راه یک کاسه رشته

فرنگی خورده‌ام. این کاسه برنج برای شما و بچه‌ها باشد.

هر دو در حقیقت به هم دروغ می‌گفتیم و هر دو کاملاً به این موضوع واقف بودیم. ولی ما به چه صورت دیگری می‌توانستیم احساسات واقعیمان را به یکدیگر ابراز کنیم. با وجود همه این رنجها الان که فکر می‌کنم، آنزمان یکی از بهترین دوران زندگیم بود. خوشبختی به معنای دستیابی به رنگین کمان یا چیزهای خارق‌العاده دیگر نیست. من و خانواده‌ام نسبت به یکدیگر کمال از خودگذشتگی را نشان می‌دادیم برای من خوشبختی از این بالاتر وجود ندارد. ما از نظر مادی مستمند و فقیر بودیم ولی از نظر عاطفه و احساس بسیار ثروتمند. با اینکه اندکی بیش نداشتیم ولی تا حد امکان نسبت به یکدیگر بخشنده بودیم. آدم ثروتمندی که دارای همه چیز است ولی نمی‌داند چگونه بخشنده باشد در حقیقت ثروتمند واقعی نیست دولتمندان حقیقی کسانی هستند که بخشش فراوان دارند.

بنابراین ما باید معنی و درک فعلی «ثروت» را تغییر داده و مفهوم واقعی آنرا دوباره احیا کنیم. یعنی کسانیکه می‌دانند چگونه بخشنده باشند ثروتمندان واقعی دنیای امروزند.

خوشبختی حقیقی چیست؟ من نمی‌توانم ادعا کنم که جواب این سئوال را می‌دانم، ولی مطمئنم خوشبختی واقعی ارتباط چندانی با دارائی، قدرت و شهرت ندارد. این را به صراحت نیز می‌دانم که بهترین دوران زندگیم زمانی بود که از نظر مادی در پائین‌ترین سطح ممکن قرار داشتیم.

از آن زمان سعی کرده‌ام، فلسفه «زندگی کردن برای دیگران» را سرمشق خود قرار دهم. ولی در عمل می‌بینیم که پیروی از این فلسفه

بسیار دشوار است. ولی باز هم بر سر آنم که این فلسفه را سرمشق زندگی آتی خود قرار دهم.

شما باید فلسفه «زندگی کردن برای دیگران» را برپایه «محبت ورزیدن به سایرین» پی‌ریزی کنید و به عنوان عضو این جامعه بر خودپسندی خود غلبه کنید.

خوشبختی را می‌توان در محبت جستجو کرد زیرا خوشبختی از محبت منشاء می‌گیرد. به نظرم، ما مردم دنیا همگی یک خواسته مشترک داریم. یعنی همه خواهان خوشبختی هستیم. اما نمی‌دانیم چگونه خوشبختی را به دست آوریم. این شامل من نیز می‌شود. ولی یک چیز را مسلم می‌دانم که به محض اینکه برای دیگران زندگی کنید و به دیگران مهر ورزید خوشبختی به شما روی می‌آورد.

بنابراین، ای جوانان اجازه دهید که از شما بخواهم تا حد امکان، کسب دانش کنید و سخت کوش باشید و دیگران را در دانش و تجربیات خود سهیم کنید. تا فردا بتوانید توشه‌های علم و دانش خود را با دیگران تقسیم کنید.

[۳]
شهرت و آبرو

در زندگی انسان ارزشهائی وجود دارد که هرگز نباید آنها را از دست داد. ارزنده‌ترین این ارزشها اعتبار و آبروی انسان است. از بین رفتن زندگی اگر به منزله مرگ است، از دست دادن اعتبار و آبرویتان نیز به منزله پایان زندگی شما در جامعه است.

از دست دادن پول خیلی بد است، اما باعث سرافکندگی نمی‌شود. چون در هر حال شما سرانجام می‌توانید آنرا جبران کنید. در هر صورت پول برای خرج کردن است. اما هیچگاه نبایستی آبروی خود را در جامعه از دست بدهید و در عین حال باید آنرا به اندازه زندگیتان گرامی داشته و از آن مواظبت کنید.

هر انسانی در جامعه دارای اسم و رسمی است. اعتبار شخص جدا از او نیست، بلکه قسمتی از موجودیت او را تشکیل می‌دهد. چنانچه اسم شخصی به زبان آورده شود. شما فوراً راجع به او فکر می‌کنید و چهره، صدا، شخصیت، پایگاه اجتماعی، سوابق و شاید نکات ضعف و قوت او را به خاطر می‌آورید. بنابراین اسم شخص در واقع یعنی خود شخص. اگر

اسم «نرون» برده شود شما فوراً راجع به کارهای ناپسند او فکر می‌کنید ولی با شنیدن اسم دکتر «شوایتزر» فکر شما فوراً متوجه کارهای انسان دوستانه او می‌شود. بنابراین متوجه می‌شوید تا چه حد اسم شخص مهم است در نتیجه شما باید منتهای سعی خود را در حفظ نام خود بکار برید و نگذارید نامتان مایه خجالت و شرمساری شود.

بنظر من ابلهانه‌ترین عمل، اینستکه به دست خود اسمتان را لکه‌دار کنید. اگر روزی نام نیک خود را از دست بدهید، بازیافتن آن بسیار دشوار است.

بنابراین برای محافظت از حیثیت و آبرویتان چکار می‌کنید؟. آیا رفتارتان منطبق با نام شماست؟ اگر آموزگارید و رفتارتان مغایر با رفتار یک آموزگار است، آبروی خود را از دست می‌دهید. اگر دانشجو هستید از شما انتظار می‌رود مانند یک دانشجو رفتار کنید. پزشکان، والدین، روحانیون و موسسین تشکیلات صنعتی در صورتیکه رفتارشان با انتظاراتی که از آنان می‌رود مغایرت داشته باشد، همگی آبرو و حیثیت خود را در جامعه از دست می‌دهند. هر اسم و رسمی در جامعه دارای خصائل ویژه‌ای است. بنابراین شما باید دارای ویژگیهای خاص و مثبتی باشید، تا بتوانید به عنوان وزیر و یا یک روحانی شناخته شوید. روزی که این ویژگیها را از دست دهید، خود را در مقابل سرزنش اغیار قرار خواهید داد. این امر شامل معلم، دانشجو، تاجر و بازرگان نیز می‌شود.

البته تعدادی از افراد کاملاً به اسم و رسمشان در جامعه بی‌اعتنا هستند. والدینی که اصلاً شایستگی این اسم را ندارند و متاسفانه افرادیکه به علت رفتار ناشایست در جامعه حیثیت روحانیون و معلمین را

به مخاطره می‌اندازند نیز رو به افزایش است این موضوع در مورد بازرگانان و کسبه هم صدق می‌کند به‌نظرم اینگونه افراد درک صحیحی از موقعیت اجتماعی خود ندارند.

اگر همانطور که گفته می‌شود، جامعهٔ امروز دارای آموزگاران فراوانی است ولی تعداد معدودی معلم واقعی دارد، این حرف دلیل آن است که آموزگاران به موقعیت حقیقی خود در اجتماع پی نبرده‌اند این موضوع شامل پزشکانی که قبل از معالجه راجع به حق‌الزحمه صحبت می‌کنند نیز می‌شود.

اداره مطلوب یک موسسه هم مستلزم این است که افراد آن از موقعیت اجتماعی خود درک کامل داشته باشند. به عقیده من، وظیفه یک موسس تشکیلات صنعتی این است که از طریق فعالیتهای اقتصادی به پیشرفت و رشد جامعه‌اش کمک کند. اگر من واقعاً احساس و فکر نمی‌کردم که وظیفه واقعی یک موسس تشکیلات صنعتی بهسازی و پیشرفت زندگی خود و خانواده و جامعه‌اش می‌باشد، سالها پیش از فعالیت دست می‌کشیدم. اگر جوانانی هستند که آرزو دارند برای کسب سود و منافع شخصی موسس تشکیلات صنعتی شوند امیدوارم این طرز تفکر خود را اصلاح کنند و اگر چنین نمی‌کنند امیدوارم دست کم درباره موسس تشکیلات صنعتی شدن تجدید نظر کنند.

حتی اگر خود من هم مایل باشم مدتی کار را کنار گذاشته و استراحت کنم، باز هم به خاطر شهرت و سابقه‌ام در اجتماع قادر به اینکار نیستم. نام «کیم‌ـ ووـ چونگ» آمیخته با فعالیت است و بیم آن دارم که کنار گذاشتن فعالیت و کارم معادل با دگرگونی مفاهیم حیثیتی

من در جامعه بشود.

با اینکه فعالیت کنونی گروه «دیوو» بسیار گسترده و شامل فعالیتهای متعددی در رشته‌های صنعت و بازرگانی می‌شود، ولی اجازه نمی‌دهم، «دیوو» در پاره‌ای از فعالیتها شرکت کند. اولین آن سرویس دادن به طرفداران فلسفهٔ لذت‌پرستی است. مثل خدماتی که نیازهای عیش و نوش را تامین می‌کند.

تهیه غذا و مشروبات آسانترین و سریعترین راه پول‌سازیست ولی به دلیل سابقه و اعتبار گروه «دیوو» اصرار دارم از اینگونه فعالیتها اجتناب کنیم.

دومین مورد، واردکردن کالاهای مصرفی غیرضروری است. در چنین مواردی اتخاذ تصمیم منوط به این است که آیا کالاهای مصرفی مشابهی در داخل کشور تولید می‌شود یا خیر؟ در صورت وجود کالای مشابه داخلی قطعاً از واردکردن آن کالا خودداری می‌کنیم.

سومین مورد، آن دسته از فعالیتهای تجاریست که مانع رشد و پیشرفت سرمایه‌گذاریهای کوچک و متوسط می‌شوند. ارجاع کار مناسب به این گونه موسسات ضروریست. موسسات بزرگ باید کارهای مربوط به خودشانرا انجام دهند و نباید کار را از موسسات کوچک بربایند.

کلیه موارد فوق محدودیتهائیست که به‌خاطر حسن شهرت «کیم- وو- چونگ» و شرکت «دیوو» بر خود تحمیل می‌کنم چون حفظ شهرت و آبرو برایم بسیار ارزشمندست.

[۴]
اثرات تبعی اعطای جایزه

طی سالهای اول فعالیت دیوو من جوایز بیشماری دریافت کردم. به نظر من این جوایز به منزلهٔ ارج نهادن جامعه به فرد است. با اینکه جوایز فی نفسه جنبه تشویقی دارند ولی در عمل محظوراتی نیز برای گیرنده جایزه ایجاد می‌کنند. پس از دریافت جایزه برای اینکه ثابت کنید قابلیت دریافت آنرا داشته‌اید صرفنظر از خود جایزه و اعتبار حاصله، چاره‌ای جز اینکه با جدیت بیشتری کار کنید ندارید.

این دقیقاً کاریست که من کردم، زیرا مایل نبودم نسبت به اطمینان و اعتمادی که جامعه‌ام به من دارد، خیانت کنم. بنابراین دو برابر گذشته کار و فعالیت کردم و «دیووی» امروزی نتیجه سعی و کوشش آنزمان من است. با توجه به تجربهٔ شخصی، معتقدم اعطای جوایز نتایج بهتری دارد، چون افراد را به اهداف والاتری هدایت می‌کند. کره‌ایها در تشویق و تمجید و اعطای جایزه چندان سخاوتمند نیستند. به‌عنوان مثال موقعیکه من برای سخنرانی به اروپا و آمریکا سفر می‌کنم، بافشردن دست و تشویقهای بسیار شرکت کنندگان روبرو می‌شوم. بعضی اوقات،

دست‌دادن با مردم از خود سخنرانی بیشتر وقت می‌گیرد و بعضی مواقع از آنان نامه هم دریافت می‌کنم. ولی اگر همان سخنرانی را در کره انجام دهم، معمولاً کوچکترین واکنشی نسبت به آن نمی‌شود.

زمانیکه در سخنرانیهایم در خارج از کشور از من تشویق می‌شود، باین دلیل نیست که سخنانم درحد سخنرانی لینکلن معروف به سخنرانی «گتی سبرگ»[1] است، بلکه به این علت است که فضای جامعه اروپا/آمریکا اقتضا و مناسبت بیشتری برای تشویق و تمجید از دیگران دارد. من با کمال تاسف این فضا را در جامعه کره احساس نمی‌کنم.

افراد معمولاً حتی از تحصیل جوایز کوچک خرسند می‌شوند و طبیعی است که از شنیدن تمجید و تعریف هم لذت می‌برند. به خاطر افتخاری که کسب جوایز به ارمغان می‌آورد، فرد پس از دریافت جایزه انگیزهٔ جدیدی برای تلاش و کوشش بیشتر به دست می‌آورد. همانطور که قبلاً اشاره کردم، شخص نمی‌تواند به اعتماد و تشویقی که مردم از او کرده‌اند خیانت کند.

شما می‌توانید با اعطای جوایز، مسیر کلی زندگی شخصی را تغییر دهید. بنابراین معتقدم اگر به هیچ رشته‌ای در کره جایزه نمی‌دهیم، حداقل به منظور پیشبرد آموزش و پرورش برای این قشر از جامعه جوایزی قائل شویم.

احساس می‌کنم باید جوایز بسیاری به افراد شایسته و صالح تقدیم کرد زیرا لازم است مردم به ارزش کسب جوایز واقف شوند. افتخار و

۱ـ سخنرانی مشهور ابراهام لینکلن که طی آن، لینکلن با شعار «دولت مردمی، به وسیله مردم و برای مردم» بر دموکراسی تاکید نمود.

شهرتی که ارج نهادن جامعه نصیب شخص می‌کند، او را وادار می‌کند برای زندگی والاتری کوشش نماید.

اگر در این مورد تردید دارید من با کمال میل حاضرم این موضوع را برایتان ثابت کنم.

[۵]
هر چیز به جای خویش نیکوست

در دنیا هر کس و هرچیزی جای خاص خود را دارد.

نظم و ترتیب و آرامش زمانی در جامعه برقرار است که هر چیز و هر کس در جای واقعی خود قرار گیرد. چنانچه چیزی در فضا و مکان خود نباشد، بی‌نظمی و اغتشاش به وجود می‌آید. فقط فکر کنید اگر چشمهایتان جای بینی‌تان و گوشهایتان جای دهانتان و دهانتان جای چشمهایتان بود چه می‌شد. چشمان، بینی و دهانتان درجای مناسب خودشان قرار دارند، زیرا این صورت طبیعی اجزای بدن شماست و اندامها با یکدیگر هماهنگی کامل دارند. بنابراین اگر هر چیزی در جای خود قرار گیرد، هم آهنگی و نظم برقرار خواهد بود.

از آنجا که ما انسانها نیاز به غذا داریم، لذا موضوع تغذیه بسیار حائز اهمیت است. به عنوان مثال برنج را باید در بشقاب کشید و خورد. هیچکس برنج را از روی زمین نمی‌خورد، به محض اینکه برنج روی زمین بریزد، غیرقابل خوردن می‌شود. برنجی که از بشقاب خورده می‌شود، در بدن انسان تبدیل به انرژی می‌شود. اما اگر روی زمین بریزد

دیگر خاکروبه است.

در جامعه اشکال از زمانی شروع می‌شود که شما کار اصلی و حقیقی خودتانرا انجام ندهید. دانشجو باید دانشجو باشد، والدین، والدین و همسر، همسر و کارگر، کارگر و پایه گذاران صنعتی، صنعت مرد. جامعه زمانی دچار مشکل می‌شود که افراد آن در جای اصلی خود قرار نگیرند.

پیام سال نو ۱۹۸۸ «دیوو»، به ارزش بازگشت و جایگزینی افراد جامعه در جایگاههای اصلیشان تاکید فراوان داشت و مضمون پیام بدین شرح بود که:

«در سال جدید بگذارید همگی در جایگاه واقعیمان قرار گیریم.»

همگی می‌توانیم کره‌ایهای متعادلتری باشیم و نهایتاً همگی می‌توانیم از عزتمندان این جهان باشیم.

اگر انتظار داریم که جامعهٔ ما با سرعت پیشرفت کرده و به ثبات برسد، همگی بایستی کارهای حقیقی خود را انجام دهیم. حرفه‌ایها نباید کار خود را رها کرده و غیر حرفه‌ایها جایگزین آنان شوند. این اصل شامل حال دانشجویان، والدین و همسران نیز می‌شود.

برای هر کاری در جامعه استادکاری است. هر استادکار نیز باید درجای واقعی خود قرار گیرد. امروزه ما شاهد افراد بیگانه از کاری هستیم که در جایگاه اصلیشان نیستند.

زمانیکه فرد غیرواجد شرایطی در پست و منصبی قرار می‌گیرد چه اتفاقی رخ می‌دهد؟ اگر آموزگاری بدون ویژگیهای خاص این حرفه تدریس کند و در شرکتها افراد ناوارد امور شرکت را به عهده گیرند چه خواهد شد؟ معلوم است وقتی کور، کور را هدایت کند، نهایتاً هر دو در

چاله خواهند افتاد.

سیاست «دیوو» برای جذب و به کارگیری صحیح از پرسنل خود اینستکه از ابتدا کارکنان خود را باتوجه به استعداد و توانائیشان در پست اصلی و مناسب فرد قرار می‌دهد. زیرا به نظر من برای اداره بی‌دردسر و بدون اشکال یک موسسه این روش کاملاً ضروریست.

بنابراین اعطای ترفیع بیش از یک پایه و مضاعف در شرکت ما غیرمعمولی است. البته بعضی از کارکنان به‌دلیل تفاوت در توانائیها نردبان ترقی را سریعتر از دیگران طی می‌کنند.

در موسسات جایگیری افراد در سمتها و مسئولیتهای صحیح یکی از مهمترین وظایف امور اداری هر شرکت می‌باشد. تا چندسال قبل، من شخصاً رئیس واحدها را انتخاب می‌کردم. اما هم اکنون که مدیران ردهٔ بالای «دیوو» دقیقاً از راه و روش من آگاهند، خود راساً این گزینش را انجام می‌دهند.

چندی قبل در یکی از ترانه‌های روز شنیدم که می‌گفت «می‌چرخد، می‌چرخد، صندلی می‌چرخد و به کسی تعلق می‌گیرد که رویش بنشیند.» اما این عکس حقیقت است، زیرا هر صندلی متعلق به استاد کارآزموده‌ای است که فقط او باید روی این صندلی قرار گرفته، مسئولیتهای مربوط به آن را انجام دهد. این تنها روش صحیح تصدی صندلی‌هاست ولاغیر. اما زمانیکه فرد غیر واجد شرایطی صندلی را اشغال می‌کند مسائل شروع می‌شود، زیرا او یا کارهای مربوطه را انجام نداده و یا به روش صحیح انجام نمی‌دهد.

در جامعه هر کسی صندلی مخصوص به خود دارد و زمانیکه همگی

در صندلیهای واقعی خود قرار بگیریم، جامعه بدون هیچ اشکالی فعالیت کرده و کارها در نهایت آرامش و سرعت پیش می‌روند. زیرا هر کسی مسئولیت واقعی خود را عهده‌دار می‌باشد. نقش افراد در جامعه نیز همانند جایگاه واقعی آنان با یکدیگر تفاوت دارد، بنابراین بسیار مهم است که فرد در جایگاه اصلی خود باشد، و کاری که باید انجام دهد. کار و حرفه به خودی خود، خوب یا بد نمی‌شود. بلکه زمانی خوبست که افراد کاردان آنرا اشغال کنند و زمانی بدست که اشخاص بی‌کفایت در آن جایگزین شوند. تفاوت تنها در همین نکته است.

اگر شما در مورد بازی بیس بال فکر کنید، دقیقاً متوجه صحبتهایم می‌شوید. هر تیم یک پرتاپ کننده، یک گیرنده توپ، یک بازی کن داخل میدان و یک بازیکن خارج میدان دارد. هر بازیکن جای خاص و مسئولیتهای ویژه آن قسمت از میدان بازی را به عهده دارد. آیا یک تیم بیس بال واقعاً قادر به ارائه بازی خوبی خواهد بود، اگر بازیکنان تیم در حین بازی، یکباره جای خود را تغییر داده و سعی کنند به جای اعضای دیگر تیم بازی کنند.

موضوع اینستکه هر بازیکن چه در تیم بیس بال و چه در جامعه باید ارزش موقعیت خود را بداند، همانطور که هر بازیکن برای پیشرفت تیم خود، مجبور است بهترین بازی خود را ارائه دهد. هر یک از ما باید وظایف محولهٔ خود را طوری انجام دهیم که کار فقط و فقط توسط ما قابل انجام باشد. انتخاب کارتان نبایستی از روی میل و هوس باشد و یا اینکه اصلاً مورد نیاز شرکتتان نباشید و از این بدتر فردی نباشید که فاقد صلاحیت ماندن روی پست موجود باشید.

دانشجویان می‌بایست نیروی خود را روی مطالعه و درس خود متمرکز کرده، تا تبدیل به افراد موثری برای جامعه شوند. آموزگاری که با اشتیاق و فداکاری انجام وظیفه می‌کند فردی است که جامعه لزوماً به وی نیازمند است.

بنابراین باید ببینید که آیا کار واقعی و اصلی خودتانرا انجام می‌دهید یا خیر. چنانچه کار اصلی خود را انجام نمی‌دهید، یک ضایعه برای جامعه‌تان محسوب می‌شوید، زیرا هیچکس نمی‌تواند در جامعه کار واقعی شما را به جای شما انجام دهد و چنانچه به جایگاه اصلی خود در جامعه بازگردید، هیچکس نمی‌تواند جانشینی برایتان انتخاب کند، زیرا همه افراد اجتماع در جای اصلی خود قرار دارند.

جایگاه اصلی و واقعی در انتظار شماست.

[۶]
منافع مادی در مقابل لذات معنوی انجام کار

اکنون مایلم درباره مفهوم واقعی یک زندگی خوب صحبت کنم.

امروزه در کره خیلی عادیست که راجع به این و آن بپرسند که آیا زندگی خوبی دارد یا خیر؟ بنظر من در جامعه امروزی کره، معیار وضعیت زندگی افراد منحصراً میزان ثروت آنان است. این چیزی است که از پاسخ متداول بین مردم نتیجه‌گیری کرده‌ام، بلی فلانی زندگی عالی دارد زیرا بسیار ثروتمند است یا برعکس فلانی زندگی اسفناکی دارد چون خیلی فقیر است. واقعاً باعث نومیدی است که سنجش زندگی خوب جامعه براساس زندگی مادی باشد.

البته همه افراد جامعه باید زندگی خوب و مناسبی داشته باشند. ولی تا جائیکه به من ارتباط دارد، اندوختن ثروت به تنهائی اساس یک زندگی خوب را تشکیل نمی‌دهد. شاید گردآوری مال، راه ثروتمند شدن باشد ولی این کار لزوماً به معنای داشتن یک زندگی خوب و مطلوب نیست. برای این سوال یک پاسخ بسیار ساده دارم. بنظر من کیفیت ثروت بیش از خود مال ارزش دارد و لذت انجام کار مهمتر از منافع مادی آن است.

پاره‌ای از موسسین تشکیلات صنعتی، هدف فعالیتشان تنها کسب درآمد و مال‌اندوزی است و این حتی تنها انگیزه زندگیشان است. در نتیجه همیشه عصبی و آشفته و نگران دارائیشان هستند. از طرف دیگر سرمایه‌گذارانی هم هستند که فقط برای کسب موفقیت و لذت بردن از این توفیقهای زندگی تلاش می‌کنند. البته هیچکس نمی‌تواند انکار کند که هدف همه در فعالیت‌های تجاری پول درآوردن است. اما من معتقدم که موجودیت یک موسسه نباید تنها برای کسب منافع بدون توجه به معنویات آن باشد.

در مقابل شرکتهائی که فقط برای منافع و سود فعالیت می‌کنند، شرکتهائی هم هستند که در جهت سازندگی و کسب موفقیت فعالیت دارند. به نظر شما کدام یک از این افراد زندگی مطلوبتری دارد، یک نکته کاملاً برای من واضح است. افرادیکه دلبستگی شدیدی به مال و منال دارند، هیچگاه در زندگی قانع و خشنود نیستند. زیرا حرص و طمع ایشان بی‌انتهاست. حرص و طمع قادر است فرد ثروتمندی را با ۹۹ قلم دارائی چنان تحریک کند که شخصی را با یک قلم دارائی از بین ببرد و این قتل نفس فقط برای اینستکه اقلام دارائی ثروتش زندگی می‌کند، هیچگاه به مفهوم واقعی زندگی پی نبرده است. زیرا حرص و طمع محدودیتی نمی‌شناسد. مثلاً فردی را در نظر بگیرید که یک عمر زحمت کشیده و پس از تلاش و زحمت فراوان صاحب یک خانه می‌شود. اما سپس متوجه می‌شود که گرداگرد او پر از خانه‌های بهتر و بزرگتر است. حرص و طمع سبب خواهد شد که حتماً خانه بهتر و بزرگتری بخواهد. من معتقدم هدف اصلی زندگی را نمی‌توان در اندوختن دارائی جستجو کرد.

مباهات کردن به میزان ثروت و دارائی به نظر من بسیار ابلهانه است، زیرا گویای اینست که درباره شخص چیز قابل توجهی برای گفتن به عنوان یک انسان وجود ندارد. اگر به دارائیتان فخر می‌فروشید حداقل به کیفیت و نحوه استفاده مطلوب از آن افتخار کنید و نه به میزان ثروتتان. چون اگر کسی ثروت زیادی جمع‌آوری کند ولی نداند چگونه از این همه ثروت به نفع دیگران استفاده کند، در واقع انسان فقیری است.

ثروتمند واقعی کسی است که می‌داند چگونه از ثروت کم برای منفعت خود و دیگران استفاده کند. به عبارت دیگر فقر و ثروت هر شخص بستگی به نحوه استفاده او از دارائیش دارد.

اگر بخواهیم این مطلب را با تعمق بیشتری بررسی کنیم، باید بگویم شما نباید دارائی و ثروتتانرا فقط از آن خود بدانید. چون این گونه افکار، حرص و طمع شما را برای کسب مال و ثروت تشدید می‌کند. این احساس نه فقط هیچگاه ارضاء نخواهد شد بلکه به مرور شخص را وادار به رفتارهای غیراصولی می‌کند. مسیحیت سخن از نظارت بر دارائی می‌کند. یعنی کلیه دارائی و مالتان در این دنیا متعلق به شما نیست، بلکه در امانت شماست و شما فقط براین دارائیها نظارت دارید. این تفسیر، مسئولیت حفاظت و استفاده مطلوب از دارائی را نیز به همراه دارد. من شخصاً این تعالیم و سخنان را بسیار پسندیده می‌دانم. انسان فناشدنی است اگر همه بشریت از بین برود باز هم عالم وجود تا ابد باقی خواهد ماند. چیزیکه شما آنرا برای همیشه متعلق به خود می‌دانید، پس از مرگتان از آن دیگری خواهد بود. بنابراین ما باید در برابر قانون طبیعت متواضع و فروتن باشیم. به مفهوم دیگر، مال و منال سرآغاز رنج و

مشقتهاست. مکتب بودا، عدم وابستگی به مال و دنیا را راه اصلی عروج انسان به آزادگی و خوشبختی مطلق می‌داند. من با اینکه مجری یک موسسه بزرگ تجاری هستم، علاقه چندانی به مال‌اندوزی و ثروت ندارم. کسانیکه فکر می‌کنند، موسسین تشکیلات صنعتی فقط برای مال‌اندوزی فعالیت می‌کنند؛ هیچگاه لذت بی‌نظیری را که پس از توفیق در راه‌اندازی یک کار تولیدی یا خدماتی بزرگ به انسان دست می‌دهد درک نخواهند کرد. من که حتی ۲۴ ساعت شبانه روز را برای کارهایم کم می‌دانم، اگر با این شدت به دنبال پول‌سازی و منافع نباشم شاید بنظر بعضیها ابلهی بیش نیستم.

اما من تمامی عمرم را دیوانه‌وار کار نکرده‌ام که فقط چند سکه به دست آورم. من یک معتاد به کار واقعی هستم و تنها برای لذت بردن از توفیق و موفقیت سالها با این جدیت و فعالیت کرده‌ام. داشتن مال و ثروت به هیچ وجه قابل مقایسه با لذتی که از تشکیل و اداره موفق یک موسسه تجاری و صنعتی به انسان دست می‌دهد نیست. مواردی که مرا مجبور به تلاش و فعالیت هر چه بیشتر می‌کند، لذت موفق شدن در کاریست که دیگران آنرا غیرممکن پنداشته‌اند مانند انعقاد قراردادهای معتبر و تولید مرغوبتر در سطح بازارهای بین‌المللی. اینها چیزهائیست که به زندگی من معنی و مفهوم بخشیده و منشاء فعالیت تلاشهای بی‌وقفه من می‌باشد.

اگر ثروتمندترین شخص هم باشید باز هم نمی‌توانید مالک همه چیز باشید. زیرا مالکیت و دارائی محدود است. بنابراین مایل نیستم به عنوان یک شخص پول‌ساز در خاطره‌ها باقی بمانم. این را در واقع یک نوع توهین به خود می‌دانم و نه تعریف. این توصیف به معنی آنست که هیچ

مطلب قابل گفتنی دیگری درباره من وجود ندارد. در حالیکه من دوست دارم به عنوان یک شخص پرتلاش و موفق در خاطره‌ها زنده بمانم. فقط پیروزی انسانهاست که جاویدان باقی می‌ماند.

[۷]
اقلیت خلاق

امروزه بعضی مواقع از آمریکا به عنوان غول واژگون شده یاد می‌شود. در آنجا اصول اخلاقی رو به زوال است و مدتهاست که سنن فرقه پیوریتانها[۱] مبنی بر سخت کوشی و تلاش زیاد در انزوا و فراموشی به‌سر می‌برد. خشونت، جنایت و مواد مخدر انسانها را ویران ساخته و بسیاری از جوانان آمریکائی مایلند قسمت بیشتر زندگیشان را در جستجوی هیجانات لحظه‌ای باشند. در دل اینهمه آشفتگی، افرادی هم هستند که سخت درس می‌خوانند و برای تولد فردائی بهتر با تمام وجود به دنبال تحقیقات می‌روند و اقلیتی هم هستند که با مشقت فراوان سعی دارند از ضایع شدن پیشرفتهای عظیم آمریکا جلوگیری کنند. به نظر من این دسته‌اند که رهبری جامعه بزرگ آمریکا را به عهده دارند.

ما نباید فریب اعداد و ارقام را بخوریم، زیرا اعداد و ارقام تنها گویای کمیت‌هاست. برای مثال اگر ۱۰۰ خوک و یک انسان داشته باشم، ارقام

۱ـ فرقه‌ای از پروتستانهای انگلستان که زمان الیزابت علیه سنن مذهبی قیام نمودند و طرفدار سادگی در نیایش بودند.

نشانگر عدد ۱۰۰ در برابر عدد ۱ است. بنابراین ارقام می‌توانند فریبنده باشند. به هیچ وجه بازگو کننده واقعیت قدرت اقلیت نیستند.

«توین بی»، کسانی را که به پیشرفت تمدن فرهنگ جامعه‌شان کمک می‌کنند، اقلیت خلاق می‌نامد که بسیار هم معدودند. اما تاثیر این اقلیتها به نسبت تعدادشان نیست، بلکه قدرت ابداع و خلاقیت آنها تعیین کننده میزان نفوذشان در جامعه است. الهامات و تراوشات ذهنی این اقلیت است که به اکثریت غیرخلاق امکان می‌دهد در پیشرفت جامعه‌شان سهیم شوند. این وظیفه و مسئولیت اقلیتها نسبت به جامعه‌شان است و بدون همکاری و کمک آنان فرهنگها و جوامع پیشرفتی نخواهند داشت. اقلیتها موظفند اکثریت غیرخلاق را اصلاح و پرورش داده در پیشرفت تاریخ و فرهنگ جامعه‌شان بکوشند. چنانچه اقلیتها این گونه عمل نکنند در زوال جامعه و تمدن تسریع خواهد شد. به خفقان افکندن این اقلیت خلاق، سقوط جامعه و فرهنگ را در دنبال دارد. زمانیکه توانائیهای خلاق برای توسعه و پیشرفت جامعه به کار گرفته نشود و زمانیکه اقلیت خلاق به صورت اقلیت کنترل شده درآید جامعه به سوی نابودی و فنا گام برخواهد داشت. اگر رهبران جامعه به تمتع از لذایذ و تن‌آسائی روی آورند، روح مبارزه از میان رفته و جامعه رو به ویرانی و زوال خواهد رفت. امروزه ما خود به عینه می‌توانیم نمونه‌هائی از مطالعات «توین بی» را در جوامع مختلف مشاهده کنیم.

مسئولیت پیشرفت فرهنگ و تمدن جامعه و یا سوق دادن آن در جهت زوال و ویرانی به عهده اقلیت خلاق است. چنانچه در هر جامعه، رهبران عهده‌دار مسئولیتهایشان باشند و خود را وقف وظایفشان کنند. جامعه

آنان هیچ گونه واپس‌گرائی و زوال نخواهد داشت. این اصل شامل شرکتها و ملتها نیز می‌شود.

در تمام سطوح جامعه، افراد برای رشد و پیشرفت خود، خواستار رهبران متعهد و خلاقند. شما باید افراد خلاقی بشوید. افرادیکه برای پیشرفت، ترقی و خوشبختی جامعه و بشریت تلاش می‌کنند. شما حتماً می‌پرسید چگونه می‌توان عضو اقلیت خلاق شد. خوب اول از همه بگویم چه چیزهائی نبایست باشید: فرصت طلب، تماشاچی و شکست‌گرا نباشید.

چیزی که نیاز دارید، بینشی وسیع از کارهای سازنده برای ملت و مردمتان و کمکهای ارزنده برای پیشرفت فرهنگ و تمدن بشریت است.

در گذشته‌های بسیار بسیار دور، قوم یهود از مصر مهاجرت کرد و به مدت ۴۰ سال در جستجوی سرزمین موعود بود. این قوم به طرف سرزمین کنعان حرکت کردند. سرزمینی که خدا به آن برکت عطا فرموده یعنی همان سرزمین موعود. اما این سرزمین توسط قوم کنعان اشغال شده بود. بنابراین قوم یهود هیئتی مرکب از ۱۲ نفر به این سرزمین گسیل کرد، تا وضعیت کلی کنعانیها را بررسی کنند. در بازگشت ده نفر از این هیئت با نومیدی سر تکان داده گفتند تصرف این سرزمین غیرممکن است. اهالی کنعان از لحاظ قد و قواره بلندتر از قوم یهود بوده و به علاوه دارای استحکامات نظامی بیشمارند. این ده نفر کوچکترین امیدی به پیروزی یهودیان در نبرد نداشتند.

اما دو نفر از هیئت مزبور مخالف این عقاید بودند. آنها می‌گفتند یهودیان نبایست از چیزی بهراسند، زیرا کنعان سرزمینی است که خداوند

آنرا وعده داده است. این دو نفر در اقلیت کامل بودند. دو نفر در برابر ده نفر. چنانچه تصمیم حمله براساس نظر اکثریت گرفته شده بود، یهودیان هیچگاه به مبارزه با کنعانی‌ها برنمی‌خاستند. اما غبراساس بحث و دلایل دو نفر اقلیت یهودیان تصمیم گرفتند نقشه حمله را اجرا کنند و نهایتاً هم موفق به اشغال این سرزمین شدند. این موضوع نشان می‌دهد که اکثریت به تنهائی تعیین کننده تاریخ دنیا نمی‌باشد.

تشخیص صواب و خطا اغلب خارج از عهده و بضاعت اکثریت است. این درسی است که ما از اشغال سرزمین کنعان توسط یهودیان می‌آموزیم. منتها دو نفری که ما در انجیل به عنوان «یوشاین نون» و «کالب» می‌شناسیم اقلیت خلاق بودند و خلاقیت و روح مبارزه‌جویانه آنان، یهودیان را به سرزمین موعود هدایت کرد.

اقلیت خلاق مثبتند. آنان کسانی هستند که در میان تردید و نومیدیها جرقه امید و خوش‌بینی را روشن نگه می‌دارند. اقلیت خلاق به پیشرفت فرهنگ معتقد بوده و تحرک افزونتری به چرخ‌های تاریخ و توسعه و ترقی جامعه بشر می‌دهند. من امیدوارم به خاطر تاریخ و تمدن بشریت شما هم به عضویت جامعه اقلیتهای متعهد و مسئول درآیید.

آغاز تاریخ نوین بشر تماماً در دست شماست.

[۸]
زیان تن آسائی

نسل جوان سرشار از روحیهٔ مبارزه‌جوئی برای ایجاد تحول در وضع فعلی خود و آزمایش غیرممکن‌هاست. این خصایص، دوره جوانی را ارزشمند ساخته و ضامن طراوت و شادابی روح است. نسل جوان هراس از شکست ندارد. افرادی که از شکست بیمناکند و از وضع کنونی خود رضایت دارند در هر سنی که باشند جوانی را از دست داده‌اند. اما کسانی که از روحیه مبارزه‌طلبانه و ماجراجویانه سرشارند و در جستجوی فردای بهتر هستند بی‌توجه به سنشان جوانان واقعی هستند.

نسل جوان خالق دنیای فرداست. او با روح مبارزه‌جویانه فرداها را شکل می‌دهد. جوانان چون گذشته‌ای ندارند، همواره به آینده فکر می‌کنند و نگاهشان به افقهای دوردست و روشن است. چون چیزی ندارند که از دست بدهند، دچار تشویش و اضطراب هم نمی‌شوند، خطری نمی‌شناسند و سرشار از حیات و زنده‌دلی هستند.

از آنجا که نسل جوان هنوز در مرحله‌ای از زندگی نیست که در قید و بند حفظ وضعیت کنونی خود باشد بنابراین، اگر جوانی روحیه

ماجراجوئی خود را فقط به خاطر ثبات زندگیش از دست دهد و یا از مبارزه و ایجاد تحول در وضعیت کنونی‌اش روگردان است، در حقیقت جوانی را از دست داده است. جوانان، آینده را سرشار از موفقیتها و کسب منافع می‌دانند و فرصتی برای تفکر و تشویش از شکستها و زیانهای احتمالی ندارند.

شما باید بدانید که توجه بی‌حد هر فرد به آسایش و حفظ وضعیت کنونیش در واقع نشانه جوانی رو به زوال اوست.

جوانان هرکاری را چه به صورت انفرادی و چه به صورت دسته جمعی با روحیه مبارزه آغاز می‌کنند. این رفتارها از سرزندگی جوانان سرچشمه می‌گیرد. شما به مهاجرین اولیه آمریکا فکر کنید. آنهائی که بدون در نظر گرفتن شرایط موجود رهسپار غرب آمریکا شدند. تصور کنید وقتی این مهاجرین به سوی سرزمینهای چنین پرخطر، دورافتاده و ناآشنا پیش می‌رفتند چه افکاری در سر داشتند. آنها جوان بودند و وجودشان سرشار از روح مبارزه و ماجراجوئی بود و هیچکس هم جلودارشان نبود. این آمریکای جوانان دیروز با آمریکای مملو از لذت‌جوئی و میانسالی امروز تفاوت بسیار دارد.

این یک امر طبیعی است که کارکنان تازه استخدام سرشار از شور و هیجان و اراده برای کارشان باشد. آنها باید جوانی امروزشان را برای تولد و ایجاد فردای درخشان سرمایه‌گذاری کنند. آنها باید سخت بکوشند و سخت درس بخوانند. نتیجه این تلاشها ارتقاء به پایه‌های بالاتر و کسب موفقیتهای مالی است. این پاداشهای معمول و طبیعی جوانانی است که از عمر و جوانی‌اشان برای پیشرفت زندگی سرمایه‌گذاری کنند.

اما مواردی دیده‌شده که همین جوانان سرزنده پس از ارتقاء به سمت مدیران اجرائی به تن‌آسائی خو گرفته، دست از مطالعه و مبارزه برداشته، دیگر شور و علاقه‌ای به خودسازی نشان نداده‌اند. آنها به مرور به بیماری انجام کار برای رفع تکلیف دچار شده و تمام فکرشان محدود به حفظ مال و دارائیشان شده است. به عقیده خودشان تمام موفقیتهائی که در جستجویش بودند به دست آورده‌اند، بنابراین در حد متوسط کار کرده و رفتار متوسطی را در پیش می‌گیرند و به حد کافی استراحت می‌کنند. این بسیار مایه تأسف است که اینان متوجه نیستند که با تن‌آسائی در جهت زوال و نابودی گام برمی‌دارند.

شما نباید مجال این را داشته باشید که به خود بگوئید، بله نهایتاً به اهداف خود رسیده و موفق شده‌اید. کمال رضایت از اینکه به تمامی اهداف خود رسیده‌اید یکی از خطرناکترین لحظات زندگیتان است. چنانچه به یک هدف خود نایل آمدید باید اهداف بزرگتر و والاتری پیش روی خود قرار دهید. همواره باید فکر کنید هنوز به هدف واقعی و نهائی خود نرسیده‌اید. به عنوان مثال، شاید تعدادی از شما هدفتان این است که یکی از بهترین دانشجویان کلاستان شوید. بنابراین با جدیت هرچه تمامتر درس می‌خوانید تا به این هدف برسید. بعد از کسب این موفقیت نباید از روی رضایت در گوشه‌ای بنشینید، بلکه باید اهداف دیگری در پیش داشته باشید. مثلاً این بار هدفتان این باشد که عالیترین دانشجوی کلاستان شوید. و پس از کسب مقام عالیترین دانشجو نباید بازهم احساس رضایت و غرور کنید شما بار دگر بایستی هدف والاتر دیگری پیش روی خود قرار دهید، مثلاً کسب بالاترین امتیاز در هر درس.

بهترین دانشجو شدن کار آسانی نیست، بنابراین باید با منتهای کوشش و تلاش به این هدف برسید. اما باقی ماندن در سمت بهترین دانشجو حتی از بهترین دانشجو شدن هم دشوارتر است. زیرا در این موقعیت به آسانی ممکن است در چنگال رضایت از خود و تن‌آسائی گرفتار شوید و قبل از اینکه خودتان هم متوجه شوید، نه فقط دیگر بهترین دانشجو نیستید بلکه سایرین به شما رسیده و سبقت هم گرفته‌اند.

بعضی علائم حاکی از این است که شما به مرور تبدیل به یک جوان تنبل و تن‌پرور می‌شوید. دلمردگی زائده تن‌پروری است. ملال باعث کاهش فعالیت می‌شود. شما هرگز نباید از فعالیت خود بکاهید. زیرا فعالیت سبب رشد و پیشرفت زندگی است و فعالیت دلیل هستی انسان است. تحرک عامل رشد و اصل زندگی است. فعالیت نشانه این است که شما موجود زنده و زاینده‌ای هستید. مردگان حرکتی ندارند و چنانچه شما هم تحرکی نداشته باشید امکان دارد یکی، دوسال و حتی بیشتر در یک نقطه از زندگیتان بدون پیشرفت ساکن باقی بمانید. زمانی که جوانان مبارزه‌جوئی خود را از دست می‌دهند دیگر امیدی برای آینده آنان وجود ندارد. این در مورد همه جوانان چه به صورت انفرادی و چه دسته جمعی صادق است. عدم سرزندگی در جوانان در همه سطوح جامعه به معنای مرگ و فنای نسل جوان است. و زمانی که مرگ در پیش است، امیدی وجود ندارد. زمانیکه نشاط و جوانی و امیدها از میان می‌روند چه در فرد و چه در جمع، چه در یک موسسه و یا در یک جامعه، در آن هنگام وقت آن رسیده که مراسم سوگواری را تدارک به بینیم.

همانطور که شما هم احتمالاً مشاهده کرده‌اید، بعضی از افراد در

شرکتها به سرعت پیر می‌شوند.

روزی قرار بود رئیس کل یک شرکت تولیدی را برای کاری که داشتم ملاقات کنم. پس از ملاقات متعجب شدم که این شخص هیچگونه اطلاعی در مورد تولید شرکتش ندارد در نتیجه رئیس کارخانه، اطلاعات لازم را در اختیار من گذارد. در آن موقع از کنار این موضوع گذشتم. اما موقعی که متوجه شدم، ماشین این رئیس کل از ماشین من هم بزرگتر و شیکتر است احساس غم‌انگیزی به من دست داد و فهمیدم نمی‌توان چندان به آینده شرکت امیدوار و خوشبین بود، زیرا متوجه شدم مدیرعامل این شرکت چنان مجذوب آسایش و آرامش فعلی خود شده که اندیشه و تفکری برای پیشرفت آینده شرکتش ندارد. او یک فرد تن‌آسا بود. من بارها متوجه شده‌ام که قانع بودن و تن‌آسائی نشانگر پایان‌ها است.

به خاطر داشته باشید تن‌آسائی در جوانی متضمن شکستهاست، حفظ حد متوسط و کافی وسوسه‌هائی است که باید از آنها بپرهیزید و باید افکارتان را طوری تنظیم کنید که انگار هنوز به هدف اصلی خود دست نیافته‌اید و به عنوان یک جوان آماده‌اید اشتیاق و شور و شوق خود را نثار هر فعالیتی کنید آینده از آن شما جوانان است آینده ما هم در دست شماست.

[۹]
کشاورزان و کارگران مزرعه

شما که در شهر بزرگ شده‌اید، احتمالاً دراین باره چیز چندانی نمی‌دانید، اما در شالیزارها علفهای هرزه‌ای هستند که در کنار ساقه‌های برنج می‌رویند. بنابراین برای اینکه ساقه‌های برنج خوب و محکم رشد کنند باید شالیزارها را وجین کرد.

معمولاً، کشاورز از کارگر مزرعه می‌خواهد که شالیزارها را وجین کند و کارگر به مزرعه رفته و تمام روز مشغول اینکارست. اما اگر کشاورز روز بعد سری به مزرعه بزند، باز هم علفهای هرزه را می‌بیند. کشاورز می‌تواند بارها و بارها کارگر مزرعه را برای وجین کردن به مزرعه بفرستد. ولی تا زمانیکه کشاورز خود برای درآوردن علفهای هرزه نرود، همیشه مقداری علف هرزه در شالیزارها باقی خواهد ماند. چرا؟ دلیلش اینستکه کشاورز به عنوان مالک، علاقه وافری به زمین خود دارد. اما کارگر مزرعه چنین احساسی ندارد زیرا زمین متعلق به او نیست. چون کشاورز مالک است، فعالانه دنبال انجام کارهائیست که باعث بهبودی مزرعه‌اش می‌شود.

کارگر مزرعه در جستجوی کار نمی‌رود و همیشه متعرض است چرا کاری را که دیگران انجام نمی‌دهند او باید انجام دهد؟ و چنانچه کارش را به او تذکر ندهند هیچ کاری انجام نمی‌دهد و به استراحت می‌پردازد.

بنابراین طرز فکر کشاورز را با کارگر مزرعه مقایسه کنید. اگر نگرشی به انحطاط اقتصاد سوسیالیستی امروز داشته باشیم، می‌بینیم که ارتباط زیادی با طرز تفکر مذکور دارد، تقریباً همگی احساس می‌کنند کارگر مزرعه‌اند.

اگر به اطراف خود نگاه کنید افرادی را هم می‌بینید که نه فقط وظایف خود را تمام و کمال انجام می‌دهند، بلکه وظایف دیگران را هم بدون اینکه از آنها خواسته شود انجام می‌دهند. از طرف دیگر اشخاصی هم هستند که تا کاری را به آنان تذکر ندهید انجام نمی‌دهند، چه رسد که بخواهند کاری برای دیگری انجام دهند. این تفاوت رفتاری به این جهت است که بعضیها خود را مالک دانسته و دیگران فکر می‌کنند فقط کارگر مزرعه هستند.

شما بایستی همواره با فکر اینکه مالک هستید کار کنید و ادامه زندگی دهید. شخصی با این طرز تفکر تشویشی از شرایط و محیط کار ندارد. او خلاق و بسیار مصمم است، کارکنانی که با این افکار کار می‌کنند، کسانی هستند که در پیشرفت شرکتهایشان نقش به سزائی دارند. اما افرادی که طرز تفکر کارگر مزرعه را پیشه خود می‌سازند، در برابر یک ماه حقوق، فقط در حد متوسط و کارهائی را که مافوقشان به آنها ارجاع می‌کند انجام می‌دهند و احتمالاً در انجام آن هم کاملاً سخت‌کوش نیستند. شرکت‌های دارای این دسته از افراد موفقیت چندانی کسب

نخواهند کرد. این گرایشها در خانواده و حتی پیشرفت جامعه اثر سوء خواهد گذارد.

حدود ده سال قبل در یک روز خیلی گرم تابستان، اندکی پس از فعالیت ساختمان‌سازی «دیوو» در خارج از کشور در زمان خروج از شرکت یک صف بسیار طولانی بیرون از ساختمان شرکت مشاهده کردم. چهره منتظران چندان خوشحال و دوستانه به نظر نمی‌رسید. در بازگشت به شرکت متوجه شدم اکثر این افراد خانمها هستند که بعضاً بچه‌هایشان را به پشت داشتند و در گرمای تابستان عرق می‌ریختند. وقتی جریان را پرسیدم گفتند اینها خانواده‌های کارکنانی هستند که برای کار به خارج از کشور اعزام شده‌اند. مسئولین مربوطه که قاعدتاً می‌بایست به مسائل آنان رسیدگی کنند در کمال خونسردی و آسودگی در اطاقهای کولردار نشسته بودند. من برای زنان و بچه‌هائی که زیر آفتاب در انتظار بودند متاثر شدم. چون آنها در واقع از اعضا خانواده «دیوو» بودند فوراً از پرسنل مربوطه خواستم که در کار آنها تسریع کنند. رئیس مسئول را هم بسیار سرزنش کرده و از او سئوال کردم آیا قادر است حتی برای ۵ دقیقه زیر این آفتاب سوزان دوام بیاورد.

البته بهانه آورد که فضای دفترش برای این جمعیت کوچک است، اما به نظر من اینها همه عذر و بهانه‌های غیرقابل قبولی بودند. اگر سرپرست مسئول، شرکت را از آن خود دانسته و مردمی را هم که در بیرون در انتظار بودند جزء اعضای خانواده «دیوو» قبول می‌داشت، به طور حتم راه حل عاجلی برای مسائل آنان جستجو می‌کرد. به نظر من هیچ عذر و بهانه قابل توجیهی برای اینکه این تعداد مردم زیر آفتاب مدت زیادی

بایستند وجود نداشت.

یکی از بدترین کارها اینست که همواره خود را در کنار مسائل قرار دهیم. اگر عذر و بهانه‌های بیشماری برای خود می‌آورید و احساس مالکیت نسبت به کارتان ندارید، در این صورت به آسانی به یک ناظر بی‌تفاوت و یا یک تماشاچی مبدل می‌شوید. با کمال تاسف بعضیها دوران امروز را «عصر تماشا» می‌نامند.

مالک همانند کشاورز یک تماشاچی و ناظر نیست بلکه مرد عمل است. بنابراین همه باید طرز تفکر مالک بودن را در خود تقویت کنند. شما باید یک کشاورز باشید نه یک کارگر مزرعه در اینصورت هم الگوی خوبی برای دیگران خواهید بود و هم می‌توانید با جدیت فعالیتهای خود را ادامه دهید. شما باید فکر کنید تنها کسی هستید که می‌توانید کارتان را انجام دهید و شما اساس و لوازم کارتان را تشکیل می‌دهید. اگر چنین فکر کنید هم در کارتان خوشحالتر خواهید بود و هم اینکه قابلیت و کارائی خود را نیز بالا می‌برید.

به عنوان مثال، شاید شما هم متوجه شده‌اید که دانشجویان برجسته نه فقط دروسشانرا مرتب مرور و مطالعه می‌کنند بلکه اوقات فراغت را نیز صرف یادگیری و آموزش می‌کنند. چون استقلال فکری بیشتری دارند، لذا در یادگیری خرسندتر بوده و درعین حال قابلیتها و توانائی آنان نیز رشد سریعتری دارد. اما این در مورد شاگردان ضعیف صادق نیست. زیرا آنها به طور خودکار درس نمی‌خوانند و تکالیفشانرا هم انجام می‌دهند آنهم با اجبار. پاره‌ای از آنان حتی تکالیفشانرا هم انجام نمی‌دهند. چنین دانشجوئی نه تنها لذتی از تحصیل نمی‌برد و نه تنها

درس‌خوان نمی‌شود بلکه از رشد دادن توانائیهای خود نیز عاجز است.

هیچکس نمی‌تواند به جای شما زندگی کند. زندگی شما متعلق به شماست و نحوه زندگیتان بستگی به اعتمادیست که در درون خود دارید. شما نمی‌توانید زندگی و مسئولیت زندگیتان را به دیگری واگذارید. امیدوارم از روی نادانی حس مالکیت در وجودتان محو نشود و نهایتاً یک کارگر مزرعه نشوید. کارفرما و مالک خود باشید و به همین نحو هم ادامه زندگی دهید. با اعتماد به نفس کسب علم کرده و زندگی کنید. امید و آرمانها متعلق به کسانی است که نسبت به کار خود احساس مالکیت دارند.

[۱۰]
چه کسی نبوغ خفته را بیدار خواهد کرد

شاید شما هم ماجرای مادر ضعیف‌البنیه‌ای که در لحظه نجات جان پسرش ناگهان یک اتومبیل را از جا بلند کرد شنیده‌اید. این مثالیست واقعی از قدرتهای عظیم و نهفته انسان. ما انسانها دارای توانائیهای خارق‌العاده‌ای هستیم. اما از آنجا که چنین قدرتهائی در نهاد ما به صورت نهفته‌اند ما هیچگاه از عمق و قدرت توانائیهای واقعیمان آگاه نیستیم. کسانیکه به قدرتها و استعدادهای نهانی خود پی برده‌اند در زندگی بسیار موفق شده‌اند. ولی آنهائیکه از قدرتهای خود بی‌اطلاعند، زندگی معمولی را دنبال می‌کنند. طبق بررسیهای منتشر شده، هر انسان تنها ۱۵ درصد از استعدادهای نهانی خود را به کار می‌گیرد. بنابراین چنانچه ما از ۲۰ درصد استعدادهای خود استفاده کنیم همگی نابغه خواهیم شد و اگر ۳۰ درصد از استعدادهایمان را به کار گیریم، قهرمانان بزرگی می‌شویم.

بنابراین منصفانه است، اگر بگوئیم هر نابغه و قهرمانی توانائیهای نهفته خود را خیلی بیش از افراد معمولی توسعه و پرورش داده است.

ادیسون برای هر اختراع خود، دستگاه ابداع شده را بعضی مواقع تا ۲۰۰ مرتبه یا حتی بیشتر آزمایش می‌کرد. ادیسون با پشتکار زیاد استعدادهای نهانی خود را رشد داده نبوغ خفته درونش را بیدار کرد. نهایتاً به یک نابغه تبدیل شد. اعتماد به نفس، بسیار حائز اهمیت است. هر فردی امکان دارد مقدار قابل ملاحظه‌ای پول به دست آورد و بسیار هم قدرتمند باشد. اما پول و قدرت جزء پیرایه‌های انسان و برای استفاده اوست و نباید پس از کسب پول و قدرت تن‌آسائی را پیشه کند. چونکه انسان باید همواره در تحرک باشد، در غیراینصورت فرسوده می‌شود. فرد اگر سعی و تلاش مستمر برای تقویت اعتماد به نفس و پیشرفتش نکند، وسیله عقب گرد خود را در زندگی فراهم کرده چرا که حفظ و ثبات موقعیت کنونی بسیار دشوار است و شما مجبورید در زندگی یا در جهت جلو پیشروی کنید و یا اینکه پس‌رو باشید. اگر زمانیکه دیگران به پیش می‌روند، شما فقط درصدد ابقای موقعیت کنونی خود باشید، در واقع در جهت معکوس و پس‌روی گام برمی‌دارید.

شما باید با خلاقیت در رشد و خودسازی تلاش کنید. «هانری برگسن»، فیلسوف فرانسوی یکبار گفت پیشرفت کردن در واقع سرشت زندگی است. تمام موجودات باید فعالانه رشد و ترقی کنند و اغلب این را به عنوان اصل زندگی بشناسند.

بنابراین شما بایستی مدام بر رشد و پیشرفت خود نظارت داشته باشید و با تمام قوا سعی کنید فردی باهوشتر و زرنگتر شوید. باید نسبت به دیگران بخشنده و نسبت به خود سختگیر باشید. احتیاط کنید که در دام عذر و بهانه و توجیه‌تراشی گرفتار نشوید. شما بدون غالب شدن بر خود

نمی‌توانید فاتح دیگران باشید. اگر خود را یک آدم بیکاره و ضعیف بپندارید، دیگران هم به همین نحو در مورد شما قضاوت خواهند کرد.

من همیشه از اینکه به تحصیلاتم ادامه نداده‌ام افسوس می‌خورم. قرار بود برای ادامه تحصیل به خارج از کشور سفر کنم، ولی مسائل در آنزمان مانع اینکار شد. شاید به همین دلیل هنوز هم فکر می‌کنم چیز مهمی را از دست داده‌ام و زمانیکه به قسمتهای مختلف دنیا سفر کرده و افراد متفاوتی را ملاقات می‌کنم، این کمبود را بیشتر احساس می‌کنم. به عنوان مثال وقتیکه یک خارجی را در رابطه با کارم ملاقات می‌کنم عدم اطلاع درباره آداب و رسوم و تاریخچه کشورش برایم مشکل‌ساز است.

وقتیکه مدام در حال سفرید، نمی‌دانید ملاقات شونده بعدی شما دارای چه اعتقادات مذهبی و علایق است. بنابراین شما باید برای هر موقعیتی کاملاً آمادگی داشته باشید. در غیراینصورت عنان موفقیت از دست شما رها خواهد شد.

به عنوان مثال باید اطلاعاتی راجع به مذاهب اسلام و هندو و نیز تاریخ کشورهای سودان و الجزایر داشته باشید. رئیس هیئت مدیره یک موسسه بودن خیلی بیش از آنچه فکر کنید نیازمند کسب اطلاعات و معلومات است. با توجه به این نیاز بعضی اوقات استادان دانشگاه مرا در سفرهایم همراهی کرده و در هواپیما اطلاعات لازم را درباره کشور و ملت مورد نظر در اختیارم می‌گذارند. با کمال تاسف این تنها اوقاتی است که فرصت فراگیری اینگونه مطالب را دارم. این اطلاعات دانش مرا درباره تاریخ، وضعیت اجتماعی و حوادث اخیر این ملتها توسعه می‌دهد. البته این نوع فراگیری همانند تماشای مناظر از ترن در حال حرکت

است. اما همین طرز یادگیری هم به من نیرو و قدرت تازه بخشیده و هم اینکه باعث رشد دانش عمومی من گردیده است.

گفته می‌شود جوانان امروزه فقط برای امروز زندگی می‌کنند. من یکی از افرادی هستم که بسیار نگران این روند و طرز تفکر جوانان هستم. زیرا اگر خیلی در قید و بند زندگی امروزتان باشید. فرصت و نیروئی برای رشد استعدادهای نهانی و آینده‌سازیتان نخواهید داشت. طرز تفکر «فعلاً وارد معرکه شویم بعداً هرچه شد شد.» باعث تباهی جوانان می‌شود. تستهای چند جوابی هیچ تاثیری در رشد و پیشرفتتان ندارد. حتی اگر امتیاز صددرصد کسب کنید. چون این امتیاز ذره‌ای بار نوآوری و خلاقیت ندارد و این نوع آزمایش‌ها استعداد و قدرت ابداع‌گرائی شما را خفه می‌کند.

جوانانی نیز که ساعتهای طولانی مشغول تماشای تلویزیون و خواندن مجله‌های کارتونی می‌شوند، عاقبت به مرحله‌ای می‌رسند که از فکر کردن هم منزجر می‌شوند. آنها در جستجوی هیجان و رضایت‌های لحظه‌ای و ظاهری هستند و به مرور به حالت انفعالی درآمده و نهایتاً کمترین حرکتی در جهت رشد استعدادهایشان انجام نمی‌دهند.

همانطور که قبلاً هم اشاره کردم، حفظ وضعیت کنونی در واقع مانند پس‌روی در زندگیست. زیرا زمانیکه شما در حفظ وضع کنونیتان تلاش می‌کنید، دیگران از شما سبقت گرفته و به پیش می‌روند. چندان مبالغه‌آمیز نیست اگر بگوئیم کسانیکه، این گونه زندگی می‌کنند. کارشان تمام است زیرا امیدی به آینده ندارند. تنها جوانانیکه پیوسته در کسب علم و رشد استعدادهایشان کوشش دارند در زندگی پیشرفت خواهند

کرد. این جوانان با امید و آرزو به آینده می‌نگرند و ما نیازمند اینگونه جوانان هستیم.

نسبت به خود سختگیر باشید، هیچگاه تصور نکنید به هدف نهائی خود نائل آمده‌اید و از کارهایتان کمال رضایت نداشته باشید. زندگی را با قدرت هرچه تمامتر به پیش ببرید. اگر تحرکی نداشته باشید از کار افتاده می‌شوید. عدم پیشرفت مساویست با عقب ماندگی.

حقیقت امر این است که کسانی قهرمانان یا نابغه می‌شوند که استعدادهای درونی خود را که هریک از شما دارای آن می‌باشید به نحو مطلوب پرورش داده‌اند. بنابراین استعدادهای خود را هر چه بیشتر پرورش دهید چون شما هم می‌توانید یک نابغه و یا یک قهرمان باشید. به خاطر داشته باشید، شما هرگاه اراده کنید می‌توانید نبوغ خفته خود را بیدار کنید. بنابراین به پیش بروید و نبوغ خفته درونتان را بیدار کنید.

[۱۱]
نوکیسه‌ها دردسرند

در چند سال اخیر کشور کره به طور نسبی مرفه‌تر شده و درآمد سرانه آن به مرز ۵۰۰۰ دلار رسیده است. خیابان‌ها مملو از خودروهای گوناگون و متنوع است. فروشگاههای عظیمی داریم که پر از کالاهای نفیس و گرانبهایند. سفر به خارج برای همه مقدور است.

با کمال تاسف یکی از اثرات جانبی این رفاه نوظهور، ولخرجی و افراط گری مردم است. عارضه‌ای که در کل جامعه همانند مرض واگیر شیوع پیدا کرده است. صحیح است که ما از نظر استاندارد زندگی مرفه‌تر شده‌ایم، ولی یقیناً وقت آن نیست که با ولخرجی و افراط زندگی کنیم.

با اینکه درآمد سرانه کشورمان به‌مرز ۵۰۰۰ دلار رسیده اما یقیناً اقتصاد کره امروز همانند اقتصاد ژاپن و تایوان چندسال قبل با همین درآمد سرانه نمی‌باشد. من احساس می‌کنم که درآمد سرانه واقعی کره چیزی نزدیک به ۲۰۰۰ دلار می‌باشد. چون با توجه به تورم و ارزش بالای پول کره در برابر دلار و نیز استاندارد فعلی این کشور در مقایسه با

استاندارد ژاپن و تایوان در زمانیکه درآمد سرانه آنها در این حد بوده، در واقع می‌توان گفت درآمد سرانه فعلی کره بیشتر نزدیک به مرز ۲۰۰۰ دلار می‌باشد. ما امروزه به اتکای درآمد سرانه، مقادیر سرسام‌آوری پول خرج می‌کنیم.

فردیکه دو هزار دلار درآمد دارد، اگر صد هزاردلار خرج کند نهایتاً با مشکل روبرو خواهد شد. اگر این استدلال را بپذیریم یقیناً باعث رونق و رفاه زندگی خانواده و اجتماع می‌شود. در این کشور اغلب مردم دیوانه‌وار پول خرج می‌کنند و هیچکس فکر پس‌انداز نیست. این ولخرجی‌ها مسبب اصلی مسائل و مشکلات جدیدی در جامعه‌اند. بنابراین ما باید مانع این ولخرجیها شویم. به نظر می‌رسد که انسان خیلی کم حافظه است. هنوز مدت زیادی از زمانی که این کشور به زحمت توانست خود را از قید گرسنگی و فقر رها کند نمی‌گذرد. مشاهده این ولخرجیهای غیرعقلائی مانند اینستکه بچه‌ای قبل از راه رفتن سعی به دویدن کند.

به دست آوردن پول مهم است ولی استفاده از آن نیز به همان نسبت قابل اهمیت است. فردیکه با سختی و مشقت پول به دست می‌آورد ارزش آنرا کاملاً می‌داند و هیچگاه با بلاهت از آن استفاده نمی‌کند. وقتی فردی برای به دست آوردن پول متحمل سختی و رنج می‌شود، پولش را بیهوده به هدر نمی‌دهد. چون در این صورت در واقع به تمام تلاش و زحمات خود توهین نموده است. از سوی دیگر پولی که آسان به دست آمده آسان هم از دست می‌رود. هیچکس از خرج کردن پول بدون زحمت احساس ندامت نمی‌کند.

پس علت این ولخرجیهای غیرمسئولانه که در سراسر جامعه امروز کره شایع است چیست؟ به نظر می‌رسد یا مردم ارزش پول درآوردن با زحمت را به دست فراموشی سپرده‌اند یا اینکه عده زیادی پولهای باد آورده دارند، هر دوی اینها مایه دردسر و ناراحتی جامعه است.

من معتقدم از نظر تاریخی ما در موقعیت بسیار حساسی قرار گرفته‌ایم و زمان آن رسیده که همه ما برای از بین بردن روش‌های ناخوشایند فعلی کوشش کنیم.

کشور ما هم اکنون بر سر یک دو راهی است از یک سو می‌توانیم با سرعت هرچه تمامتر به رشد اقتصادی دست یافته و به یک ملت پیشرفته تبدیل شویم و یا اینکه در جایگاه فعلی خود راکد باقی بمانیم. بنابراین ما باید حس وطن دوستی را نسبت به خود و نسبت به کارمان احیا کنیم. ما باید همان احساسات از خودگذشتگی را که در دهه ۶۰ و ۷۰ داشتیم برای پیشرفت کشورمان دوباره زنده کنیم و سخت کاری را از سر بگیریم.

بااینکه سطح زندگی ژاپنیها خیلی از ما بالاترست ولی نحوه زندگیشان به مراتب از ما متعادلتر میباشد. حتی مدیران عالیرتبه موسسات بزرگ ژاپن هم در خانه‌های ۱۰۰ـ۱۳۰ متری با اثاثیه‌های بسیار ساده زندگی می‌کنند. رئیس هیئت مدیره شرکت عظیم توشیبا سالانه حدود ۱۰۰ میلیون ین درآمد دارد ولی در خانهٔ ۸۳ متری زندگی می‌کند ماهانه نیز بیشتر از ۱۵۰۰۰۰ ین خرج نمی‌کند. ولی در کره بعضی از مدیران موسسات کوچک دارای خانه‌های ۳۳۰ متری با اسباب و اثاثیه لوکس وارداتی می‌باشند.

ژاپنیها در پس‌انداز و صرفه‌جوئی بی‌رقیبند همین اندوخته و

صرفه‌جوئیهاست که ژاپن را به یکی از ثروتمندترین ملتهای دنیای امروز تبدیل کرده است. بعضی از چیزها را باید از دیگران آموخت و ما جز اینکه در برابر صرفه‌جوئی و تعادل زندگی ژاپنیها خجل زده شویم چاره‌ای نداریم. وقتیکه مردم شروع به ولخرجی می‌کنند، متوقف کردنشان کاری است بس دشوار. بنابراین ابتدا باید به ارزش خرج کردن معقول و صرفه‌جوئی پی ببریم. وقتی افراد به چیزهای بهتر و بزرگتری عادت می‌کنند، ترک عادتشان سخت است. به عنوان مثال شخصی که در یک خانه بزرگ زندگی کرده، برای او بسیار سخت و بعضی مواقع غیرممکن است که به یک خانه کوچک نقل مکان کند. هیچ چیزی ناراحت کننده‌تر از این نیست که کسیکه همواره با ماشین شخصی رفت و آمد می‌کرده، باردیگر مجبور به استفاده از وسایل نقلیه عمومی شود. مصرف زیاده از حد نه فقط خطرناک است بلکه به مرور تبدیل به یک عادت ناخوشایند اجتماعی می‌شود. ملت مصرف کننده‌ای که بیش از درآمدش خرج می‌کند ملتی است که به استقبال مشکلات می‌رود. خطر این روند فقط از جهت هدر دادن پول نیست، در وجدان عمومی جامعه نیز تاثیرگذار است. چون کلاً مردم هرچه سخت کوشی کمتری از خود نشان دهند، بیشتر در پی هیجان و لذت لحظه‌ای زندگی هستند. تمایل بیشتری به تفریح دارند تا کار کردن و به مرور قربانی تنبلی و افراط گری می‌شوند. به جای اندوختن‌های کم‌کم، از طریق فعالیتهای صحیح، همواره در پی کسب ثروت بادآورده‌اند. این رفتارها در نهایت منجر به انحراف و زوال موجودیت جامعه و ملتها می‌گردد.

در اینکشور همگی طوری از پول استفاده می‌کنند که گوئی آب روان

است. کل جامعه در زیر این مستی کشنده تلوتلو می‌خورد. حالا وقت آن رسیده که ما همگی شعور خود را بازیابیم. این افراط کلاً ملت ما را به سوی جنون سوق می‌دهد. افرادیکه باعث شیوع این اختلال روانی در سطوح جامعه‌اند همین نوکیسه‌ها هستند. این مرض حتی به گروه رهبری مملکت یعنی درست همان کسانیکه خود باید مصلح و رافع گرایش‌های منفی جامعه باشند نفوذ کرده است. در اثر چنین انحرافها، تفاوتهای طبقاتی این کشور به مرور زیاد و زیادتر می‌شود. هم اکنون در جامعه ما خانواده‌هائی هستند که افراد آن هر یک دارای یک اتومبیل است در حالیکه عده زیادی حتی جای کافی برای خوابیدن هم ندارند. افرادی در این جامعه دیوانه‌وار تلاش می‌کنند به عضویت باشگاههای گلف و اسکی درآیند، در حالیکه در خانواده‌های دیگر همسن و سالهای آنان از شدت فقر و نومیدی دست به خودکشی می‌زنند. بنابراین ملاحظه می‌کنید افراطگری تا چه حد برای جامعه مضر است و چه بیعدالتیهای فاحشی را موجب می‌شود.

ثروتمندان باید از زرق و برق زندگی خود بکاهند و به جای به رخ کشاندن ثروتشان یا ولخرجیهای افراط گونه، دارائیشان را با مستمندان تقسیم کنند. ما باید راه و رسم رفاه اجتماعی را به جامعه بازگردانیم. ثروتمندان باید منافع خود را کاهش داده و یاری کنند تا شکاف طبقاتی بین ثروتمندان و مستمندان کمتر شود. ولی چنانچه ثروتمندان بر این عقیده باشند که نحوه استفاده از ثروتشان به هیچکس ارتباط ندارد، در اینصورت کل جامعه دستخوش مشکلات می‌شود. اگر خرج کردن اسراف‌آمیز ثروتمندان ادامه داشته باشد. آنان به لحاظ مصرف زیاده از

حد خود باعث اختلافات طبقاتی بیشتری شده و به مرور ملت را به تباهی و عصیان می‌کشانند.

چند سال قبل، در یک میهمانی که به افتخار مدیران اجرائی و همسرانشان ترتیب داده شده بود، همسر یکی از مدیران با یک پالتوپوست گرانبها به میهمانی آمد. من دقیقاً می‌دانستم که این کارمند با حقوق ماهیانه‌اش قدرت خرید چنین پالتو پوستی را ندارد. به علاوه این خانواده دارای چند دستگاه اتومبیل نیز بودند، کاملاً مشخص بود، که خرج این خانواده خیلی بیش از درآمدش بود، مگر اینکه آنها پول اضافی از درآمدهای جانبی به دست می‌آوردند. ضمناً از آنجا که این شخص در واحد تدارکات کار می‌کرد، عده زیادی به او مظنون بودند.

در آن موقع من احساس کردم، افراطگری این شخص به آسانی به سایر کارکنان نیز سرایت خواهد کرد به این لحاظ دستور دادم بی‌آنکه کسی زیاد متوجه موضوع شود، آن شخص را از سمت و مسئولیتش بردارند. تا جائیکه به من مربوط می‌شود، این شخص توجیه و دلیلی برای اینکه همسرش دارای یک پالتوپوست باشد نداشت، البته این شخص نهایتاً شرکت را ترک نمود. مسئولیت فرد نسبت به جامعه‌اش با افزایش دارائیش بالا می‌رود. هر چیزی که ما داریم از طریق جامعه به ما رسیده است. این موضوع در مورد دارائی، شهرت و قدرت نیز صادق است. جامعه ثروت را برای تشکیل قصر و بارگاه فرعونی به ما اعطا نکرده، بلکه آنانرا در اختیار ما گذارده تا به طرز مطلوبی همه را دوباره به او بازگردانیم.

بنابراین هرچه دارائیتان بیشتر باشد باید اقتصادی‌تر زندگی کنید. زیرا

شما مسئولید که با صرفه‌جوئی و سخت‌کوشی روند جامعه‌تان را به جهت مطلوب و سالم سوق دهید. کشور ما بیش از هر وقت دیگر در رفاه به سر می‌برد ولی نه به آن سطحی که برای فخرفروشی به افراط روی آوریم. ما هم اکنون بر سر یک دو راهی قرار گرفته‌ایم که می‌توانیم از یک سو در جهت رشد و ترقی گام برداریم و یک ملت پیشرفته شویم یا در جائی که هستیم ساکن باقی بمانیم. به خاطر داشته باشید یکی از بزرگترین موانع پیشرفت هر جامعه افراط گری و مصرف زیاده از حد است.

بگذارید آداب سخت کوشی را رواج دهیم. بگذارید رفتارهای شایسته را احیاء کنیم. بگذارید فراوانیهای امروز را برای فرداهای پرنعمت‌تر ذخیره کنیم و خواسته‌های خودپسندانه خود را مهار کنیم تا بتوانیم جامعه با ثبات و مرفه‌تری را برای نسل آینده به میراث بگذاریم بگذارید سخت کوش و مقتصد باشیم.

[۱۲]
از درون خود بجوشید

معمولاً پس از صرف شام در رستوران، بسیاری از خارجیها از گارسون تقاضای یک کیسه پلاستیکی برای بردن ته مانده غذایشان می‌کنند. البته برای دیدن چنین صحنه‌ای نیازی نیست که به خارج از کشور سفر کنید. بعضی از خارجیها اینکار را همین جا در کره هم انجام می‌دهند. اما هر قدر هم که غذا گرانقیمت باشد، ما هرگز چنین کاری نمی‌کنیم. برای ما کره‌ایها تقاضای پس مانده غذا عملی است ناپسند که اصلاً قادر به انجام آن نیستیم. پیش خود فکر می‌کنیم این عمل انعکاس نامطلوبی از ما به جای خواهد گذارد. شاید هم بیم داریم دیگران فکر کنند که خیلی فقیر یا خیلی سطح پائین هستیم.

اینکار خارجیان چه معنائی دارد؟ آیا به این مفهوم است که آنها ارزان خر و فقیرند و یا اینکه عملشان انعکاس نامطلوبی از آنان می‌دهد؟

به نظر من ما بیش از اندازه برای حفظ ظاهر اهمیت قائلیم و تمایل زیادی به تظاهر داریم. بعضی از افراد کم سواد تظاهر به دانستن علم و دانش می‌کنند. دیگران که پول مختصری در جیب دارند برای تحت تاثیر

قرار دادن دیگران ولخرجی می‌کنند. البته این رفتار شامل همه نمی‌شود، ولی بسیاری از ما زیبائی باطن را فدای ظواهر می‌کنیم. فکر می‌کنیم برای تحت تاثیر قرار دادن دیگران باید گزافه‌گوئی کنیم. تعداد زیادی از ما با باطنهای پوک و تهی، تنها با ظاهرمان خودنمائی می‌کنیم. که آنرا اصطلاحا برون عالی درون خالی می‌نامیم.

امیدوارم شما جوانان پیرو این شیوه فرهنگی نباشید. زندگیتان را برای تظاهر به هدر ندهید. جوانی دورانی است که شما باید خود را وقف رشد درون کنید. راه و رسم زندگی از ظاهر انسان منشاء نمی‌گیرد، بلکه چیزهائیست که در درون سرچشمه دارند. شیوه‌هائی که منشاء ظاهری دارند، پوچ و بیهوده‌اند اما شیوه‌هائی که از درون انسانها الهام می‌گیرند ارجمند و باارزشند و تا ابد با انسان باقی می‌مانند.

جوانان طبیعتاً حساسند و به علت احساساتی بودنشان به سادگی در دام زندگی حفظ ظاهر می‌افتند. به همین دلیل بسیاری از خوانندگان و بازیگران در لباس پوشیدن و ظاهر با یکدیگر به رقابت برمی‌خیزند. عده کثیری از جوانان جذب خوانندگان و هنرپیشگان پرزرق و برق می‌شوند. این ظاهرهای پرزرق و برق به مرور مد روز می‌شود و نهایتاً باعث می‌گردد این ستارگان موضوع داغ بحث و گفتگوی همگان شوند.

من هیچگاه نمی‌گویم لذت بردن از یک ترانه و دوست داشتن یک هنرپیشه خاص خوب نیست. اما چیزی که بر آن تاکید دارم اینستکه جوانی دوران مهم و در عین حال بسیار کوتاهی از زندگی شما را تشکیل می‌دهد. لذا این فرصت گرانبها را با اسیرشدن و در دام افتادن مدهای روز و ظواهر زندگی به هدر ندهید، زیرا مد و ظواهر همگی زودگذرند و

فقط درون و باطن انسان فنا ناپذیرست. من واقعاً معتقدم که در جوانی وقت و نیرویتان را صرف رشد شخصیت درونی خود کنید.

گرفتار ظواهر زودگذر نشوید، اگر هم این ظواهر بسیار وسوسه‌آمیز باشند، به خاطر داشته باشید که قارچهای سمی در مقایسه با قارچهای سالم خوراکی ظاهری بسیار فریبنده و زیبا دارند. این شامل جواهرات نیز می‌شود. اغلب جواهرات بدلی درخشانتر و خیره کننده‌تر از اصل هستند. چون این جواهرات بدل هستند اغلب از درخشندگی و تلاءلو خیره‌کننده‌ای برخوردارند، همین باعث شیفتگی و جذب بیشتر انسان می‌شود. اما شما فریب این بدلها را نخورید.

اگر لگن بچه حتی خیلی درخشان و خیره کننده درست شده باشد، باز هم بیشتر از یک نوع مصرف ندارد. در عین حال گلدانهای زمخت و بدترکیب می‌توانند نگاهدارنده گلهای زیبائی باشند. شما باید با اعمالتان صحبت کنید. گفتار و کردارتان باید هماهنگ باشند. کلمات مانند نهر آبی از دهان شما روان می‌شوند ولی اگر کردار صادقانه در پی نداشته باشد، هیچکس تحت تاثیر آن قرار نمی‌گیرد. ما مثلی معروف داریم که «به عمل کار برآید به سخندانی نیست».

اولین پروژه ما در سودان، بنای مهمانسرای رئیس جمهور این کشور بود. قرار بود این مهمانسرا در آنسوی عمارت رئیس جمهور ساخته شود. دولت سودان چندان تمایلی به معامله با ما نشان نمی‌داد. شاید به این دلیل که مقامات سودانی در آنزمان تحت تاثیر کره شمالیها بودند که پروژه ساخت «مرکز جوانان» سودان را در دست داشتند. به علاوه دولت سودان در آن موقع روابط سیاسی با کره شمالی داشت ولی هنوز روابطی

با کره جنوبی برقرار نکرده بود. در هر صورت ما در موقعیت بسیار دشواری قرار داشتیم.

من فکر کردم اگر این موقعیت را از دست بدهم دیگر هرگز قادر به دستیابی به بازار سودان نخواهیم شد. بنابراین تصمیم گرفتم به جای صحبت با حربه عمل وارد این بازار شوم. چرا؟ زیرا معتقدم که دوصد گفته چون نیم کردار نیست. بنابراین دست به کار شدیم و بیست و چهار ساعته روی این پروژه کار کردیم. بی‌شک کاخ رئیس جمهور نسبت به نور چراغ در محوطه کار ما در سرتاسر شب بی‌توجه نبود. ما دیوانه‌وار کار کردیم و خیلی پیش از وقت مقرر پروژه را به اتمام رساندیم. احتمالاً رئیس جمهور کار ما را با کره شمالیها مقایسه کرده و تحت تاثیر پیشرفت کار و تکنولوژی ما قرار گرفت. بهرحال ما از طریق این پروژه در را برای دولتمان جهت ایجاد مناسبات سیاسی گشودیم.

گفتگو و مذاکره قویترین روش برای متقاعد ساختن دیگران نیست. گرچه صحبت کردن مهم است و شما باید بتوانید خیلی خوب و صادقانه صحبت کنید و دیگران را تحت تاثیر افکارتان قرار دهید. اما در واقع اعمال شماست که انسانها را تحت تاثیر و نفوذ واقعی قرار می‌دهد. پاره‌ای اوقات ممکن است صحبتها به نتیجه مطلوب نرسند، اما به عمل در آوردن کلمات و ایده‌ها هرگز شکست نمی‌خورد. چنانچه واقعاً مایلید به شما اطمینان و اعتماد شود، با صداقت عمل کنید و طرف را متقاعد سازید.

قدرت باطنی افراد به مفهوم قابلیت واقعی انسان نیز می‌باشد. افرادیکه دنیای امروز نیازمند آنهاست کسانی نیستند که با ظاهر آراسته

فقط رفت و آمد می‌کنند بلکه ما محتاج افرادی با قابلیتهای حقیقی هستیم. آنان اهل گزافه‌گوئی و فخر فروشی نیستند ولی در همه جا مورد احترام و ستایشند. بنابراین شما باید در زمان جوانی قابلیتهای خود را در حد اعلا پرورش دهید و تا حد امکان علم و دانش بیاموزید. برای توفیق در زندگی نیازمند فرهنگ غنی، دید باز و منزه و رشد تخصصها و خبرگی هستید. جوانی خیلی زودگذر است. آنرا از روی نادانی و به خاطر ظواهر از دست ندهید. در زمان پیری برای هر دقیقه‌ای که در جوانی به هدر داده‌اید ساعتها افسوس و تاسف خواهید خورد.

براساس آمار چند سال قبل، نسبت دانشجویان در کره، ۲۵۰۰ دانشجو در هر ۱۰۰۰۰۰ نفر جمعیت بوده‌است که این رقم ۴ برابر تعداد دانشجویان دهه ۷۰ می‌باشد. آمار نشان می‌دهد که سالانه ۲۵۰۰۰۰ نفر به نیروی کار تحصیل کرده این کشور اضافه می‌شود. اما ما به اندازه کافی شغل مناسب برای این نیروی کار نداریم. این نمایانگر رقابت شدید در جامعه امروز ما است. بنابراین شما نمی‌توانید جوانی خود را ابلهانه از دست بدهید. امروز باید قابلیتهای خود را در منتها درجه وسعت دهید، البته نه برای دستیابی به موفقیت‌ها بلکه برای اینکه در زندگی از دیگران عقب نمانید.

اگر قابلیت و اعتماد به نفس و قدرتهای درونی خود را به حد اعلا برسانید، به آینده درخشانتر جامعه‌تان کمک کرده‌اید. همانند چرخ چاه خالی نباشید، قابلیت و قدرتهای درونی خود را رشد دهید. یکی از ستون‌های اصلی پیشرفت ملتتان باشید.

کلام آخر
به استعدادهای نهانی خود واقعیت بخشید

جوانی مرحله عبور از مرز طفولیت به بلوغ و یا توقفگاه بین راه نیست و این گزاف نیست اگر بگویم این مرحله از زندگی تعیین کننده چگونگی و جهت آینده‌تان خواهد بود.

امکانات زندگی دارای بار منفی و مثبت می‌باشد؛ امید و یاس. به لحاظ انعطاف‌پذیری شما جوانان، طرز زندگیتان در این مرحله مشخص کننده سیر آینده‌تان خواهد بود. به این دلیل است که نسل قدیم توجه بسیار به جوانان دارد. من به عنوان پیش کسوت و بنیانگذار تشکیلات صنعتی و کسی که قلباً توجه خاصی نسبت به شما جوانان یعنی مسئولین آینده کشور دارد مایلم شما را در اندیشه و افکار خود سهیم کنم. زیرا معتقدم جوانان دارای استعدادهای نهفته بسیارند.

تفکرات و اهداف

همانطوری که قبلاً اشاره شد، تاریخ متعلق به افراد صاحب هدف است. تنها ملتهائی که سعی دارند به تفکرات و اهداف خود واقعیت ببخشند قادرند پیشقراولان تاریخ باشند.

اهداف شما باید به زلالی آب چشمه و در عین حال شکوهمند و عظیم باشد. در این دنیا، برای جوانانی که اهداف پست و خودپسندانه دارند جائی وجود ندارد. شما باید بتوانید جهان را در قلوب خود جای دهید و آرزوهایتان به‌عظمت و شکوه آسمان باشد. یکی از فلاسفه گفته است جوان بدون هدف مانند کسی است که دست به‌خودکشی روحی زده‌باشد.

با خلاقیت بیندیشید

سیر تاریخ و تمدن جهان همواره توسط متفکرین و افراد خلاق ترسیم می‌شود. جامعه‌ای که به خلاقیت و قدرت تولید خود بها می‌دهد. هرگز شکست نمی‌خورد. شما قادر به اندیشه‌های مثبت هستید، بنابراین هرکاری را با افکار مثبت آغاز کنید در این صورت هادی و راهنمای طریق خواهیدبود.

شما نباید در تن‌پروری و سرگرمی افراط کنید. آماده هدایت دنیا باشید و چشم به آینده و دنیا داشته باشید. آینده و دنیا با هم در آمیخته و در واقع یکی هستند.

در جامعه تنها ناظر و تماشاچی نباشید، فرمانروایان دنیا باشید. در این راه نسل قدیم نباید از هیچ کمکی دریغ کند. بنابراین با خلاقیت بیندیشید. مثبت و پرتلاش باشید، آینده درخشانتری بناکنید.

مبارزه

پیشرفت تاریخ و تمدن با مبارزه‌جوئی و رشادت میسر شده است. افراد مبارز در هر کاری موفق خواهند شد. و شما به این دلیل که جوانید سرشار از اعتماد به نفسید و همین اعتماد به نفس باعث شجاعت و جرأت شما می‌شود. جوانان همواره در جستجوی ماجراجوئی هستند و بیمی از

شکست ندارند. شخصی که هر کاری را با بیم و هراس شروع می‌کند خیلی پیش از اینها جوانی و نشاط خود را از دست داده است.

شعله‌های اشتیاق انجام کار و موفقیت بایست سراسر وجودتان را فراگیرد. شما باید همواره سعی داشته باشید تا قابلیتها و توانائیهای خود را رشد دهید.

اعتماد به نفس، مبارزه، شجاعت، ماجراجوئی، توفیق، سرزندگی، پیشتازی، احساسات شدید، تمامی این صفات از آن جوانان است. جوانان جائی برای قبول خفت عباراتی از قبیل پستی، ضعف، تنبلی، شکست، ناامیدی، یاس، تسلیم و غیره ندارند.

بنابراین مبارزه کنید و با شجاعت مبارزه کنید. هراسی از شکست نداشته باشید و زندگی را با تمام وجود به سوی خود فراخوانید.

فداکاری

تاریخ دنیا با فداکاری انسانها بارور می‌گردد. نسل حاضر برای کامیابی و توفیق نسل آینده موظف به فداکاری است.

به لحاظ اینکه جوان هستید، باید نسبت به مسئولیتهای اجتماعی خود کاملاً آگاه باشید. اگر احساس مسئولیت نسبت به جامعه، ملت و نسل و آینده نکنید پس دیگر جوان نیستید. این اصل امروزه بیش از هر وقت دیگر شامل نسل جوان کره می‌باشد. کشور ما هم اکنون در آستانه احراز هویت یک ملت پیشرفته قرار دارد چون نسل من با احساس مسئولیت و فداکاری، ملت کره را به این جایگاه هدایت نموده است. حال این بستگی به شما، نسل جوان دارد که ملت را از این آستانه عبور دهید یا خیر. اما چنانچه فاقد حس مسئولیت و فداکاری کافی باشید کشور ما همچنان در

این آستانه باقی خواهد ماند و هرگز از این مرحله گذر نخواهد کرد.

مسلم هیچیک از ما مایل نیستیم چنین اتفاقی بیفتد بنابراین باید احساس مسئولیت و فداکاری را نسبت به جامعه در خود تقویت کرده. و آنرا به نسل آینده پیشکش کنیم.

نوع دوست باشید

افراد برای زیستن و زندگی مشترک خلق شده‌اند. هیچکس نمی‌تواند تنها در انزوا زندگی کند. خودبینی صفت پسندیده‌ای نیست، بنابراین شما هرگز نباید خود را آلوده تعصبات، خودبینی و طمع بکنید. به جای پرداختن به خود در فکر دیگران باشید. همواره منافع جامعه و مردم را مقدم بر منافع شخصی قرار دهید. خودپسند هرگز نه جوان است و نه جوانمرد.

جوانان به اعتماد و اعتقاد ارزش و بها می‌دهند و شیفته زیبایی همکاری و محبت‌اند. آنها مجری و تابع اصول زندگی مشترک، رفاه مشترک بوده و بدون هیچ چشمداشت مادی نگرشی عمیق به وجود انسانها دارند.

جوانان کسانی نیستند که در گوشه انزوا عمر خود را در خیال بافی و افکار واهی تلف کنند. کنج عزلت مناسب جوانان نیست. فضاهای باز و آزاد متعلق به آنهاست. در چنین جو مساعدی من تبدیل به ما می‌شود. بنابراین در بند خودبینی گرفتار نشوید. با اعتقاد و محبت به سوی فرداها بشتابید.

با خود صادق باشید

نسل من هرقدر کوشش کند بازهم نمی‌تواند با خودش صاف و صادق باشد. چون مسائل شغلی و خانوادگی مانع این کار می‌شود. پاره‌ای اوقات به لحاظ موقعیت‌ها ما مجبور بودیم کارهائی انجام دهیم و حرفهائی بزنیم که به هیچ‌وجه مورد خواست ما نبود. اما نسل امروز مجبور به کرنش به اینگونه مسائل نیست. همواره سعی کنید در موقعیتهائی که ابداً مورد علاقه‌تان نیست قرارنگیرید. در جوانی به دنبال خواسته‌های واقعی خود بروید این بالاترین حسن نیتی است که می‌توانید درحق خود اعمال‌کنید.

متواضع باشید

رشد و پیشرفت ذهنی و شخصی هر انسان از آموزش و آموخته‌ها منشاء می‌گیرد. لحظه‌ای که فکر می‌کنید واقعاً فرد مهم و با اهمیتی هستید رشد روح و روانتان متوقف می‌شود. شخصیت و روح شما با فروتنی و کوشش برای یادگیری امکان رشد و پیشرفت خواهد داشت. در حالی که اندامهای بدنتان قوی می‌شود، باید روز به روز سر به زیرتر باشید. بایست از عرق جبین زارعین، لباس چرب کارگران و تماس پرمحبت مادری که در گرگ و میش طلوع بامداد مشغول آماده کردن ناشتائی است نکته‌ها بیاموزیم. چشمها و گوشهای خود را به اصوات و نواهای پیرامون خود باز کنید. فروتن باشید. با جدیت در طلب علم و دانش بروید.

سرگذشت شگفت‌انگیز کیم- وو- چونگ تاجر کره‌ای، کسی که پیروزیهای صنعت و بازرگانی امروز کره مدیون سخت کوشانی همانند اوست.

■ خلاف تواضع و فروتنی است اگر بگویم به من لقب جادوگر داده‌اند.
■ هدفهایتان باید به بلندای قامتتان و صبر و بردباریتان به وسعت تمام وجودتان باشد.
■ صحنه نمایش به شرق باز می‌گردد.
■ رقیبان ناشناخته حریفان واقعی شما هستند.

پرفروشترین کتاب سال...

■ چه لذتبخش است هنگامی که کودکی میوه درختانی را که پدربزرگش کاشته است می‌چیند.

■ پیشتاز بودن تنها طریقه واقعی ادامه زندگیست.

■ اگر در جایگاه اصلی خود قرار گرفته باشید هیچکس نمی‌تواند جانشینی برایتان انتخاب کند.

■ هربحران ممکن است در جهت مثبت یا منفی حرکت کند. این وظیفه شماست که بحران را به موفقیت تبدیل کنید.